ستاره سینما

شماره ۱۲۸۰ – یکشنبه نهم خرداد ۲۵۳۵ شاهنشاهی
بهای ۲۵ ریال

اینهفته، برای‌شما مجموعه‌ای جالبتر
وخواندنی‌تر تدارك دیده‌ایم :

- چه‌کسی این‌حرفها را دربار محمد نصیری‌خوانده‌است؟
- ستارگان سینمای ایران و لحظه‌های عریانی ...
- سینمای ایران و «واقعیت» !
- تابلوی‌وسط ، تصویری تماشائی از نوش‌آفرین.
- ما «بیك‌ایمانوردی» را محاکمه کرده‌ایم .

برنامه امشب قویترین گروه
سینمائی پایتخت

نیاگارا ـ مولن‌روژ ـ میامی ـ الوند ـ کیهان
مارلیک ـ ارانوس ـ شهرام ـ شرق و سیلوانا

پیشنهاد

* اینحرفها را بخوانید، جواب «آری» یا «نه» شما خوانندگان همیشه یاور ستاره سینما، برایمان حجت است.

● به‌نهایت بسیاری نامه‌ها و تماسها، درراهی که‌ازآغاز گام نهادیم، باتوفیقی دلنشین همراه بوده‌ایم. شمائی که کیفیت مطالب، ارزش گفتگوها و جهه‌ی تازه و بدور ازسکوت مجله را، بی‌تعارف‌و ازسرصداقت، بانامه‌هایتان، با تماسهایتان، بـا حضورتان به‌تائید نشسته‌اید، بهترین پشتوانه‌اید تاباـ راهمان، همچنان با علاقه و خروشنده ادامه دهیم‌و به‌نهایت خواستمان که رسیدن به‌اوج است، بی‌واهمه قلم برداریم. .میدانیم که‌ازرا همواری به‌توفیق دلبخواه نزدیك نمی‌آئیم. ما مشگل‌ها، درگیریها، ایستادنها و از پای‌نشستنهای خودبراواقفیم.

ما، دلنازکیها، رنجیدنها، وانتقادناپذیریهای بعضی ها را واقفیم.

ما به‌ضعف و قوتهای خـود واقفیم. ازیـن خاطرست که میگوئیم مامشگل خود رامیشناسیم‌ومی دانیم که برای دستیابی به‌نقطه‌ی‌دلخواه،راه‌همواری در پیش نیست...

یك مجله سینمائی، بیگمان میباید مطالبش‌را در فرم دلنوازی ارائه کند... صفحات رنگی میتواند به‌بعضی ازمطالب وجهه‌ی دوچندان بخشد.. یـك مجله سینمائی، می‌باید ازدست بقلمانی که‌درزمینه سینمانویسی توانایند، بهره‌گیرد .. یك مجله‌سینمائی، محتاج تصویرهائی ازهنرمندان است تادرین زمینه پیشتاز باشد. ماتاآنجاکه درتوانائی‌امان داشته‌ایم و بیشتر از توانائیمان، کوشا بوده‌ایم تاهرهفـته، «شخصیت» مجله را، ارزش و اعتبار بیشترو بیشتری بخشیم و برکیفیت و ارزشمندی محتوی و زیبائی فرم بیفزائیم. بااین‌وجود، خودمعترفیم که‌در کمال، نیستیم. کاستیهائی داریم که میباید تلافی کنیم..... چگونه اما، چگونه؟

نگاهی به‌سرسام‌آوری بی‌وقفه‌ی هزینه‌ی کاغذ و چاپ، چنین‌واقعیت تلخی رابپیش‌رویمان مینهـد که باقیمت فعلی مجله، نمیتوان به‌خواستهای قشنگ شماکه خواننده‌ی پر صفای مجله‌اید وبه‌نیت‌خودمان، جامه‌ی عمل بپوشانیم...

آیا مانمیخواهیم برای زیبائی هرچه بیشتر مجله، صفحاتی رنگی داشته باشیم؟ مانمیخواهیـم مجله‌امان آنچنان توانائی داشته‌باشد که‌هرماه یـك شماره مخصوص داشته‌باشیم؟ بااین بالارفتن هزینه‌ها و ارائه‌ی مطالبی که میخوانید و نوشتنش‌درتخصص هر دست‌بقلمی نیست، چگونه میتوان به‌نیت هـای مشترکمان — شما که خوانده‌اید و ما که‌ارائه کننده— دست‌یازیم؟

هفته‌هائی‌ست، درفکریم حرفی داشته باشیم و پیشنهادی — تاکید می‌کنیم تنها پیشنهادی — ازاین قرار که قیمت ۳۰ ریالی مجله را باشما خوانندگان خوب که پذیرش و انکارتان برایمان حجت است،در میان‌بگذاریم. تااگر مجله‌رابه‌بهای۵ریال اضافه‌تـر تائید میکنید، برنامه‌های تازه‌امان را که‌متکی بـر توانائی مالی‌ست پیاده‌کنیم، گرچه اگربه‌همین‌بهای کنونی، مجله‌رابخواهیدمابه‌خاطر عشق‌و دلبستگی‌امان، به‌کاری که میکنیم بخاطر رسالت و تعهدمان، بخاطر وظیفه‌ای که‌درقبال شما احساس‌میکنیم، بخاطـر بهتری هرآن بیشتر مجله، بخاطر جدی‌اندیشیدن و جدی عرضه‌نمودن، به‌خاطر مبتذل نبودن و درو‌الاتر نقطه‌ای گام‌زدن، بخاطر مسئولیت‌امان در مقابـل سینمای خوب، بخاطر و خاطرهائی دیگر، همچنان با هر مشگلی درخواهیم افتاد و پنجه‌در پنجه‌خواهیم انداخت تاهمچنان برنامه‌هایمان راکه‌تدارك‌دیده‌ایم، بمرور پیاده کنیم ... بااینحال افزودن ۵ ریالـی، میتواند برنامه‌های مارا سرعت‌بخشد وبر کیفیـت‌و کمیت کارمان به‌سبب میدان‌تازه‌ای که‌پیدامی‌کنیم، اثر بگذارد.

می‌خواستیم این پیشنهاد را چند هفته پیش‌با شماکه پذیرای مجله‌اید درمیان بگذاریم. گفتیم مبادا اجحافی باشد. و ازآنجاکه‌رعایت وضع شماوظیفه‌ی ماست، این‌هفته بادردلی دوستانه، پیشنهادمان رانه به‌عنوان یك پیشنهاد و پذیرش تحمیلی، بلکه صرفا بعنوان یك تبادل‌نظر دوستانه، درمیان میگذاریم: میخواهیم صفحات رنگی داشته‌باشیم. میخواهیم‌شماره ویژه داشتم باشیم، می‌خواهیم برنامه‌هایمان راتسریع کنیم. می‌خواهیم امکاناتی داشته‌باشیم تاهرچه‌بیشتر با مشگلات دربیفتیم و د رراهی که قلم‌گذارده‌ایم و جبهه تازه‌ای که‌یافته‌ایم با ثبات وبی‌هراس‌پیش‌رویم. آیا شماکه همیشه یاور ما بوده‌اید با بهای ۴۰ ریالـی مجله موافقید. «آری» یا «نه» شما بسیارمی‌تواند برای مامشگل‌گشاباشد. نگاهی به‌کیفیت مجلـه بیندازید. آیاهیچگاه این‌همه پرمطلب، جـدی و متنوع بوده‌ایم؟ آیاقیمت دومجله تابه‌این حـداز مطلب‌های مستقل — نه بقیه — پربوده‌است؟ داوری باشماست و میدانیم که‌بهترین داوری‌ست...

چشم انتظار پاسخ‌های شما هستیم و یقین‌داانید که‌رایتان حجت است...

● شاهپور منصف

باز تاب

● حرف، درهفته پیشین، برسراین‌بود که‌مارا بیشتر بشناسید و‌تعهد و وظیفه‌امان رابه‌عنوان یـك نشریه سینمائی، دریابید تابه‌نقطه تفاهمی دلخواه و مشترك نزدیکتر شویم...

بعضیها که برداشت‌اشان از نوشته‌های این‌صفحـه، توام‌بر واقعیت وداوری عادلانه بود، مارادربساره، حقیقت فیلمهای خارجی روی پرده که‌عنوان نمـوده بودیم، چپه گرفتند. در هفته پیش اشاره‌آمدیم که نفس هرکاری درنظرماست، خوب را خوب میگوئیـم‌و ستاینده‌ایم چون وظیفه‌ماست .وبد رابدمی‌دانیم‌چون اینهم در وظیفه ماست .. حرفهایمان ازآنجا که مبتنی برواقعیت و صداقت بود، بردلها نشست وبعضیهادانستند که غرض، ادای تعهد است‌نه چیز دیگر.. غرض، تشویق کارخوب است نه چیز دیگر .. غرض گفتن ازارزشهای فعالان این‌سینماست و نه‌چیزدیگر...

خوشحال خواهیم شد اگر به‌یك تفاهم عادلانـه برسیم و حرفهای همدیگر رابفهمیم‌تابی‌جهت‌درگیریها و کشمکشها پدید نیایدو به‌نتیجه‌ی مثبتی برسیم که‌آن هنگام بیشترین خدمت رابه‌سینمای خوب، چه‌ایرانی‌وچه خارجی کرده‌ایم...

● پیش از آغاز فیلمهای سینمائـی، قـرار است فیلمی کوتاه به‌نمایش درآید که‌بفال نیك‌میگیریم. اماهمچنانکه پیشتر هم گفتیم، فیلمهائی میتوانـد ثمربارو دیدنی‌باشد که‌ارزشهائی راعرضه‌کندوگرنه تنها نمـایش یك فیلم‌کوتاه، گره ازکار نمی‌گشاید ... تـا آنجاکه‌بخاطر داریم‌فیلمها ی‌کوتاهی درکانون پرورش فکری کودکان، فرهنگ‌وهنر و دیگر مراکزفیلمسازی ساخته شده که سروصدای فراوانی‌برانگیخته‌است. این فیلمهای کوتاه که‌بی‌شك ارزشهای قابلی رادرخودنهفته دارد میتواند دراین‌ضرورت، مجال نمایش پیداکند که هم‌قرارنمایش‌یك‌فیلم‌کوتاه، اجرامیشودوهم‌تماشاگراز فیض تماشا نصیب میبرد.

● نمی‌دانم شماهم دردوبله‌ی فیلمها به‌ویژه‌فیلم های به‌نمایش درآمده‌ازتلویزیون،غیرمشده‌اید؟ودیده‌اید که چطور یك پیرمرد — باآلدکی اغراق البته، کـه چاشنی حرف می‌کنیم! — بجای پسربچه‌ها صحبـت می‌کند وهم‌چنین‌زنها کمجوردختربچه‌هارامیکنند ؟ از هیچ توجه کرده‌اید ؟ که‌محتاج چندان توجهی هـم نیست » و احساس‌کرده‌اید که‌اغلب یك دوبلر بجـای چندین نفر در یك‌سریال حرف میزند ؟ یعنی‌بجسرد اینکه در مثل یکی‌ازآدمها میمیرد، دوبلراو بهورینددر همان سریال بجای‌آدم‌تازه‌واردی حرف میزند و این احساس به‌آدم دست میدهد که آن‌آدم مرده‌ی‌سریال دوباره زنده‌شده! چون بویژه درتلویزیون، صداست که بر چهره‌ها اثر میگذاردو به‌آدمها شخصیت می‌بخشد. صداها که‌اغلب سیناك نیستند و لب‌ودهان پیداست‌کـه تازه صدا می‌آید! چند روز پیش نشسته بودم پـای تلویزیون و به‌تماشای تلویزیون— گویا عصریکشنبه‌بود— و گزارش ا رالمپیاك که علاوه‌بر صدای مفسر ورزشی، صدای خانم «مرضیه» هم بگوش می‌آمد که آهنك دلنشین خود «نوش نوش» رامیخواند! وبعدصدای غمگین «عبدالوهاب شهیدی» که‌بگمانم برنامـه‌ی «گلچین هفته» تدارك دیده‌میشد!

مثل اینکه گفتن ازبی‌توجهی بعضی ازمسئولان تلویزیون، حرف بیهوده‌ای است؟

مشایخی، همچنان درسکوت...

● مشایخی، چهره سرشناس تئاتر و سینما، پس از اوجی که درمجموعه «سلطان صاحبقران» یافت، باردیگر بسکوت نشست. سکوتی که پرسشهائی رابدنبال دارد...

جمشید مشایخی، با پشتوانه پراعتباری از تئاتر بسینما روی‌آورد، و در آغاز خوش درخشید. درخشیدنی که اعتبار اورا دوچندان نمود.

«قیصر» ازاو چهره محبوبی‌ساخت و همین محبوبیت، باعث آمد که‌جمشید‌مشایخی در قبال کثرت پیشنهادها، اندک کجروی پیدا کند و ازموقعیت دلنشین خوددور‌بیفتد.

درین فیلمها، مشایخی آن‌قدرت‌شگرف بازیگری نبود که‌بهنگام حضور در صحنه، نفس را ازهمه بازیگران مقابل‌میگرفت‌و نفس رادرسینه تماشاگر حبس مینمود. برکار او در طی‌سالیانی که در سینما فعالیت داشت، نکته‌ها وارد است که‌مشایخی خودبسر آنها وقوف و اعتراف دارد. در میان کار‌های سینمائیش، گاه‌بیگاه که‌مجالی‌دست میداد و «غم‌غربت» اورا در برمیگرفت‌به صحنه بازمیگشت. بخانه‌ی اولین خود... که هر بازیگر مومن تئاتر، چنان باخاکش اختی داردکه بهیچوجه دوری ازآن‌را‌تحمل نمیتواند کرد.

«مشایخی» سینما را و نقش‌هایش را دلخواه نیافت. آنانیکه هنر اورامی‌شناختند در هرفرصت اورابه‌آنچه که‌درسینما بو دهنددار میدادند. چنین شد که دیدیم مشایخی کناره‌گرفت و ناگهان با مجموعه سلطان‌صاحبقران چنان به بازیگری نشست که‌دیگربار، همه‌را به‌تحسین‌واداشت. علیرغم پیشنهادها ابتدا بسینما نیامد وهمچنان‌سکوت را ترجیح‌داد. شنیده‌ایم‌قرار‌است‌درمجموعه تازه علی حاتمی «جاده‌ی ابریشم» بسازی داشته‌باشد. شاید مشایخی خود را برای‌بازی درین مجموعه، تدارک کامل می‌بیند...

فرزانه تائیدی شوگرل میشود!

□ اینطور که شنیده میشود بزودی فرزانه تائیدی ستاره هنرمند سینما و تئاتر را در روی‌صحنه تلویزیون خواهیم دید‌اما‌این بار نه‌بصورت یك بازیگر، بلکه وی درقالب یك شوگرل دربرنامه‌نوئی بنام «تازه‌ها» ظاهر خواهد گشت و بااستعدادی که در فرزانه تائیدی سراغ داریم اینکه می‌تواندهنرمندانه ازانجام‌هر گونه‌نقشی بر آید هیچ بعیدنیست که بتواند «شوگرل» موفقی هم باشد. در آینده اگرخبرهای تازه‌تری هم بدستمان رسید چاپ خواهیم نمود.

جشنواره فیلمهای هشت میلیمتری

□ بهمت همکاران مطبوعاتی ما در نشریه رستاخیز جوانان جشنواره‌ای بنام جشنواره فیلمهای هشت‌میلی‌متری برگزار میشود.

این جشنواره که «جوانان رستاخیز» نام‌داردبرای برندگان مسابقه‌جوائزارزنده‌ای درنظر گرفته است که‌به نفرات اول تا سوم اهدامیشود.

کسی که دراین مسابقه مقام اول رااز آن‌خود سازد بمدت ده روز از مدارس سینمائی‌آمریکا و همچنین استودیوهای فیلمبرداری هالیوود دیدن خواهدکرد و ازنزدیك با نحوه کارفیلمسازی آشناخواهد شد.

به دومین برنده یك‌دوربین‌هشت‌میلی‌متری ۱۰۱٤ با سه‌پایه و به‌نفر سوم یك دوربین ۸ میلی‌متری ساده تعلق میگیرد.

این جشنواره با همکاری «انجمن سینمای‌جوان ایران» برگزار میشود و شرکت‌کنندگان میتوانند ازامکانات انجمن سینمای جوان ایران بهره‌مند شوند.

تاریخ برگزاری اولین دوره این جشنواره دیماه امسال است.

✻✻✻✻✻✻✻✻✻✻✻

جمال وفائی وحادثه آتش سوزی!

هفته گذشته هنگامی که جمال وفائی خواننده‌معروف‌که بتازگی به جرگه‌هنرپیشگان هم پیوسته، درگرگان مشغول بازی در صحنه‌ای از فیلم بود دچار حادثه آتش‌سوزی گردید که بلافاصله تحت مداوا قرارگرفت وقضیه بخیر گذشت واما ماجرا ازاین‌قرار:

قرار بود که وقتی که سیامك یاسمی کارگردان فیلم دستوراستراحت می‌دهدجناب وفائی هوس آشپزی بسرش می‌زند و می‌خواهد چند سیخ کباب درست کند که ناشی‌گری می‌کند و یك مرتبه شیشه الکل را روی آتش می‌ریزد و بعدهم بقیه حوادث که منجربه‌سوختگی دست و صورت وی‌گردیده است و باعث قطع مدتی‌ازفیلمبرداری گردید.

متوسلانی در تلویزیون!

□ محمد متوسلانی کارگردان‌معروف سینمای‌ایران که به‌تازگی ازسفررم‌به‌ایران برگشته‌است، طبق قراردادی که باتلویزیون معتقد ساخته‌قرار است بزودی کارگردانی یك سریال تازه را آغاز نماید که در آن عده زیادی از هنرپیشگان معروف و نیز تازه‌کار شرکت دارند. ابتدا قراربود سریال مزبور را خسرو هریتاش بسازد که بعدا برنامه به ذکریاهاشمی محول گردید و بالاخره باخبر شدیم که سریال مزبور را متوسلانی میسازد.

زرین‌دست بـه ایران میآید

محمد زرین دست کارگردان وهنرپیشه معروف‌که مدتی است درآمریکا میباشد تا اوائل مهرماه به ایران باز خواهد گشت. امیرشروان که بتازگی از سفر آمریکا آمده میگفت: زرین دست برای خودش آنجا دم ودستگاهی بهم زده است وبه ساختن فیلم مشغول است درحالیکه در دانشکده «یو- ال- سی» هم‌به‌تدریس‌مشغول است‌وتصمیم‌دارد که درپائیز امسال به همراه فیلمش بایران بیاید و پس‌از توقف‌کوتاهی‌درایران مجددا به آمریکا برگشته وفیلم جدیدش را جلوی دوربین ببرد که تمام کادر سازنده آن از خود آمریکائی ها میباشند.

● عکس روی جلداز :
ذبیح (استودیو موگه)

ستار، خوانندگی تحصیل و عشق!

● ستار یا به‌روایت درستر«عبدالحسین ستارپور» در چند جبهه فعالیت داردومیباید برای حفظ موفقیتش‌دراین‌جبهه‌ها،ازهمه‌ی توانائیش وام‌بگیرد ...

جبهه اول ستار، خوانندگی‌ست‌واینکه رقبا فراوانند ، به‌ناگزیر میباید آهنگ تازه‌تری خواند ، شعرهای جالبتری‌برگزید و با توجه به‌تعداد خوانندگان جوان، پیدا کردن آهنگ خوب‌و شعرتازه‌کارمشکلی است . و ستار همیشه مترصد یافتن‌بهترین است .

جبهه دوم ستار، تحصیل است که لابد میدانید دانشجوی رشته بازرگانی‌ست‌وبرای موفقیت د ردرس، میباید ازفعالیت هنری‌اش بکاهد ، که‌این‌کاستن به‌محبوبیت و شهرتش لطمه میزند و اگربخاطر حفظ‌موفقیتش در عرصه خوانندگی، در درس کوتاهی کند، واماندن از قافله لیسانسه‌هاست. این مشکل دیگر اوست. و اما، عشق ! که هرچندیکبار زمزمه‌اش شنیده میشود کستا ربه‌عشق‌دچار آمد و عنقریب ازدواج خواهد نمود. اما ستارآنچنان درگیرودار دوجبهه‌ی‌خوانندگی و درس است که‌مجالی برای گرفتاری‌عشق پیدانمی‌کند. اما فردا راچه‌کسی دیده‌است؟ شاید همین فردا، مجبورشود آهنگسازی‌کتاباد را در جشن عروسی خود بخواند..!

ونوس سیاه در تهران!

برادر سکسی ترین ستاره سینما در ساوه زندگی میکند!

□ «زعودی آرابا» چهره‌ی پولسار سرزمین سیاه ، در تهران‌بسر میبرد .اوبرای دید ن‌برادر ش‌که در ساوه کار میکند ، به ایران سفر کردمو آن چنان بی‌خبر آمده که حضورش تامدتی گذشته‌از آمدنش ،بر کسی آشکار نشد.

زعودی باقامت‌بلند واندام زیبایش در سالیانی پیش ، ملکه زیبائی اتیوپی شد . گمنام بود . اما اندا م‌عرکه و چهره‌ی دلپسندش گواهی میداد که این گمنامی دیری نخواهدپائید ! واین‌چنین‌شد..

زعودی در سفری به ایتالیا دلباخته‌این کشور باستانی‌شدو به پدرومادرش نوشت که قصدبازگشت ، بمرز و بوم خود را ندارد . در چنین هنگامی بود که مورد توجه فیلمسازان ایتالیائی قرار گرفت و در فیلمی سکسی به بازی‌پرداخت .

«این فیلم در تهران با نام گناهکاران جزیره بهشت به نمایش درآمد».

خرواری از سکس و سخاوتی بیدریغ ازاندام‌سوخته و در عین حال خوشرنگ «زعودی آرابا» فیلم را پرفروش ساخت. وایتالیا هم که کشته مرده‌ی چنین‌چهره‌های لوند پولساری است قرارداد دوم راباین ستاره بست و بعد قرارداد سوم و...

زعودی‌درایتالیا ماندگار شد ، اگر چه فیلمهائی که او در آنهابازی‌داشت جز به‌تن و بدن اونمیپرداخت اما برای اوبه عنوان چهره‌برگزیده سینمااز آفریقا ،شهرت فراوانی‌ارمغان‌آورد.

زعودی با قامت بلندو پوست قهوه‌ایش، دل و دین ازمردان اروپائی که بیشتردلباخته پوستها ی‌تیره‌اند ،ربوده بطوریکه‌برای‌عقد قرارداد بااو ، فیلمسازان ایتالیائی ، ازپیش وقت میگیرند !

اما زعودی از موقعیت خودخوشحال نیست . چراکه‌معتقداست ، فیلمسازان‌ایتالیائی بهیچوجه از استعداد او بهره‌برداری نمی‌نمایند و تنهابه‌اندام او توجه‌دارند وبلافاصله اضافه میکند : این‌امری‌ست معمول‌سینما اما توجه‌کامل به‌عریانی، هنرمند را ازمسیر بازیگری منحرف میسازد.

زعودی به فیلم آینده‌اش امیدواری فراوان دارد ومعتقد است که میتواندبا توجه به قصه آن و کارگردانش ، استعداد خود رابروزدهد ...

بهر حال، زعودی آرابا مرواریدزیبای سیاه ، بی‌خبر به‌تهران آمد و به‌جدی پرجنجال باز خواهد گشت . امافیلمهایش همچنان جنجالساز خواهدبود...

درباره‌این ستاره پولسار گفتنی‌اینکه، هم‌اکنون او ازبیشتر ستارگان سینمای ایتالیا که خود در سکسی‌بودن و زیبائی شهره‌اند، میدان ربوده‌است و آنچنان فیلمسازان را بقرار کارکردن باخودساخته که حسادت بسیاری ازبازیگران‌زن ایتالیارا برانگیخته است ! «زعودی‌آرابا» پس‌ازپایان هر فیلمش به مملکتش‌بازمیگردد و مدتی‌را با خانواده‌خودبه سرمی‌آورد همچنان که‌اکنون برای دیدن برادرش به‌ایران آمده است. او معتقد است «رابطه‌های‌عاطفی‌میان‌ما‌آفریقائیان مثل آسیائی‌هاست که تاآخر عمرهم پایبند خانواده خود هستیم .

* یک دختر چهارده‌ساله، مافوق ستاره المپیک مونترال !

«نادیا کومانچی» کامپیوترها را گیج کرده است!

تور سینما ، برای صید کومانچی

□ همه چیز ناباوری آغاز شد ، انگار یک خواب بود. نادیای کوچک با آن اندام باریک و کشیده و چهره معصوم، چنان باسرعت، فرز و تمیز حرکات ژیمناستیک را انجام میداد و چنان بدن پر انعطافش پیچ و تاب میداد که دهان تماشاگران و داوران باز مانده بود...

داوران که از این همه بی‌نقصی گیج شده بودند به‌اتفاق به‌حرکات او نمره ۱۰ دادند. این فوق تصور و بالاترین نمره‌ایست که یک ژیمناست در تاریخ بازی‌های المپیک گرفته است.

شگفتی بیشتر از این جهت بود که داوران همگی بدون هیچ کم و کاستی نمره ۱۰ را لایق حرکات سحرانگیز نادیا دانستند و حتی خطای ناچیزی نیز باعث نشد تا درجه‌ای از نمره کم شود. سخت‌گیرترین داورها هم نتوانستند کوچکترین نقصی در حرکات تنظیم‌شده نادیا بیابند.

داوران وقتی نمرات را به کامپیوتر دادند ، کامپیوتر نمی‌توانست نمره را روی تابلو بیاورد زیرا تنظیم‌کنندگان آن چون فکر نمی‌کردند هیچ بشری بتواند ۱۰ نمره را تکمیل از داوران بگیرد، آن را برای این نمره تنظیم نکرده بودند و برای چند لحظه کامپیوتر گیج شده بود تا عاقبت نمره ۱۰ بر تابلو نقش بست و حلقه تماشاگران پا خاستند و هلهله‌کنان برای این اعجوبه ۱۴ ساله دست افشاندند.

از آن روز به بعد سالن ژیمناستیک مجموعه ورزشی المپیک مونترال معبدگاه ورزشدوستانی شد که همگی برای تماشای نادیای شیرین و دوست‌داشتنی هجوم می‌آوردند. بازار سیاه بلیط برای برنامه های نادیا، حتی تا ده‌برابر قیمت اصلی میرسید و تمام ظرفیت سالن ژیمناستیک پر می‌شد و چون نادیا بروی صحنه می‌آمد مردم مبهوت ، در سکوت فرو میرفتند و چشم به‌چرخش های دلفریب نادیا می‌دوختند و چون برنامه‌اش به اتمام میرسید، نادیا آرام و محجوبانه به‌سوی نیمکت خود میرفت و مردم از فرط هیجان سالن را به‌لرزه درمی‌آوردند.

در اندک مدتی « نادیا کومانچی » ستاره ژیمناستیک رومانی، شهره‌آفاق شد و همچنینها را بسوی خود خیره کرد. او در طی حرکات مختلف ، پنج‌بار نمره ۱۰ را بطور کامل از داوران گرفت و عنوان عروس بازی‌های مونترال را از آن خود نمود. هرجا که میرفت مردم و دیگر ورزشکاران او را درمیان می‌گرفتند و از او امضا می‌خواستند.

چندین محافظ شب و روز از او مواظبت می‌کردند تا مبادا کسی لطمه‌ای به او بزند. و عجیب اینکه او بسیار آرام بود و هیچگاه خود را از این همه استقبال نمی‌باخت و وقتی از او می‌پرسیدند چگونه در مقابل پنج‌بار گرفتن نمره ۱۰ اینقدر بی‌تفاوت است، می‌گفت: برای من گرفتن نمره ۱۰ اصلا عجیب نیست چون قبلا هم چندین‌بار این نمره را گرفته‌ام.

نادیای کوچک با آنکه در مقابل ستارگان ژیمناستیک سال‌های گذشته بزرگی کرد، اما هنوز یک دختر بچه است که بیش از هر تمرین و مسابقه بسراغ عروسکش میرود و به‌بازی میپردازد و در کنفرانس های مطبوعاتی نیز همه‌جا عروسکش را همراه داشت.

افسونگر المپیک بیست و یکم هنگامی که «اولگا کوربوت» ، لودمیلا تریچووا و تلی‌کیم در المپیک مونیخ به یکه‌تازی می‌پرداختند، هنوز ده ساله بود و هیچکس فکر

بقیه در صفحه ۱۰

با «منوچهر» در گفتگوئی بی‌پرده و جنجالی...

صدای خوانندگان امروزی، «شخصیت» ندارد!

● کار آهنگسازان ما، تکراری است!

● محبوبیت و ماندگاری یك صدا، در «اصالت» آن میباشد

گفتگو از : ابوالقاسم دانشی

● «منوچهر» هیچگاه از چهره‌های جنجالساز نبوده است . بهمین خاطر ، حالا که نمیخواند کمتر سکوتش حس شدنی‌ست. اما بهر حال شیفتگان صدایش ، از سکوت اوباخبرند . وبی خبرازاینکه‌چرانمیخواند؟ خبرنگار ستاره سینما در شیراز ، با منوچهر نشستی داشته که میتواند بازگوینده‌ی دلائل سکوتش باشد .

● شمارا ، میتوان از کهنه‌کاران و پیشکسوتان موسیقی جاز قلمداد نمود که علیرغم این قدیمی بودن ، صدایتان‌همچنان جوان ومورد پسند باقی مانده است.میخواستم بپرسم چطور یك صدا توانسته اینهمه سال محبوب ومورد علاقه باشد ؟

منوچهر : ماندگاری صدای ویگن یا همچنانکه گفتید صدای من ، در اصالت آنست . میخواهم بگویم صدای من زیباست یا بیست . مسئله اصالت صداست . صدای ویگن یعنی صدای ویگن ونه هیچکس‌دیگر. صدای منوچهر یعنی صدای منوچهر.تابحال شنیده‌اید که کسی ادعا کند منوچهر مثل فلان خواننده میخواند ؟ خب ، این دلیل اصالت صدای منست وبهمین خاطر بقول شما کهنه نشده است .

● باتوجه به گفته هایتان ، میتوانید صدای جوانها یعنی خواننده های امروزی را ، تعریف وتفسیر کنید ؟

منوچهر : مادراین سالها ، خواننده‌های یکروزه ، فراوان داشته‌ایم.امروزمیخوانند شاید ترانه ای از آنها گل کند اما فـردا فراموش میشود . اینها موج‌اند . اصالت نیستند . تماما از کار همدیگر تقلید میکنند «گوگوش» برای خوانندگان جوان‌زن،یك الگوست . سعی میکنند همه‌ی حرکاتشان مثل اوباشد. جوانهای خواننده هم‌که‌دیگر یکمشتی‌ست . گوش میکنی میبینی، صدایشان وفرم خواندنشان با همدیگر مو نمیزنند و کپیه کامل است ! اینطور میشود که‌نمیتوان برکار هیچکدام از آنها تکیه‌کرد وبرکارش ارزش گذاری نمود . اصلا مثل اینکه یك صدا از گلوی چند چهره ی متفاوت یکی باریش و دیگر ی‌بدون ریش . یکی‌باقیافه‌ی مغموم ساختگی ، دیگری با ژستی متفکرانه، بیرون میاید ......

● ممکنست حرفهای شما ، تعبیر بر این شود که به موقعیت جوانها ، حسادت میبرید.

منوچهر : اگر ازجانب آنهـا، چنین تعبیری شود نتیجه میگیریم که علاوه بـر تقلید ، کوته فکر نیز هستند ! من‌بنخصه نشان داده‌ام که‌هروقت‌بخواهم‌میتوانم‌درا‌وج باشم . اگر قرار بر حسادت باشد، آدم‌وقتی حسادت میکند که رقیبی با صدائی همسنگ صدای خود به بیند ...... در حالیکه راه من از جوانها جداست : من بعلاقه‌ی آنـها و ذوق و شوقتان احترام میگذارم اما تقلید سرقتشان از همدیگر ، موردی نیست کـه نتوان نادیده گرفت وناشنیده‌نمود. اگرسالهای دوریادتان باشد ویگن میخواند،من‌میخواندم و روانبخش، گلنراقی هم‌بود. لحن‌صدایمان طوری بود که وقتی میشنیدی میگفتی این فلانی‌است محال بود اشتباه‌کنی . همینطور دلکش ، مرضیه ، الهه ، یاسمین که‌هرکدام صدائی ویژه خود داشتند . آنچه که مـن میخواهم بگویم ایست‌که جوانها ازخودشان شخصیت صدا داشته باشند .

● چندی ست شما را عجیب سکوت کرده میبابیم . نه فعالیتی ونه ترانه‌ی تازه‌ای چرا ؟

منوچهر : همان تقلید و تکراری که‌در کار خوانندگان جوان هست ، متاسفانـه گیرییانگیر آهنگسازان هم‌شده‌است.ریتمها ملودیها، تمها و ... همگی یکی‌ست بامختصر دستکاری‌که میکنند و ته و‌را پس و پیش میسازند یعنی آهنك دیگر ی‌ساخته‌اند .این البته به همه‌ی آهنگسازان ما مربوط نمیشود امااین عده که درکارشان اصالتی هست به یکی دونفر ختم میشود. بقیه همانهائی هستند که گفتم کارشان سخت تکـراری و کهنه‌و تقلیدی میباشد. در چنین‌وا‌نفسائی من ترجیح میدهم کم‌کار و یااصلاً سکوت کنم شاید این ساختن آهنك و خواندن‌ها‌را کـه «هرکی هرکی» شده‌است ، سامانی‌بخود بگیرد . آنوقت سرفرصت و علاقه فعالیت

بقیه در صفحه ٤١

ترانه‌های هفته

❋ ترانه‌های ایرانی :

۱ــ پاورهیشه موهی ــ داریوش
۲ ــ شعون ــ داریوش
۳ ــ خورجین ــ ابی
٤ ــ بانو ــ سیمابینا
٥ ــ طلایه‌دار ــ داریوش
٦ ــ سهراب ــ ستار
۷ ــ مردمی ــ سیمین غانم
۸ ــ صرایوب ــ مرتضی
۹ــ بانوی شهرآواز ــ سلی
۱۰ ــ ماهیگیر ــ مازیار

❋ ترانه‌های خارجی :

۱ــ آلبوم ۷٦ ــ دمیس‌روس
۲ــ عشق‌من دوست‌بدار ــ دوناسامر
۳ــ بگذارموسیقی‌بنوازد ــ باری‌وایت
٤ــ آرزو کن که‌اینجا بودی ــ گروه «پینك فلوید»
٥ــ بعدازآمدن‌تو ــ گروه «مودی بلوز»
٦ــ آواز عشق ــ پل‌مك‌کارتنی
۷ــ من به‌عشق نیازدارم ــ گروه «کارپنترز»
۸ــ به خانه‌خوش آمدید ــ گـروه «اوسی‌بی‌سا»
۹ــ فاکسی‌لیدی ــ گروه «کروان هیترآمیتز»
۱۰ ــ فرناندو ــ آبا

عکس خاطره‌انگیز !

□ عکس فوق ، عکس خاطره‌انگیزی است از هنگام تهیه فیلم «زن» که آماده نمایش می‌باشد و ا زز‌مان تهیه‌این فیلـم بین ایروانی (سناریست و کارگردان) و بهمن مفید و سپیده (بازیگران‌فیلم)صمیمیتی بوجود آمده‌است که باعث شده حتـی پس از پایان کار هم‌گه‌گاه دور هم جمع‌می‌شوند. مثل اینکه‌این فیلم برای ایروانی خوش‌یمن بوده‌است زیرا علاوه‌براین دوستی‌ها ، وی از تهیه کننده فیلمش پاداش درخورتوجهی هم گرفته‌است . یوسف ایروانی درمـورد نخستین فیلم خود می‌گوید :

ــ من در ساخته‌هایم سعی می‌کنم که مردم و خواسته‌هایشان را هم در نظرداشته باشم تا آنجا که به کارم لطمه نزند و فیلم اخیرم طوریست که‌تمام طبقات مختلف را راضی نگه خواهدداشت .

در پاسخ محبت‌ها و مهربانیها...

● مردم و هنرمندان چشم براه بازگشت رضا میرلوحی هستند.

□ میرلوحی ،فعال و سازنده در پشت‌صحنه‌ی یک فیلم

● پیاپی، سه هفته ازمیرلوحی‌نوشتیم و آنچنان انعکاس همه‌جانبه‌ای یافت که‌به‌ نوقمان آورد از بیداری های عطوفت... بازهم، چهره‌های شناس این‌سینما بـا ما در تماس مدامی‌بودند ونقطه‌نظر های‌خویش در قبال مسئلـه‌ی « میرلوحی » بازگفتند که گزیده‌ای رامی‌آوریم ودیگر بار،سپاسی‌داریم برای همه‌ی هنرمندانی که‌بانهایت مهربانی ، با میرلوحی همدلی نمودند. و برای همـه‌ی خوانندگان و دیگرانی که‌خواننده‌ی مـا نبودند اما « انسان» بودند و پرمحبت بودند ... همچنان‌که در پیش ، اشاره‌آمدیم میرلوحی چندانش هست‌که محتاج دیگران باشد و متأسفیم که بعضها بابه‌صداقت‌وچند نفری انگشت‌شمار بخصوص، حری های‌ما را براحتیاج مادی میرلوحی تعبیر نمودند. آیا اگر کسی زحمتی‌کشیده باشد تو خواستار اجر زحمتش ، این دلیلی برتنگدستی‌ست؟

هرکسی که‌کاری میکند بدریافت مرد زحمتی که‌میبرد چشمداشت‌دارد.میرلوحی نه، هرکس‌دیگر... گذشتن از حق خـود نشانه‌ی بی‌نیازی نمیتواند باشد. همچنان‌که خواستن حق ، دلیلی براحتیاج‌نیست...دیگر باره گفتن این‌نکته ضرورت پیدامی‌کنـد : میرلوحی، زحمتی برده و مزدی خواسته‌کـه حق‌مسلم اوبوده ... اگر از احتیاج‌اونوشتیم. این احتیاج ، یک محتاج بودن عاطفی‌ست، که فقدانش درقبال‌اندوه میرلوحی، بچشم آمد ... همچنان‌که آدمهای این‌سینما، خود معترف‌اند بشهادت گفته‌هایشان ــ که‌از هم دیگر بی‌خبرند، با یکدیگر همدلی ندارند. در لحظه‌های اندوه هم شریک نیستند ... و میرلوحی ، هشدار بودتاهمدیگر رادریابند...

به حقیقت ، «درده عاطفی آدمهـای این سینما، در اندو میرلوحی تجلی‌کـرد و شناخته شد . این خود میتواند هشیاری‌آورد و رابطه‌ها را صمیمانه‌تر سازد. کاش...

□ وحدت: امیدوارم چنان‌کنیم که‌شایسته یک دوست مثل میرلوحی باشد .

□ آیلین :من فریفته‌ی‌صداقت‌میرلوحی‌هستم.

«وحدت» در مقام یک تهیه‌کننده و بازیگر با ماتماس گرفت‌وحرفهائی‌زد،از آنجمله: میرلوحی انشاالله به سلامت‌بازمیگردد. بی‌خبری‌امان راهنگام رفتنش به‌لندن برای معالجه ، میباید هنگام استقبال از او، تلافی کنیم... هر بوسه‌ی محبت‌آمیز و بی‌ریائی‌که بر چهره‌ی‌او زده شود و هرمحبتی که‌خالصانه نثارش گردد، خودمیتواند‌بی‌خبری‌ها راجبران کند. من به‌عنوان یک تهیه‌کننده ، یک کارگردان و یک بازیگر، واقعا ناراحتم از بیماری که برای میرلـوحی‌بامحبت و صادق ، پیش آمده است . امیـدوارم هنگام مراجعتش چنان کنیم که‌شایسته‌ی‌یک دوست است... درتماسی‌دوباره، امان‌مطلبی از سفر عنقریب خودگفت و اینکه: ازهـر نظر که میسر باشد ،من آماده‌ام تاشکسته‌ قصور خود راجبران کنم... اگر چه‌میدانم حتی اگر میرلوحی نیاز شدیدهم‌به‌کمک‌داشته باشد، پذیرای آن نخواهدبود. اما همینطور که شما نوشتید این‌توقع از آن هر انسانی‌ست که بداند دیگران با محبت‌ها و مهربانی‌هایشان ،بفکر اوهستند...

سعید‌مطلبی،فیلمنامه‌نویس‌و فیلمسازسرشناس سینما ،در گفتگوئی از حال میرلوحی‌پرسید و اینکه، چه‌هنگام بازمیگردد تا بـدیدارش بشتابیم. مطلبی حرفهای فراوانی برای گفتن داشت که‌به‌مجالی دیگر واگذاشت وهمینقدر گفت‌که: « میرلوحی ، نشانه‌ای از صداقت است ، صداقتی حرمت‌پذیر که‌میباید بـاشش داشت .... » . آیلین‌ونگن که‌درفیلم«شکست‌ناپذیر » با میرلوحی همکاری داشته‌است از بزرگواری انسانی او گفت: میرلوحی‌یک نجیب به‌تمام معناست .من‌درفیلم شکست‌ـ ناپذیر با اوهمکاری داشتم. در قراردادم‌ذکر شده بود که میباید صحنه‌های عریان داشته باشم. به‌میرلوحی گفتم اگر امکا ندارتوبه تداوم فیلمش لطمه واردنمیشود ، از گرفتن این‌صحنه‌ها خودداری کند ... اوباآقامنشی پذیرفت درحالی‌که به‌یکدستی‌فیلمش،فراوان لطمه خورد. از اینگونه پایمردیها کمتر میتوان سراغ گرفت ... من‌واقعا فریفته‌ی اخلاق این فیلمسازم .

بقیه در صفحه ٤١

آخـ ـرین ملاقات!

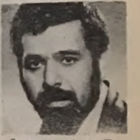

□ منوچهر احمدی اینروزها سرگرم بازی‌در فیلم «آخرین ملاقات»است .احمدی که‌بخاطر بازی‌در این‌فیلم در خرم‌آباد بسر می‌برد ، پس از مدتها سکوت، با دفستو وسواس زیاد بازی‌در فیلم‌مزبور راپذیرفت. خبرنگار ماازخرم‌آباد گزارش می‌دهد که احمدی‌بخاطر بازی‌در صحنه‌هائی ازاین فیلم که توسط عبدالله غیابی کارگردانـی می‌شود ،بارهاباخطرات ی‌مواجه گـردیده است که جانش رابمخطر انداخته‌است .

بهر حال بایددید باتوجه به حرفهای احمدی در مورد علم سازش با سینمـای تجارتی ، فیلم آخرین ملاقات چه معیارـ ها ی‌را در سینمای‌مابوجود خواهد آورد!

نکته قابل توجه دیگر اینکه ستاره نخست فیلم آخرین ملاقات پوری‌بنائی‌هنرمند سینمای ایران میباشد که‌با وجودقراردادهای متعددی که برای بازی در فیلمهادارد،معهذا در حدود یکماه است که باجدیت، همدوقت خودرا مصروف بازی در فیلم آخرین ملاقات نموده‌است و باید در انتظار نتیجه کاراین اکیپ بود...

نا زدی شهر زاد با پسر یک تهیه‌کننده ایتالیائی!

□ در طی یکی دوسالی که شهرزاد در ایتالیا بسر می‌برد و در زمینه سینما تحصیل‌می‌کرد ، با پسریکی از تهیه‌کنندگان ایتالیائی بنام «دکتر اسکوئیلانده» دوستی صمیمانه‌ای داشت و حتی شنیده شد کـه شهرزاد و پسراین‌تهیه‌کننده‌که«اجیدیواسکو-ئیلانده» نامدارد، بایکدیگرنامزدشده‌اند!

واکنون شهرزاد پس از بپایان رسانیدن نخستین فیلم کوتاهخود«آرزوی بزرگ مریم»، بار سفربسته تا مجددا به ایتالیا سفر کنـد واز قرار برای دیدار از نامزدش ،بهرحال مارگشت وبعیدنیست که همین‌روزهاازدواج شهرزاد و «اجیدیو» انعکاس یابد !

بهترین‌های جشنواره تئاتر خانه‌های جوانان ساری

□ دومین جشنواره تئاترخانه‌های جوانان هفته گذشته به‌کار خودخاتمه داد و هیئت داوران که دررأس آنها محمد علی‌کشاورز هرمند باسابقه تئاتر قرار دارد بهترین‌هارا انتخاب نمودند. درجشنواره فوق تـــلاش و همبستگی جوانان برای‌ارائه کارهـــای بهتری عملا بچشم میخورد و باز در تعجب بودکه اعضای خانه‌جوانان ساری باداشتن امکانات وسیع‌و خوب کارقابل توجهی‌ارائه ندادند. این‌جشنواره میتواند کوشش موثری باشد برای شناساندن جوانانی‌که درشهرستان های ما در زمینه تئاتر فعالیت می‌کند. طبق آراء داوران افراد زیر به‌عنوان بهتـــریـــن انتخاب گردیدند .

بهترین کارگردانی

۱ ــ غلامرضا عزیزی از شهرستان‌رضائیه برای کارگردانی نمایشنامه « بازی تلخ » و مسرور نعمت‌اللهی ازشهرستان قم بـــرای کارگردانی نمایشنامه‌در حاشیه کویرمشترکا

۲ ــ محسن کامیارفر از شهرستان‌میانه برای کارگردانی نمایشنامه نه‌خاتون .

۳ ــ اکبر عاقلان ازشهرستان همدان برای‌کارگردانی نمایشنامه فرشته و آدم.

بهترین بازیگر مرد

۱ ــ احمد نقده ازشهرستان مهابـــاد بخاطر بازی در نمایشنامه مستمسك .

۲ ــ جلال میرزاپور از شهرستـــان همدان بخاطر بازی در نمایشنامه فرشته وآدم

۳ ــ حیدر غلامی ازشهرستان‌رضائیه بخاطر بازی درنمایشنامه بازی‌تلخ .

بهترین بازیگر زن

۱ ــ آذر منصوریان از شهرستـــان همدان بخاطر بازی در نمایشنامه فرشته‌وآدم.

۲ ــ مرضیه قاسمی از شهرستـــان آبادان بخاطر بازی درنمایشنامه‌بلبل‌سرگشته

۳ ــ فری رونشین از شهرستان میانه بخاطر بازی در نمایشنامه نه‌خاتون.

بهترین نمایشنامه نویس

۱ ــ غلامرضا عزیزی از شهرستـــان رضائیه بخاطر نوشتن نمایشنامه بازی‌تلخ.

۲ ــ صادق عاشورپوراز شهرستـــان همدان بخاطر نوشتن نمایشنامه فرشته‌وآدم.

۳ ــ فریدون رونشین از شهرستـــان مهاباد بخاطر نوشتن نمایشنامه مستمسك.

بهترین دکور

۱ ــ غلامحسین تجارزاده‌از شهرستان خرمشهر بخاطر دکورنمایشنامه هنگام‌که‌گربه میخفد ساز.

۲ ــ عباس مرتضی از شهرستان‌همدان بخاطر دکور نمایشنامه فرشته و آدم.

«نیش» و «نوش» های تلفنی

خودکشی !

● الو : ستاره سینما ؟ مگر لیلا فروهر خود کشی نکرده ؟

ــ چطور مگر ؟

ــ درجائی خواندم ستار و لیلا فروهر درهفته گذشته هنگام مسافرت‌بیکی‌ازشهرستانها عاشق همدیگر شده‌اند وقراراست«ازدواج» شد ....

ــ ای آقا ، اصلا چه احتیاجی بـــه ازدواج ، است !!

کلاه

● شما هم خواندید که درآمریکا ، سرسپهرنیا دومیلیون دلار کلاه گذاشتند؟

ــ عجب ! کی بودمیگفت سپهرنیـــا بااین فیلمهائی که بازی کرد سر میلیونها ایرانی کلاه گذاشت ؟!

ضربه فنی !

● الو.... در مجله‌ای نوشته شده بود حیدری کشتی گیر سابق که حالا خواننده شده ادعا نموده است که خوانندگان رقیب می‌باید از ضربه فنی من بترسند !

ــ عرض شود که درگوشی به ایشان بگوئید : هرچقدر رقبا از ضربه فنی کشتی گیران ایرانی در المپیك‌ترسیدند،خوانندگان رقیب هم از ضربه فنی جنابعالی میترسند !!

تلگراف !

● حتما خوانده‌اید که : تلگرافی برای هایده رسیده که اورا از بستربیماری «بلند» کرده ؟

ــ این‌چه‌جور تلگرافی ، بوده کـــه هایده را «بلندکرده»!!

پشیمانی !

● آقا من خواندم که سرســن، از لاغری خودش پشیمان شده . نظر شما دراین باره چیست ؟

ــ اگر از بنده میپرسید : یك پرده گوشت را عشقه !

چشممان روشن!

● چشمان روشن ! شورانگیزهم‌که قرار است درفیلمهابجای‌خودش‌آوازبخواند!

ــ مصیبت وارده را عمیقا تسلیت‌می‌ــ گوئیم !

خجالت !

● آقا سلام ... نوشته بودید‌خواننده ترانه «راك‌کردی» خوانندگان...

ــ میدانم چه نوشته بودیم ، لـــطفا خجالتمان ندهید !!

کار درست !

● درمجله ای نوشته شده بود:هنرــ پیشه‌های مرد نقشهای سکسی را رد میکنند!

ــ اگر یك کار درست‌درعمرشان‌کرده باشند ، همین است !

چه خبر است ؟!

● آقا .... معلوم هست چه خبره ! در مجله خواندم که نوش آفرین ، بـــرای معالجه چشماش به لندن رفته وتامدت نـــا معلومی آنجاخواهد ماند. در مجلـــه‌ی دیگری خواندم که به‌ایران‌بازگشته‌کدامیك از حرفها را باور کنیم ؟

ــ حالا چه اصراری است که اصلاباور کنید ؟!

جالب !

● بگذارید برایتان بگویم کهخواندم هوشمند عقیلی با همسر سابقش ازدواج می کند !

ــ اگر میگفتید هوشمند عقیلی‌هنگام تشنگی یك لیوان آب‌میخورد‌برایمان‌جالبتر بود !

مزاح !

● در مجله‌تان خبری‌خواندم بدایــن مضمون که : چرا نسرین وستار بایکدیـــگر قهرند ؟ میخواهم بپرسم راستی چرا نسرین وستار بایکدیگر قهرند ؟!

ــ برای این نسرین وستار بایکدیگر قهرند که شما از ما بپرسید : چرا نسرین‌و ستار با یکدیگرقهرند ؟!

مبارزه !

● آقا نوشته بودید آیلین وفرزان دلجو : دوجوان ، دوتازه نفس ودومبارزــ میخواستم بدانم «مبارزه»این «دوجوان‌تازه نفس » چه جوری است ؟!

ــ ای بی حیا !!

نرخ !

● در یکی از روزنامه های‌عصر از قول فردین آمده بود که : آنموقع کـــه ماقهرمان بودیم نه حمام سونا بود نه پـــول داشتیم ونه دکتر اما تعصب داشتیم‌ــ فرمایش ایشان درست است ؟!

ــ ایشان هم تو این شیرتوشـــیری المپیك ، «نرخ» تعیین کرده‌اند !

تیتر !

● میخواستم این تیتر را که درصفحه هنری مجله‌ای آمده‌بود برای من تفسیـــر کنید: هنرپیشه‌ها خواننده شده‌اند وخواننده ها آهنگساز و آهنگساران کارگردان‌سینما!

ــ عینهو اقمار که بدور خـــورشید حرکت میکنند این تیتر هم حرکت سماوی دارد !!

رکورد !

● در روزنامه کیهان خواندم کـــه یك ورزشکار ایرانی هر دختری راکه در المپیك میدید ماچ میکرد ! ایشان بمـــقام آخری هم رسیده‌اند .

ــ ما جماعت اصلا قدرنشناسیم ،بـــد کرده از نظر «ماچ» رکورد بجا گذاشته؟!

یاد اون روزها!

● در گرماگرم المپیك و اظهارنظر ها ، که چرا ما باختیم و دیگران بردند، گفتن ازورزش، بهانه دارد. بهمین‌خاطر تصویری آورده‌ایم ازسال‌های دور سه‌چهره شهرهٔ هنری، فردین، ویگن و عارف ... که دلبسته‌ی ورزش بودند و هرکدام درجوار فعالیتهایشان در زمینه هنر،اوقات فراغت را به‌تقویت جسم و تزکیه روح اختصاص میدادند.

آنروزها ، فردین قرار بود ، در فیلمی سام دروازه‌بان بازی‌کند که مدتی همراه عزیزاصلی تمرین کرد امافیلم ساخته نشد اگرچه فردین عاشق فوتبال باقی‌ماند. فردین که‌از دنیای‌کشتی آمده‌بود ، در فیلم دختری فریاد میکشد ،چشمه‌هائی از تخصص‌ورزشی خود را به‌نمایش گذارد امابس ازجدائی از کشتی و بواسطه تمرین‌باعزیز اصلی‌دروازه‌بان تیم ملی، عشق وافری به‌فوتبال پیدا نمودکه هنوز هم این‌عشق پابرجاست.

« ویگن » هم درسال‌های پرهیاهوی جوانی ، به‌ورزش بوکس روی‌آوردوچانه‌ی طرف را به‌مشتی‌نواخت و زمانی هم‌مشتی برچانه‌اش‌نواخته‌آمد ! فعالیت درچارچوب رینگ، ادامه داشت تااینکه ویگن ازسال های قدرت جوانی فاصله گرفت و با رینگ بدرود گفت....

عارف هم از آن چهره‌هائیست که‌به‌ ورزش‌سنتی ورزش سبك عشق میورزد و تنیس عشق بیحد اوست که هنوز هم فرصتی پیداکند، دستی به‌راکت میبرد .راستی که یاد آنروزها بخیر ...!

مردنا آرام سینما ومطبوعات پرکارشده است!

☐ سیروس قهرمانی مرد جنجالی و پرجب و خروش مطبوعات و سینما کمدتی بخاطر درگیری های تحصیلی‌اش در پیله سکوت‌فرو رفته بود این‌روزها درصدد تهیه فیلم کوتاهی‌است‌بنام «حرف» که آن‌رابا شرکت لیلا فروهر ،مصطفی گل‌آور و بهمن زرین‌پوربرای‌تلویزیون می‌سازد و پس از اتمام آن هم براساس سناریوئی از بهمن زرین‌پور فیلم بلندی را باشرکت این و دو چهره جدید جلوی دوربین‌خواهدبرد. سیروس قهرمانی به‌تازگی در فیلم « وقتی‌که آسمان شکافد » را بکارگردانی فتح‌الله منوچهری به‌پایان رسانیده است

سفر به امریکا!

☐ محمد قاسمی سالهاست بعنوان آسیستان فیلمبردار در سینما فعالیت دارد. قاسمی‌تابحال بیشتر با پطروس پالیان‌فیلمبردار معروف همکاری‌داشته‌ موازات جمله در فیلمهائی همچون : هیاهو ،باران و علفهای هرز

هفته گذشته محمد قاسمی به آمریکا رفت تابه اکیپ‌فیلم «ساخت‌ایران» بپیوندد و باآنها همکاری نماید.

گیتی و یك اشاره ...

● در هفته پیش ، آورده‌بودیم که گیتی به‌اتفاق منوچهر زوج‌نویسندگی‌تشکیل داده‌اند . این‌خبر به‌استناد‌صفحه‌هنری‌اطلاعات آمده بود. این‌هفته گیتی، طی تماسی‌باما اشاره دادکه: باهمه‌ی‌علاقه‌ام به‌نویسندگی‌و خبرنگاری و احترام به‌روزنامه بخاطر زندگی تازه‌ام ، مجالی چندا نبرایم‌نمی‌ماند کـه‌در زمینه نوشتن و خبرنگار بودن، فعالیت‌داشته باشم و اینست که باصلاحدید مسئولین روزنامه، ازادامه کار خبرنگاری منصرف شدم.

چشم و گوش
ستاره سینما

● «شنیده»‌ها و «دیده»‌هائی از پشت پرده محافل هنری

● شنیدیم‌که : هنگام فیلمبرداری یك‌فیلم میان بازیگر نقش‌اول‌مرد ویکی‌ازبازیگران دیگر مرد، برسریك زن سیاهی‌لشکر درگیری‌پیدا شده که‌کا ربه گلاویزی هم‌رسیده‌است‌این زن که اغلب نقشهای جزئی‌داشته و دو، سه فیلم‌هم بیشتر بازی‌نکرده است از اندامی‌وبالائی خوبی برخوردار میباشد که گویا از هنگـــام‌شروع فیلم نامبرده با یکی‌ازبازیگران نقش‌دوم فیلم طرح دوستی میریزد و میانشان صمیمیتی! ایجـادمیشودامـا، بازیگر نقش اول فیلم که متوجه زیبائی زن میگرددبا وعده‌های‌فریبنده‌و اینکه اورا بشهرت خواهد رسانید خودرابه‌او نزدیك می‌کند و همین‌موردمیان این‌دوبازیگرمرد فیلم، یعنی رقبای‌عشقی، حسادت بوجود می‌آورد و کار به‌آنجا میرسد که درصحنـــه‌زدوخورد فیلم بازیگرنقش اول مشت جانانه‌ای بطور واقعی پای چشم رقیب میکوبد کـــه گونه‌اش سیاه میشود و طرف‌هم‌بمقابله‌برمیخیزد و خلاصه آنچنان‌قشقرقی بپامیشود که آنسرش‌ناپیدا ... راوی میگفت : وقتی‌که این چنین درگیریهای مضحکی میان‌کادر سازنده‌فیلم‌است، آیا میتوان به‌فیلم امیدبست و انتظارداشت‌که چیز خوبی ازکار درآید ؟ مضحك اینجاست کـه‌بعضی از حضرات واقعیت‌رابافیلم‌اشتباه‌میگیرند وهمان قصه «دخترمعصوم»و «مردند»و«جوان‌خوب» قصه‌تکراری فیلمهارامیخواهندرواقعیت پیاده کنند که‌نتیجه‌اش چنین افتضاحی میشود..راوی ازروی خیرخواهی میگفت: بهتر بست بعضی از آقایان اختلافات خودرا بگذارنـد‌برای ساعات غیر فیلمبرداری تاکار فیلم‌ایشان به‌تعویق نیفتد و اینطور نفاق برگروه کوچك‌فیلمبرداری سایه‌گستر نگردد ؟

● شنیدیم‌که: در یك نشست خودمانی ، کارگردانی که یکی، دوکار خوب در سینما داشته‌درتوجیه آخرین فیلمش که‌فیلم‌بدی بـود گفته که: درگیری‌های بعضی ازآدمهای این سینما، کوچکترین مجالی به‌کارگردان نمیدهدتا برای‌کاری که می‌کند آرامش داشته‌باشد و بتواند باخیال راحت فکرکند. این‌کارگـردان‌در تایید حرفهایش چنین نکاتی رایش‌کشیده است: فیلمبردار فیلم من در جلـه‌ی قمـاری‌به‌تهیه‌کننده فیلم‌من مبلغ هنگفتی باخت و ازسر لجبازی ، فیلم مراطوری گرفت که اولاتیره‌وتار بود، در ثانی آن‌چنان دربرخی صحنه‌ها فیلم سیاه شده‌بودکه تماما مجبورشدم آنهـارادر بیاورم. در نتیجه فیلم من تداوم خودرا از دست داد. این یکسوی قضیه . ازسوی دیگرچندتن ازسیاهی لشکرهای مرد مزاحم یك سیاهی لشگر زن شدند و کار بجاهای باریك کشیـده‌شده را مواخذه کردند به‌عنوان‌مسئول‌اکیپ‌ا چنین شده ... بازیگران اول فیلم نمیدانم‌برسرچه موضوعی از هم دلخوری داشتند، درنتیجه آن یکی سرصحنه حاضر بود. آن‌دیگری نمـی‌آمد.. آن یك می‌آمد ،ستاره فیلم قهرمیکرد خلاصه پدرم درآمد ! آنوقت باابن‌همه‌مسائـل اعصاب خردکن آیاباید فیلم‌من خوب ازآب درآید ؟

راوی میگفت : در خارج ، یك‌کارگردان‌فقط‌فکر تدارك صحنه است. همه‌چیز آماده‌است تا اوبه‌بازیگران دستور بازی بدهدوبه‌فیلمبردارفرمان حرکت ...

آنوقت اینجا هزارو یك گرفتاری‌پیش‌می‌آید که‌تمام‌کارگردان همه چیز میتواند باشد جز فیلمساز ! راستی چرا،گاهی مسائل دراین‌سینمااینقدر قاطی میشود ؟

● شنیدیم که : یکی‌ازسناریست های‌ایرانی، شیوه خاصی برای‌تعریف سناریودارد به‌این شکل که یك‌اسم‌دهان‌پرکن انتخاب میکندو بسراغ تهیه‌کننده میرود بعد باآبو تاب فراوان، فقط اول داستان‌رامیگوید و بلافاصلـه‌پایان قصه رااضافه می‌کند .و در مقابل این‌سوال تهیه‌کننده که پس در طول داستان چه‌اتفاقاتی می‌افتد ؟ سناریست خوش‌ذوق باچرب‌زبانی میگوید : بالاخره یك‌طوری میشود ! مسئله اسم‌فیلم است که‌دهان‌پرکن‌است و اول‌و آخرفیلم که تکان‌دهنده‌است بقیه راهم یك‌جوری سرهـم‌میکنیم ! راوی با دلخوری میگفت: خدابیداند فیلمی‌که براساس‌این‌سناریوساخته‌میشودچه‌معجون‌هشلهفی خواهد شد ...

● شنیدیم که : یك بازیگر مرد تعـریف‌میمود که در فیلمی بایك هنرپیشه معروف همکاری بودو ازآنجا که‌باهم دوستی داشته‌انـد به‌او پیشنهاد میکندکه بمطالعه‌بپردازد. این پیشنهاد ازآنجا ناشی میشودکه‌آن هنرپیشه‌معروف اعتراف نموده ازادبیات هیچ سررشته‌ای ندارد و اصلا تاکنون‌کتاب‌نخوانده وازاینجهت کمترین آگاهی ندارد.

این بازیگر در ادامه تعریفش‌گفت:هنگامی‌که به‌اوسفارش کردم شروع کندبمطالعه آنچنان بااشتیاق پذیرفت که گفتم اوبکراست بسراغ کتاب‌های خوب خواهد رفت‌و اوقات‌فراغت رابمطالعه خواهد گذراند . ازاتفاق چنین‌هم‌شد. روزی که‌به‌خانه‌اش رفته بودم، با ذوق و شوق فراوان گفت : طبق پیشنهاد تو اینروزها‌همه‌اش‌مطالعه میکنم، کتاب‌های‌خوبی خریده‌ام کیوقت جالب است ... وقتی به‌کتاب‌های خریداری‌شده‌نگاه کردم دیدم تمام کتاب‌های پلیسی نوشته میکی اسپلین و رازگلها و کتاب نامه‌های‌عاشقانه‌است !!

فیلمها و فیلمسازان

* مراجعت از دزفول

□ اکیپ برفراز آسمان ها تازه‌ترین فیلم فردین که بطور رنگی ساخته تهیه میشود بعد ازمدتی استراحت در تهران مجددا راهی دزفول شدند.

گویا در جریان فیلمبرداری به‌علت گرمای شدید هوا حال چندتن ازاعضای اکیپ بهم میخورد وفردین مجبور به‌قطع فیلمبرداری شده و گروهش رابه‌تهران‌می‌فرستد.

در این‌فیلم که‌مخصوص‌روز مادرساخته میشود فردین و گلی‌رنگه شرکت‌دارند.

برفراز آسمانها را حمیدمجتهدی‌فیلم‌برداری می‌کند

* آرزوی بزرگ مریم

□ نخستین تجربه‌ی شهرداددرزمینه‌ی سینما که عشق بزرگ مریم است درمراحل پایانی‌امور فنی‌ست. شهرداد ازاین‌پیشتر، استعداد خویش را درسرودن‌شعر و نوشتن قصه، در تجربه‌هائی موفق، به‌آزمون آورده است.

آرزوی بزرگ مریم گو که سینماست اما، به‌خاطر طرافتش، در جوار شعر گـام میزند. « پوری‌بنائی»بازیگر آرزوی بزرگ مریم‌است. فیلمبرداریش رامازیاربرتو به‌ـ انجام رسانده و تهیه‌اش را جمشید شیبانی به‌عهده گرفته است دیگرانی که شهرداد را در آرزو ی‌بزرگ مریم یاری‌داده‌اند: پتی قاسمی، پروانه، ایراندخت احمدی، با بازیهایشان و نصرت کریمی، جمشیدحیدری و محمد اسکوئی‌باکمکهای‌فنی‌شهرزاد رایاور بوده‌اند. ■ ساختن فیلم کوتاه آرزوی‌بزرگ مریم شهرداد به‌پیشواز فیلم بلندش میرود.

* یکه بزن استانبول

□ بدنبال موفقیتی که تهیه فیلمهای مشترک با کشور ترکیه‌برای‌فیلمسازان‌ایرانی بهمراه داشته بنظر میرسد که با پایان سال جاری چندفیلم‌دیگر باهمکاری‌فیلمسازان ایرانی در آن‌کشور جلوی دوربین‌رود.

یکه‌بزن استانبول تازه‌ترین فیلمی‌است باشرکت فاضلی ویکی‌ازخوانندگان‌معروف ترکیه که بزودی شاهد اکرانش‌خواهیم‌بود. این فیلم باهمکاری سازمان تصاویر و یک تهیه‌کننده ترک تهیه شده‌است.

بهمن مفید‌باجمال‌ریاندی‌وپروشد مدتهاست که برای نمایش آماده شده‌است. «سنجر» باشرکت جمشید راد، بهمن مفید، آرام،زکریا هاشمی و طوطی سلیمی ساخته‌شده‌وتهیه‌کننده آن علی درویش است

ماهیها در خاك میمیرند.

□ این روزها امیر مجاهد و فرزان دلجو تدارك شروع تازه‌ترین فیلمشان « ماهیها در خاك می‌میرند » را،استودیوی مبتاهیه آماده می‌کند

دراین فیلم‌که احتمالا بطریقه رنگی فیلمبرداری خواهد شد آیلین‌وینگن،فرزان دلجو و نهرا جشیره شرکت‌دارند

* پیشواز رو به اتمام

□ تا پایان این‌هفته اکیپی که‌ازطرف سازمان چهارتام برای‌تهیه صحنه هایی از فیلم پیشواز بمشهد رفته‌اندباتمام‌فیلمبرداری به تهران مراجعت خواهدنمود.

دراین‌فیلم که بکارگردانی قدرت‌الله بزرگی توسط نورج پورمروت فیلمبرداری میشود بهمن مفید، لی‌لی، طوطی سلیمی علی آزاد و شهرام شرکت دارند.

* رامش و سینما !

□ مذاکراتی بین جلال‌مهربان‌سازنده « هزاربار مردن » و رامش برای‌بازی‌اودر تازه‌ترین فیلم این‌کارگردان بعمل آمده است.

بطوری‌که شنیده‌ایم رامش تنها بهاین شرط حاضر به‌بازی دراین‌فیلم شده‌که صحنه های سکسی فیلم حذف‌گردد

* فیلمها ی‌عید فطر

□ با نزدیك شدن شهریور که مصادف با ماهمبارك رمضان‌است‌بیشترسینماهامادرب به نمایش فیلم های تکراری خواهند نمود چون با خاتمه‌این‌ماه سرون سینمائی فصل‌نو آغاز خواهد شد

بقرار اطلاع گروه سینماهای‌نمایش‌دهنده فیلم ایرانی درعید فطر فیلم های زیر را اکران خواهند نمود

گروه آسیا فیلم ب ساخته ایرج‌قادری گروه‌پیاگارا فیلم بانو نمك ساخته‌امیر شروان و گروه‌اونیورسال فیلم شیر حمد محصول مشترك ایران و آلمان و با فیلم حباب ساخته شاپور قریب رازوی‌پرده‌خواهند گذاشت و البته باشدند که‌تاعید فطر این فیلمهای کاندیدا سه تغییر خواهند نمود باید.

□ « آرزوی بزرگ‌مریم» فیلم‌کوتاه شهر ادا شرکت پوری‌بنائی

* نمایش طوطی

□ هفته گذشته تجربه تازه زکریاهاشمی باسم طوطی در یك جلسه‌خصوصی برای جمعی ازنویسندگان سینمائی به‌نمایش‌گذاشته شد وموردتوجه قرارگرفت.

در این‌فیلم که زکریا هاشمی براساس قصه‌ای‌ازخودش جلوی دوربین برده بهمن مفید، فرشته مجابی و زکریا هاشمی شرکت دارند . طوطی‌را جمشیدالوندی فیلم‌برداری نموده‌است .

* بیك وميعاد در سپیده‌دم

□ بیك‌ایمانوردی‌برای‌بازی درتازه‌ترین فیلم «نیمافیلم» که‌براساس سناریوی حسن رفیعی جلوی دوربین خواهد رفت کاندیدا شد .

این‌فیلم « میعاد درسپیده‌دم»نامدارد و تهیه‌کننده آن رضاشیانی استوبراساس سناریوئی از حسن رفیعی سازیست جسوان و برتلاش سینمای ایران‌جلوی‌دوربین‌خواهد رفت

* سنجر در سزون ...

□ نخستین ساخته سیروس الوند باسم سنجر برای نمایش در سزون سینمائی‌سال برگزیده شد .

این‌فیلم که بخاطر ذکر نام‌جمشیدراد و

* جای امن

□ اولین کپی فیلم جای امن‌ساخته مرتضی عقیلی برای‌دریافت پروانه به‌اداره نمایشات وزارت فرهنگ و هنر ارسال‌شد.

دراین فیلم‌مرتضی عقیلی و گلی‌رنگ شرکت دارند.

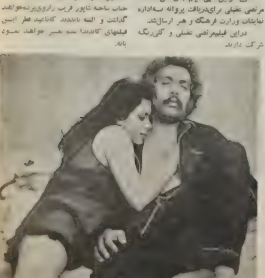

□ بهمن مفید و طوطی سلیمی نمائی از «سنجر» ساخته سیروس الوند ...

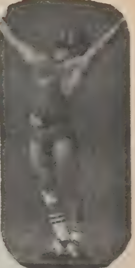

لحظه‌های شادی و غم محمد نصیری در یک مطلب جالب و خواندنی...

● نصیری درباره سینما، موسیقی و هنرمندان حرف می‌زند.

● ملک مطیعی، دلکش و ویگن هنرمندان محبوب نصیری، و نصیری قهرمان همه مردم

شکوه زندگی یک قهرمان...

□ «محمد نصیری» مرد پر افتخار وزنه‌برداری ایران با یک مدال برنز به همراه «منصور برزگر» کشتی‌گیر آزاد ۷۴ کیلوئی ما با یک مدال نقره، تنها دست‌آورد قشون ۱۳۰ نفری ورزشکاران اعزامی ایران به مونترال را به کشور آوردند.

در این میان نصیری تنها ورزشکار ایرانی است که تاکنون ۴ بار به المپیک رفته و هنوز هم روشن‌ترین نقطه ورزش ایران است و در هر یک از مسابقات جهانی، چشم و امید همه مردم به اوست تا در جنگ با پولاد پرچم ایران را به اهتزار درآورد و بی‌یقین او بیش از هر ورزشکاری به این مهم نائل آمده است.

در اولین روز پیکارهای المپیک مونترال که مگس‌وزن های وزنه‌برداری جهان بروی صحنه رفتند، بسیاری از مردم ایران شب را نخوابیدند تا همزمان خبر موفقیت نصیری را بشنوند. رقبای سرسخت نصیری «وورونین»، «اسمالیجر» و «کورگی» بودند که اسمالیجر پس از سه‌بار خطا در حرکت یک ضرب از دور رقابت حذف شد در حالیکه وورونین با مجموع ۲۴۲٫۵ کیلو و کورگی با ۲۳۷٫۵ کیلو به کار خود پایان دادند و به انتظار حرکت نصیری ایستادند. نصیری با ۲۳۵ کیلو (۱۳۵+۱۰۰) مدال برنزش مسجل شده بود اما هنوز یک حرکت دوضرب باقی‌مانده بود و اوج شاهکار نصیری همیشه در حرکت دو ضرب بوده‌است. هرکول کوچولوی ایران می‌توانست با ۲٫۵ کیلو بیشتر مدال نقره را از آن خود کند، اما او طلا می‌خواست، یا طلا یا هیچ ...

در آخرین حرکت او تقاضای ۱۴۲٫۵ کیلو برای دو ضرب کرد تا به لطف چند صدگرم سبک‌وزن مدال طلا را تصاحب کند. به‌راحتی آنرا بروی سینه کشید ولی با بدشانسی دستهایش تاب نیاورد و هنگامیکه وزنه را بالا برد، آنرا رها کرد. او شجاعانه جنگید تا مدال طلا را به ارمغان بیاورد اما ناقت به برنز قناعت کرد.

***

مرد ۵۲ کیلوئی وزنه‌برداری ایران با ۱۴۷ سانتی‌متر قد، اولین درخشش خود را در المپیک ۱۹۶٤ توکیو آغاز کرد. او آن زمان ناچار با چند کیلووزن کمتر در خروس وزن شرکت کرد و با ۳۱۰ کیلو در مجموع حرکات پرس، یک‌ضرب و دو ضرب با آنکه حدنصاب خوبی بدست آورده بود در مکان پانزدهم ایستاد.

در مسابقات جهانی ۱۹۶۵ تهران با ۳۳۵ کیلو به مقام چهارم رسید و سال بعد در مسابقات جهانی برلین ۱۵ کیلو رکورد خود را افزایش داد و با ۳۵۰ کیلو در سکوی سوم دسته خروس وزن جهان جای گرفت. درهمین سال ۱۹۶۶، در بازیهای آسیائی یک بار دیگر با ترقی دادن رکورد خود با ۳۵۲٫۵ کیلو به مقام قهرمانی آسیا رسید.

از آن زمان نصیری همواره در اوج بود و چشمهای بسیاری بسوی او خیره. اما بزرگترین شاهکار نصیری، نمایش موهبت آمیز و بی‌نظیر او در المپیک ۱۹۶۸ مکزیکوسیتی بود که مدال طلای بازیها را به گردن او انداخت. نصیری با شجاعت بی‌نظیر برای تصاحب مدال طلا تقاضای ۱۵۰ کیلو را در دو ضرب کرد، یعنی ۲۸ کیلو بیش از دو برابر وزنش و هنگامیکه با ضرب تمام آنرا روی سر برد و نگهداشت، داوران و تماشاگران باور نمی‌کردند. اما روشن‌شدن سه چراغ سفید، برق طلای نصیری را به چشم همه زد و سرود شاهنشاهی ایران را در سالن وزنه‌برداری المپیک مکزیکو طنین‌انداز کرد.

در مسابقات جهانی ۱۹۶۹ ورشو با ۳۶۰ کیلو، در بازیهای آسیائی بانکوک با ۳۶۵ کیلو و در مسابقات جهانی کلمبوس ۱۹۷۰ با ۳۶۲٫۵ کیلو بازهم نصیری قدرت خود را به جهانیان نشانداد و مدال طلا را از آن خود نمود.

افتخارات بعدی او در دسته مگس وزن به ترتیب مقام سوم در مسابقات جهانی ۱۹۷۱ پرو و مدال نقره در المپیک مونیخ بود اما پس از آن با بازگشت به دسته سبک‌وزن بار دیگر به طلا هجوم برد و قهرمانی های خود را تکرار کرد. در سال ۱۹۷۳ در مسابقات جهانی هاوانا با ۲٤۰ کیلو (از این به‌بعد حرکت پرس از مسابقات حذف شد) در سکوی اول قهرمانی ایستاد و در بازیهای آسیائی تهران و مسابقات جهانی فیلیپین که در همانسال برگزار شد نیز به مقام قهرمانی رسید.

سال گذشته نصیری گرفتار مصدومیت شد و ناکام از مسابقات جهانی بازگشت اما پس از معالجه، در حالیکه همه دوران او

بقیه در صفحه ۴۷

با مردم ، پیرامون تآترهای لاله‌زاری صحبت کرده‌ایم ...

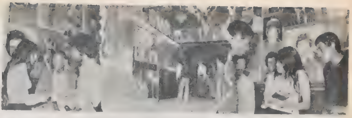

تماشاگران لاله‌زار، تآتر را «تحمل» می کنند!

چکیده‌ای از عقاید مردم:

باید واکنش مردم را در برابر تآترهای لاله‌زاری، بررسی کرد!
*** برای من تآتر فقط می‌تواند جنبه تفریح و سرگرمی داشته باشد!**
*** تآتر اصیل به هر زمی رود و یادش بخیر تآتر های روحوضی!**

* گزارش از : آرمینه

* عکسها از: هوشنگ کلهر

□ این تئاتر های لاله‌زاری - که اینک به تماشاخانه تبدیل شده‌اند - پرورشگاری مهد تئاتر ایران بودند گروههای هنری بسیاری در آنها فعالیت داشتند و عده زیادی از هنرپیشگان کنونی که تئاتر ایران بر دوش آنان است، از تئاتر های لاله‌زاری برخاستند.

زمانی، آنهنگام که خیابان لاله‌زار معروفترین خیابان تهران بود، هر کس که قدم به پایتخت می‌گذاشت، راه این خیابان را پیش میگرفت و تئاترهای لاله‌زار، میعادگاه تاشقان تئاتر بود...

حالا دیگر نمایش تئاتر در تماشاخانه های لاله‌زار در حاشیه قرار گرفته و آنرا اکنون از قبیل رقص، آواز، شعبده‌بازی و پیش‌پرده‌خوانی، تئاتر را در این اماکن تحت‌الشعاع خود قرار داده است. و بقولی آن نمایش‌های چند دقیقه‌ای هم شاید بیشتر به این خاطر در برنامه وجود دارد که بجای ردیف صندلیها، میز و صندلی و شیشه‌های مشروب بر آنها حکمفرما نشود!

استنباط چنین نکاتی حتی از سر در تماشاخانه‌ها نیز ممکن است. بیشترین تبلیغات برای رقاصه‌ها، خواننده‌ها و شعبده‌بازها صورت می‌گیرد و تئاتر گوشه کوچکی از ویترین را بخود اختصاص میدهد.

آنکه میکروفون بدست، با دادو هوارهایش رهگذران را دعوت می‌کند، با الفاظی ساختگی و دهان‌پرکن، بیش از آنکه به معرفی نمایش بپردازد، برای پروپاگاند خواننده‌ها و رقاصه‌ها یقه می‌دراند!

در میان ۴ الی ۴ ساعت برنامه‌های یکسانس این تماشاخانه‌ها، حدودا ۱۵ دقیقه به نمایشنامه اختصاص دارد.

تئاتر در تماشاخانه های لاله‌زار عمدتا کمدی و بندرت درامهای به اصطلاح اجتماعی است با پند و اندرزهائی که هرچه بیشتر بر احساسات رقیقه تماشاگر انگشت بگذارد و مثلا مو را بر بدنش سیخ کند!

تماشاگران این تئاتر ها را اغلب کسانی تشکیل میدهند که بقول خودشان هدفی جز تفریح ندارند و تماشاخانه های لاله‌زار هم با توجه به خواست آنها برنامه‌های خود را تنظیم می‌کنند و خوب میدانند تماشاگرانشان برای دیدن تئاتر - آنهم از نوع سنگین! - به تماشاخانه نمی‌آیند، رقص و آواز و تفریح مطلوب آنهاست!

***

غروب روزهای پنجشنبه و جمعه در خیابان لاله‌زار غلغله است. در این میان چهره هائی نیز بچشم میخورند که خستگی یکهفته کار را در خود دارند، می‌آیند تا تفریحی کرده باشند. یك پاکت تخمه و بسته‌ای سیگار که بقول خودشان موقع تماشای رقص «حال» کند، بهمراه دارند!

در یکی از همین روزهای شلوغ لاله‌زار، قدم به آنجا می‌گذاریم تا از واکنش مردم در مقابل تئاتر لاله‌زاری آگاه شویم و نوع آنها را بدانیم

جوانی که خود را ... پورمرادیان معرفی می‌کرد و می‌گفت راننده تاکسی است در مقابل این سئوال که هدفش از آمدن به تئاتر لاله‌زاری چیست، گفت.

- «برای من تئاتر فقط جنبه تفریح و سرگرمی دارد و اصلا کسی که به اینجا می‌آید هدفی جز دیدن رقص و آواز ندارد و با این قصد «مجبور» است نمایشنامه را هم تماشا کند.»

آقای میانسالی که به اتفاق چند نفر دیگر در حال خرید بلیط از گیشه بود می‌گفت

- «اینجا اصلا تئاتر نیست که شما دارید درباره تئاتر سئوال می‌کنید. هر کس به تماشاخانه های لاله‌زار می‌آید میخواهد چندساعتی را خوش باشد. حتی مردم بدشان نمی‌آید در نمایشنامه هم رقص و آواز ببینند!»

در تماشاخانه دیگر مردی که اظهار می‌داشت بازنشسته ارتش است، گفت

- «من از بچگی عاشق تئاتر بودم، مخصوص تئاتر روحوضی و حالا هم وقت از این نوع نمایشات در جائی باشد آرامی‌بینم و گاهی برای تجدید خاطره روزهائی که تئاترهای لاله‌زار، ارج و منزلتی داشتند به اینجا می‌آیم اما هر روز از روز پیش ناامیدتر میشوم زیرا می‌بینم که آن تئاتر اصیل دارد به هر زمیرود راستی راستی که جد رحمت به همان تئاتر روحوضی!»

جوانی که سرووضعش منعکس میکند او را در این جمع همچون وصله‌ای ناجور می‌بینیم، می‌گوید

- «من دانشجوی رشته تئاتر هستم و هرچندگاه یکبار برای مشاهده عکس‌العمل تماشاگران این قبیل اماکن به تماشاخانه‌های لاله‌زاری می‌آیم و مشاهداتم در هر بار و افکار خواندن یك کتاب برایم پرثمر است. واکنش های تماشاگران هنگام دیدن نمایشنامه‌های لاله‌زاری واقعا تجربه‌های پربهائی برای من هستند

مردی که خود را عباس درمزادور راننده کامیون معرفی می‌کرد، گفت.

- «من یکی دوبار به تئاتر ۲۵ شهریور رفته‌ام تا ببینم چه خبر است ولی هیچ حرفی

بقیه در صفحه ۳۶

«المپیک

* از : صادق عبداللهی

... وچرا اینهفته «اندر فضای المپیکی‌ها»؟!

□ دلم سوخت همچنان که دل خیلی‌ها سر سوخت و باآنکه در امور ورزشی فقط مختصر اطلاعاتی دارم (که خیلی ازدست اندر کاران همیش راهم ندارند) فکر کردم اینهمه تلویزیونی‌ها را بحال خود بگذارم (که مدتهاست بحال خودرها شده‌اند!) و بپردازم به موضوعی که اش زده براحساس بیشتری تعداد از هموطنان ودلشان راسوزانده (که خدا دل مسببش را بسوزاند) !!

بنظرم رسید که چنین شکست های پی درپی وبدون سابقه راچه میتوان نام نهاد و چگونه میتوان قصاص گرفت ... واز چه کسانی !

حیف از اینهمه احساسی بود که بدرقه راه قهرمانان خود کردیم ! حیف ازاینهمه هیجان بود که این ملت در خودرویاندند ورشته نگهش داشتند تا ناگهان با چنان شکست های همه جانبه‌ای در خاکش فرو کنند !

دریغ از اینهمه شوق وهورا کشیدند وکف زدن و عرق ریختن بر سکوهای میدان های داخلی وگلو دراندن برای یك رکورد ویك گل ویك امتیاز.. بیست؟و افتابیست؟! چه کسی مقصر چنین دردناك صحنه‌ای است؟

راستی حالاکه از هرگونه افتخاری درمیدانهای ورزشی خالی گشته‌ایم ، آنهمه جوانهائی که همیشه در مقابل پیروزیهای کاذب قهرمانان سینه سپرمی‌کردندودادسخن میدادند کجا هستند تا لااقل یك ذره ازبار اینهمه خفت را بردوش بگیرند وحالتا محضا خودرا مقصر کار ندانند و خیال همه راراحت نمایند ؟!

کجایند آنانکه مرز ربحی جوانان وطن را پیوسته به حساب خویش میگذاشتند ونشانی هاش را به جیب میبردند ؟!کجایند آنانکه .... ؟

چه بنویسم که ثابت ورزشی بوستان‌ما هست ، هرآنچه‌راکه‌باید نوشته‌میشدنوشته‌اند وکاش که گوش شنوائی باشد وچشم‌خوانائی بخواند و موی را از ماست بکشد !

من سر مینویسم که دردش چنان است که هرکس در هرمقام وسن وشخصیتی ، نهر

حال دربرابر چنین ناکامی بزرگی سکوت تلك نوشتش میاید و «ماه» مینویسم که قلم در دستمان است تا آنها که یارای نوشتنشان نیست لااقل بخوانند ودلشان خنك شود !!

چهارقهرمان تلویزیونی، رکوردهای المپیك مونترال را شکستند..!

□ خوشبختانه ... [illegible] که از نظر عمل کردن و ... [illegible] مصمم ... [illegible] کنارش نیز وجود ... [illegible] سر میبریم و نمونه های ... [illegible] درمثال اول ، شمشیر باران و تیراندازان ، کشتی گیران وموتورها و توتانستیم ...

باقالی پلو به سبزی پلو :
– ترو خدامی‌بینی،مارو گذاشتن اینجا، آنوقت واتربلو روبردن مونترال که آبروی هر چی پلوی ایرونی‌رو ببره!
نقل از مجله ورزشی «تاج»

ویرینه ها وغیره وغیره ... میشدکه بهترین امانت ... [illegible] کردن خبر کردند و سکوت خویش را بر عهده مدالها به دیگران ... [illegible] های ... وقاس بقدر گروه ... [illegible] که خوشبختانه سها پونی های مدرالمپیك مونترال بودند ... [illegible] روس ... بهمش ، خداتخیل ونیروی هستند که هرچه ... ورزشکاران ... پیروزی‌ای چهار مصر ... وهرمند تلویزیونی گشت ... [illegible] مکر است میخواهم بگویم بجای اینهمه لی‌لی به لالای خوشبختان وشومنان وهنرمندان (!) کیلوئی گذاشتن خواست که ... [illegible] این گروه ... [illegible] اگرچه‌المپیك این‌دوره خبر ورزشی برای ما ... [illegible] ورزشی ... رادیو تلویزیون ... واقعا سنگ تمام گذاشت وبه همت ودانش ... سواد ومعروف این چهار ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] وناحق نیست اگر آن دسته کهنی رانه ... حضرات برای انداختن ... قهرمانان وطن ، خریده‌بودند ... دور کردن این هیچ مقصر حلقه ... اگرچه ... میدانها ... [illegible] ... سنگ تمام ... [illegible] تعبیر و تعبیر بارهای المپیك ... [illegible] ... [illegible] وجدان وشرف ... [illegible] ... [illegible] ... صدای ایران ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] اگرچنین ... [illegible]

«ی ها!

مارا چه‌شده که به«مدال» برزگر ذوق میکنیم؟!

خاك پای «نصیری»و«برزگر» را بر چشم میداریم کــه سخت همت کرده‌اند و پاسخ اینهمــه محبت را به شجاعت داده‌اند...

راستی مارا چه شده ؟ کشتی گیران مارا چه شده .... مربیان مارا چه شده !!

چه خیال کرده‌ایم . چه افتخاری کسب کرده‌ایم که برزگر یکدانه مدال‌چسك اورده (البته اگر خود برزگر خوشحال باشدحرفی نیست) ولی ماچه هیجانی داریم که او کسب مدال کرده !؟

اگر در تیراندازی یك‌چیزی میشدیم یك‌چیزی . اگر در شمشیربازی یك چیزی میشدیم یك حرفی . وبالاخره اگردرواترپلو یك چیزی میشدیم بار جای عذر فروشی و عیب گرفتن باقی میماند .... ولی حالاکه برزگر درکشتی یکعدد مدال گرفته، حرف حسابمان چیست ! درکشتی که مثل واترپلو وتیراندازی وشمشیر بازی . تازه کاروبدون اصل وریشه نیستیم !

درالمپیك این دوره یك امید و یــك افتخار داشتیم (!) که آنهم کشتی بود.رشته‌ای بود که جهان به ما چشم داشت. رشته‌ای بود که باید غول های زیادی میداشتیم(که نداشتیم و خودمان هم نمیدانستیم که‌نداریم) وحالا اگر در کشتی مدال دندان‌گــیری نگرفته‌ایم چه باك که پیش جهانیان کسف شده‌ایم . پیش آنهائی بور شده‌ایم شمعبال میکردند ما هم یك ورنده‌ای هستیم وچیزی بارمان هست !

چراسیدعباسی را به المپیك نبردیم؟!

وارد بحث فنی نمیشوم که معلوم‌میشود حبیبی های دیگر هم صلاحیت وارد شدنش رانداشتند . راستی چرا سید عباسی را به المپیك نبردیم ؟ درجائی خواندم که قبل از شروع بازیها، سید عباسی به تنهائی به‌مونترال رفته بود ولی مربی تیم کشتی از واردشدن‌او به جمع‌سایر کشتی‌گیران جلوگیری کــرده وگفته که سید با کرکریهایش روحیه کشتی گیران را خراب‌میکند .راستی‌کدام‌روحیه؟ اگر روحیه ، همین است که هرکس‌ازراه رسید پشت انم را بخاك برساند وبه‌اصطلاح مربه‌اش کند واز دور مسابقه خارج گرداند که کاش سید عباسی را به جمع کشتی‌گیران راه میدادند که این روحیه‌ها را خــراب کند ، مگر از این رهگذر یك غیرتی‌درشان زنده میشد ویك تکانی بخود میدادند! راستی که تنها احسن الخالقین ... به چنیــن قهرمانانی که و ... به افتخاره شعر را درالمپیك ۱۹۷۶ مونترال شکستند وخــر... کردند واحسنت ... هم ... فرمودند!

دیگران مدال گرفتندوماکف زدیم!

ما «اوت» میشویم تا دیگران «مدال» بگیرند!!

مت خدای را عروجل که بالاخره المپیك ۱۹۷۶ مونترال پایان یافت وچشمان به عکس های نقش درجهان سرپرستان‌ومربیان و محبوران ورزشی وطن که ... مطبوعات چاپ ... روشن شد که‌حضرات ... فصل‌المدال ... را ... که ... خوردند و ... وسدایش راهم دربیاورند !

وایضا مت خدای راعروجل کــه ورزشکاران وطن جهان در ... عجله فرمودند که سر ... فرودگاه مهر آباد ... دسته گلها را ... علاقمندان تحویل بگیرند ... شدت عجله ، گلها را سر همان میدانهای ورزشی از ... ویای رقیبان دریافت‌کردند ونشنند آن گوشه !

طریفی میگفت : یکی از اشکالات این المپیك این بود که تشك های کشتی‌اش خیلی نرم و لطیف ساخته شده بود وهمین این لطافت ... که کشتی گیران ما را وادار کرد لطافتش ... یك‌امتحانی بکنند ، تا ... خود برروی‌آن اطمینان حاصل نمایندکه ... این تشك‌ها به همان اندازه‌ای که ... میگفتند نرم و لطیف هست یانه ! وبنابراین‌قهرمانان وطن بخواهند لطافت‌تشك هارا‌امتحان‌بکنند دیگران تشك‌ها را اشغال کردند و ... بشتند . بخاطر رجز خوانیهای دائمی کشتی راکه به امید ... عکس وتعطیلاتشان به مونترال رفته بودند ، بستند ویك سری رپرتاژ آگهی ور ... مطبوعات سروردند!!

● وقتی ظریف این حرفها را میزد، ... گرفت و گفتم

اتفاقا اشتباه جانعالی مرحمتی قسمت است ، منظورم اینست که اصلا سبب تمام این ناکامی‌ها دوسیره چهارده ساله نادیا کوماچی، است . به لطافت ونرمی تشکهای کشتی ! ظریف ترش کرد وگفت ؟ واقعا که بااین استدلالهائی که جانعالی در توجیه شکست هــای پی‌درپی تیم ایران درمونترال

بقیه در صفحه ۳۸

یك مویز و چهل قلندر !

نقل از روزنامه «کیهان»

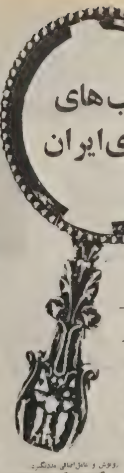

مکتب های سینمای ایران

(۱) رئالیسم و زندگی

از : محمدجعفری

■ از محتوی که هر هنرمند متعلق به گروه، ناخودآگاه یک مکتب حساس هنری جلو دارد، یک اثر هنری به عنوان محتوی و افرینندگی فکری، از این‌گرایش ... باید از نظر دور داشت ... مکتب‌ها ... جهت‌گیری آثار هنری و ... ها از یکدیگر است.

... بدیگر ... مکتب است که ... اثر و ... آن تماشاگر ... که مسلم ... آن اثر در چارچوب کدام مکتب نقش می‌کند، و بکدام یک از آنها وابسته است.

مطلب حاضر سعی دارد کند و تساوی این نقطه‌نظر در سینمای ایران دانسته ... شاید که‌شناختی از این مقوله ... شد.

رئالیسم و زندگی

رئالیسم تا آنچه در هنرها واقع‌گرایی نامیده میشود، به‌نقش از حرکت برای رسیدن به حقیقت مطلق اطلاق میشود. که خالصا متون و اسطلاحهای متصل و پیچیدهٔ هنری چون سمبل، اسطاتیو نشبه بوسیلهٔ منظور و مافی‌الضمیر هنرمند (در اسطلاح‌مان) میرساند و منظور از آن نگاه به‌زندگی بدون قشر و شك از پشت چشم غیر مسلح است.

... این مکتب سینماگر سعی دارد بدون پرنچیونی و کناسه و صرفا واقع‌گرایانه ... راهنماگونه که هم شناخت و ... روی‌نوار فیلم ثبت کند، و از هیچگونه روتوش و عامل اضافی مددنگیرد.

و گاه یک سینماگر واقع‌گرا تا آن‌اندازه تماشاگر را به‌موضوع و عنصر مورد نظر نزدیک می‌کند که لمس کاملی از گرما و عطر فضای فیلم دست میدهد زیرا برای او بجز اظهار واقعیت ، واقعیت دیگری وجود ندارد.

فیلمهای رئالیستی غالبا با استفاده از زمینه‌های سیاه و سفید ، زمینه‌ی بزرگسی از درد و حرمان درجامعه شان میدهند و از آنجایی که دربیان حقیقت ساده و بی‌تکلف عمل می‌کند، بی‌رنگترین مکتب لقب گرفته است و فی‌الواقع نیز سینمای رئالیستی ، زبان زندهٔ تاریخ در زمان حال است.

در سینمای رئالیستی ایران « مسعود کیمیائی » ـ با شش فیلم: قیصر، رضا موتوری، داش‌آکل، بلوچ، خاک و گوزنها ـ گوی سبقت را از دیگر فیلمسازان ربوده است. کیمیایی طی این شش فیلمش سینمای سرشار از واقعیت را ساخته‌است و وقعه‌ها را از آنچه رئالیسم و رابطه‌اش با زندگی نامیده میشود ، بخوبی بروآرده‌میسازد.

نگاه کنیم به‌اجزاء و موادی‌که‌وی آثارش را با آنها بوجود آورده است.

دوربین کیمیایی طی این فیلمهابیشتر یا در زیر بازارچه‌ها و چهارسوها ـ جایی که طلوع یك سپیده دربه و بازوها جبرهای روز سر می‌یابند ـ و یا در کوچه های سنگ و باریك سنگفرش و آجرفرش ، و حمامه های قدیمی، میدانگاهی های پرازدحام، قهوه‌خانه‌ها و کافه‌های جنوب‌شهری، ترشی‌خانه، عرق‌خانه، شب های لاله‌زار ، بیمارستانها و قبرستانهای ساکت و مرده پرسه میزند.

و آدمهای فیلمهایش نیز زنهایی‌ها ، (زارعین ، کارگران) ، بادوها،دیوانه‌ها، بازاری‌ها، لوطیهای پاکباخته و جاهل های در حال احتضار، آدمهای معتاد، قاچاقچی‌ها و بالوطیها، ضد قهرمانهای اسلحه‌جو و رجزخوان، آدمهای زندانی ، روسپی‌ها، بیمارها، کولیها ورقاصه های کافه‌ها هستند.

فیلمهای کیمیائی (ازقیصر تاگوزنها) در واقع کاراکتر واحدی را دررسیدن از درد واله نشان میدهد و همین رشته‌ی همه پیدا. چون رئالیسم را در رگ آثار کیمیائی میدواند.

شخصیت های فیلم های کیمیایی هر کدام یك تیپ قهرمان و به‌عبارتی ضد اجتماع ! هستند ،وارزش والای کیمیایی دراین است که موفق می‌گردد باچارهجویی و کنجکاو در احوال این آدمهای‌دخم‌خورده و طفیلی‌های اجتماع، برایشان شناسنامه‌تهیه کند، و عمل یك لات چاقوکش ! چون‌قیصر را با توجه به‌نهادهای نظام بازارچه‌ای‌اش نزد تماشاگر توجیه‌کند قیصر ـ با آن اسم حماسی‌اش ـ جوانی بود با یك زیربنای فکری سنتی و ذهنی غیرت‌آلود . که درحول‌و حوش یك نظام صنعتی، قانون و نظم را برای استقرار منطق خود خواسته زیر پا میگذارد در یك صحنه از فیلم می‌بینیم که خان دایی ضمن گفتگو با قیصر . شاهنامه را می‌بندد . ازنقطه نظر کیمیایی، حوادث شاهنامه‌ماجرا هایی متعلق به گذشته‌ی دور نیست! و هم چنانکه در بسیاری از اشارهمی کند امثال « سیاوش » های شاهنامه (اشاره به‌فرمان برادر قیصر که بی‌هیچ‌حربه‌ای به‌نحو‌ناجوانمردانه‌ای همشیره‌اش نرمی‌خورد و ناجوانمردانه کشته میشود) در دوروبر ما کم‌نیستند مهم این است که باید قیصر بود ودرصورت لزوم خون را بیرحمانه خود ریخت.

اهمیت کار کیمیایی وقتی بیشتر می‌شود که متوجه باشیم او علاوه‌بر یك کارگردان یك نویسنده‌ی واقع‌گرا ... هست، کیمیایی شامه‌ای تیز وقوی در ... رویدادهای اجتماعی دارد . براین‌اساس‌مکالمات ... تو کها) دل

بقیه‌در صفحه ۳۸

□ داش‌آکل به‌روایت کیمیایی

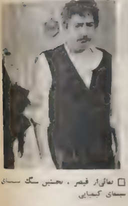
□ نمائی از قیصر ، نخستین سنگ بنای سینمای کیمیایی

● گرایش سینما گران به سوی «واقعیت»ها، دریچه های تازه‌ای را بروی سینمای ایران گشود

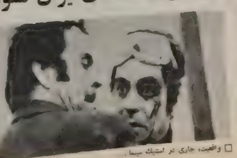
□ واقعیت، جاری در استیک سیما.

جهان سینما

داغ داغ روی خط سینما

سینما بدنبال وقایع حقیقی

□ هالیوود شهر سینمائی ایالات متحده آمریکا که مدتها خبر ورشکستگی‌اش سوژه داغ و روز مطبوعات بود اخیراً بمنظور جلب‌نظر بازارهای جهانی دست‌به‌شگرد تازه‌ای زده است، غول‌های تهیه کننده هالیوود با استفاده از سوژه‌های داغ روز که توجه جهانیان را بخود جلب می‌کند اقدام به‌تهیه فیلم می‌کند و بلافاصله فیلم را راهی بازار می‌کند . ازجمله این فیلمها میتوان ماجرای واترگیت را نام‌برد که در آن هنرپیشه‌جوان رابرت ردفورد ایفای نقش نموده است.

تازه‌ترین خبری که همه خبرگزاری های معروف جهان از هالیوود مخابره کردند مربوط به‌تهیه فیلمی براساس حمله کوماندوهای اسرائیلی به‌فرودگاه «انتبه» در کشور اوگاندا و آزادکردن بیش از ۳۹ گروگان است.

این فیلم که هزینه تهیه آن حدود ۱۰ الی ۱۲ میلیون دلار است باسرمایه کمپانی برادران وارنر جلوی دوربین میرود نقش اول این فیلم به عهده هنرپیشه معروف آمریکائی استیو مک‌کوئین است.

کارگردان این فیلم فرانکلین شافر است که قبلا فیلم پاپیون را از او دیده‌ایم.

جالب است بدانید استیو مک‌کوئین در «فیلم بدان‌شومرون» افسر ۳۹ ساله اسرائیلی که فرماندهی عملیات کوماندوئی اسرائیل در حمله به‌فرودگاه انتبه را بعهده داشت ظاهر میشود.

«جودی گیسون» از چاله به چاه

□ اخیراً شایع شده‌است که جودی گیسون ستاره بریتانی که بافیلم تشنه عشق در ایران‌بشهرت رسید و اخیراً دوسریالهای مردمحترم را ازا ودرتهران نمایش‌دادند، با دردسری مواجه‌شده‌است که‌بقول معروف پاك اوضاعش را بی‌ریخت کرده‌است

جریان ازاین‌قرار است که جودی‌طی قراردادی که بایك فیلمساز ایتالیائی‌بسته بود، میبایست در فیلم او شرکت کند اما در هنگام فیلمبرداری متوجه می‌شود که نقش اوبسیار وقیحانه است و او ازبازی در فیلم سر بازمی‌زند وبامخالفت کارگردان روبرو می‌شود. دراینجا کارگردان دیگری پادرمیانی میکند وقرار داد اورا فسخ می‌نماید و پس‌از آن ازجودی دعوت می‌کند تا در فیلم او شرکت کند. جودی هم‌برای پاسخ‌گوئی به محبت کارگردان دعوت را قبول می‌کند اما بعداً متوجه‌میشود که‌ازچاله درآمده‌به چاه افتاد زیرا فیلم جدید یك پورنوگرافی کامل است وجودی‌گیسون سرگردان مانده که چه‌کند

سام پکین پا: همچنان با خشونت !!

«پات گارت و بیلی کید» را در روبابه‌بسند !

■ «سام‌پکین‌پا» با وجود سی‌و سالی که از پنجاه می‌گذرد، درردیف فیلمسازان نوگرای سینمای آمریکا است او پس از «همراهان سرسخت» و «میجرداندی» با «این گروه‌وحشی» به‌کلی معیارهای‌وسترن را به هم ریخت و خشونت نهفته در این فیلمش به همراه تکنیك استثنائی و منحصر بفرد او، آن را از دیگر فیلمهای وسترن و «پکین‌پا» را از وسترن ـ سازان متمایز کرد و اعتباری والا به او بخشید

اما «حماسه کیبل‌هاگ» با منحصه تفکرات پکین‌پااما درقالبی دیگر ویه روایتی یك وسترن‌شاعرانه بود [illegible] نظر زمان قدمی به جلو گذاشت

«جونیور بانر»، «سگهای پوشالی»، «ابی فرار مرگبار» و «سرآلفردو گارسیا رابرایم بیاور» فیلمهای‌بعدی او هر کدام اعتباری درخور برای او کسب کردند و نام او رابه‌عنوان فیلمسازی که «در مرگ نوعی‌والی را کشف کرده‌است».

زبانزد شیفتگان سینما شد اما غرض ازاین مقدمه چینی گفتگو درباره یکی از آخرین فیلمهای او «پات‌گارت و بیلی‌کید» است. گفته کسانی که این فیلم را دیده‌اند «سام پکین‌پا» در این‌فیلم درحمله‌خشونت

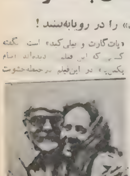

چنان پرده‌دری کرده که باصطلاح پرده سینما را به خون کشیده است.

«پات گارت وبیلی‌کید» داستان آخرین روزهای زندگی دو مرد افسانه‌ای‌غرب‌آمریکا است، «پکین‌پا» با استادی خاص خود و با همان ایدئولوژی فیلمهای قبلی‌اش ـ که حسرتخواری بر از دست رفتن ارزش های غرب‌آمریکااست ـ پایان‌زندگی این دو را به تصویر کشیده است.

«ردتایلور» و خشونت

□ «ردتایلور» چهره معروف سینمای آمریکا که‌همواره‌خشونت خاصل مشخصه فیلم‌های اوست . اخیراً ازطرف « رابرت کلور » برای‌شرکت در یك‌فیلم دعوت‌شده است

«کلور» همان‌است که با ساختن «اژدها وارد می‌شود» شهرت جهانی برای بروس‌لی به‌ارمغان‌آورد. وی قبل ازاین با ردتایلور در فیلم‌بیره‌برارکهر باهمکاری داشت که سخت مقبول‌طبع‌دوستداران‌خشونت واقع شد. کلور نیز که‌تخصص‌درخشونت پرداری دارد ، باتوجه به تیپ تایلور ازاو برای شرکت در چندفیلم آنچنانی دعوت کرده است که فیلمبرداری اولین آن‌تا‌چندی دیگر آغاز می‌شود.

کوچکترین بالرین

آنچه که بیشتر در کسب شهرت و محبوبیت یك ستاره سینما ، نویسنده [illegible] است و خوش‌تراشی و بلندی ساق پا وران دیگر از آن جاذبه جادوئی چشمهای آبی که دریای مدیترانه را تداعی میکردند و خرمن موهای آشفته طلائی که آفتاب درخشان خاورمیانه را .. اثری بست و نمونه بارز آن سرکار علیه «لیلی فیلیپ» که فیلم جدید سکسی و کمدی «باب کلت» بنام «پرواز اسپانیائی» که در آن هر چه‌هست مربوط به جاذبه‌های جسمانی این علیامخدره است‌ومخلفاتش نیز ، بعنوان چاشنی ، چند جك‌دست اول و کمی هم بزن بزن ا..

جغد

بقلم: پارسی وش کولی

ادامه - «۳»

من از دست مرگ دیگران لذت میبرم ولی مرگ شما آسیب، نکوخ نشاطی محسوس من نمیبخشد. شاید تو بپرسی، شاید فقط از مرگ من لذت ببری، آنهم برای تماشای مرگ خودت! ولی من نه، جغد خودم. هر کس که مرگ را لمس بکند، خودم میاید. تو جغد بزرگ شدیدی هستی من سیاست ساعتها، هفته ها، ماهها وحتی شاید همسالها انتظار بکشی. باید بمیرم و آسوده آواز مرگ را سر دهی. آنوقت لذت ببری اما مطمئن باش. هرچند که در بوابانیم نمیدهد رحم منتظم وار انتظار، دل میبرند شمارم راستی، چرا فقط مرا انتخاب کرده‌ای؟ این دنیای طلائی من، حتی بشری هم ارزش ندارد. درون من سالهاست که چون کوره‌ی آتش فشان میسوزد. روح من سالهاست که آلوده شده است. احساسم فرتوت است که لگدمال شهوترانیهای مردان بی همه چیز است. تمام وجودم در هماغوشی ها، همخوابگیها و انحرافات حسی و جسمی خلاصه شده است.

... میخواهم فریاد بکشم. فریادی بلند واز ته دل که‌ای مقلد کشف! ای جغد مرموز بنده: فرار کن. از آشیانه‌ی مسموم من که جز بوی شهوت و شراب نمیدهد، خود فرار کن. از این چهار چوب آینه‌ی واقع نما، تکرار و نمای جغد بودن، خلاص باش! یک و آسمان باش ولی هرچه هستی جغد باش، تفرین شده و شوم باش. سپس انتظار مرگ دیگران لحظه شماری بکن

هم اکنون، هوایی که تو استنشاق میکنی بوی تعفن عرق آلود هزاران مرد اجنبی است. هوای مسموم این گورستان مسی، ترا خواهد کشت. ای مهمان ناخوانده، اینکاش مرد بودی!......

آه ... نام مرد که به ذهنم میشنید، چه لذتی میبرم. تمام ذرات وجودم، فریاد لعن نفرین نفس یک حس مخالف رامیکشد. انهایم راین احضار بهم میسایم. سینه‌های برهنه وآلوده به آب دهان مردان را در چنگالهایم میفشارم.

تودراین چهار چوب بانتظار مرگ منی هستی. مرگ حتمی که معلوم نمی خواهد شد. دلم بحالت میسوزد تو طالب بدنی هستی که از هر نجاستی. نجس‌تر است. نمیخواهی امتحان بکنی؟ انطور نمی ژل برب چشمان هیزت را از من برگردان طاقت ندارم. نه. نه! نمی تنها نجور باور کن راست میگویم ـ آنچه که تو سو میبنداری، درست خلاف آنچیزی است که واقعیت دارد. من معشوقه اسکندر نیستم مرد بومی هم اسکندر نبود

آنروز غروب، غروب روز سیزدهم، دریکی از شهرستانهای جنوبی. شانه‌های اسکندر من روی دوش دومرد، وپاهای سون وارش، روی دوش دومرد دیگر حمل میشد. سرش بسی تو سینه وشانش از پشت تو مرد جلویی آویزان بود. من در درون اتومبیل، چون جدایان مغرور، نظاره‌گر صحنه مرگ آنمرد سیاه چرده بودم. مردی که فقط یک شب درکنار ساحل دریا، در معام اسکندر، باری که میتوانست در رویاهایش نقش ببندد، همخوابگی کرد وصبح آتش همه چیزش، حتی زندگیش راباخت. بیچاره خودش نمیدانست که دزد شده، آب میشود

به راننده اتومبیل فرمان دادم که صف تشییع کنندگان را بشکافد و بابوقهای ممتد، انبوه مردمان بومی را بشکند. اتومبیل حامل من، شکافی بین جنازه مرد ومردم دلخسته انداخت ...... باهم،

سرت رااز روی سینه‌ات بردار، تو جغد فرو برو. توباید اینها را بدانی تا بیشتر هم بترسی .... در آن لحظه که از وسط مردم بومی میگذشتیم، نمیدانست گرداننده‌ی فیلم، اینها برای تماشای ما زنده تمام را لمس میکرد. همیشه کارش این بود ... او ایرادی میگرفت. چون نگرانم بسیار حق داشت. مرا بخیلی از مردان پولدار و شهوت پرست معرفی کرده بود. از این نوع مردها، دوروزنگیم زیاد هستند که تو بعداز من، بایدپذیرای آنها باشی. آواز تو برلاشه‌ی پیچان ... باید غیر از مرثیه‌یی باشد که همه‌ی جغدهای دنیا، برویرانه های بیجان سر میدهند ... چرا دستانت میلرزند؟ مجبور نیستی که چنگال های لرزانت را درون موهای آشفته‌ام ببری! تو بایدمهمان من باشی. فراموش نکن که من با رقبای بدبخت‌تر از خودم، فرق دارم ... تو مرا انتخاب کرده‌یی و من نیز بالاجبار میبایست پذیرنده‌ات باشم. هردو سالیان درازیست که باهم، درون هم و بدون شناسایی یکدیگر زندگی میکنیم مشتاقانه، خیلی دیر آمدی، خیلی دیر......

کم کم نشه مشروب و پیچ وتابهای دبش، از وجودم فرار میکند. یکنوع رخوت وسنگینی عضلاتم را فرا میگیرد. حوصله‌ام سرمیرود. از همه بدتر، مجبورم با تو لعنتی، مصاحب باشم. نه، چیز جدیدی نیست. این حالت راهمیشه، بعد از یک شهوترانی پیدا میکنم ـ میخواهم از بچه شروع هرگم را برایت بازگو بکنم

سیزده ساله شده بود، سینه‌هایم کال وکمی برآمده میشود. پرزهایی طلایی، در قسمت هایی از بدنم روئیده بودند. درهمان سالها بود که عاشق خودم شدم. یک عشق بزرگ تمام درون وجودم. هرهنگام که فرصتی بدست میاوردم، خودم رادرون آینه کوچکی که نمونه‌ی پیوند پدر ومادرم بود، تماشا میکردم.

روبروی آینه می ایستادم وآنقدر بچشمان تازه شهوت نشسته‌ام نگاه میکردم، باز خود سحر میشدم و به حلقه فشرده میرفتم با چشم. لبهایم را میساییدم، انگشتانی لرزان. آنها را لمس میکردم که که داغ میشدم وبه بی تاب آلود عرق چشمانم را میبستم و ... لبهایم را روی لبهای خودم که در آیینه بودم، میگذاشتم. نمی‌دانم چقدر طول میکشید. فقط یادم هست هنگامی بخود میامدم که صورتم را قطرات درشت عرق پوشانده بود.

بگذار ای جغد چیزی برایت بگویم شاید باور نداری. ولی من طرز همخوابگی را از پدر ومادرم یاد گرفته‌ام. اکثر شبها اتفاق میافتاد که خواب راخودم حرام میکردم. انتظار میکشیدم. یک انتظار کشنده مثل تو که انتظار مرگ مرا داری. خواب راکه ناسامان برمی مستولی میشد از چشمانم میراندم ودر درون خود،خودم نهفت میبردم که بیدار بمانم وباچشمانی شاهد درهم شدن پدر ومادرم باشم. وقتی پدر ومادرم در رختخواب میرفتند. کوچکترین صدا، به هیجانم میاورد. هردو را مجسم میکردم که چگونه عریان، مثل مار سیه می‌پیچند واز خود بیخود میشوند

من، ساییدن لبهایم را بهم، ازهمان کودکی آموختم از همان شبهایی که پدر ومادرم، خودشان را بهم میساییدند صدای بوسه هایشان، دندانهایشان می پیچید ومرا بی داغ میکشاند. صدا میداند که چسب میکشیدم دلم میخواست. ... کارم بود با صدای بوسه‌مان دندانهایمان می‌پیچید وبوسمان رابهم میساییدیم. آنها همدیگر را در شب لمس میکردند و لذت میبردند ومن در روز، در خلوت اتاق. پرده‌ها را در مقابل نگاه خورشید، ولمه میگرفتم و عریان جلوی آینه‌ی عقد پدر و مادرم میایستادم واندامم را لمس میکردم. لذت را اینگونه شناختم و جز این هم نمیشناسم.

دیگر بمردها، بطریقی دیگر میگریستم به پسرهایی که نگاهم میکردند، بی اعتنا بودم وخودم را فرمانده‌ی آنها میدانستم از همان سیزده سالگی، مسردرا بازیچه زن بدانستم واسیر شهوت. غافل از اینکه زن بازیچه‌ی شهوت وثروت مرد است

مدتها بود که شب وروزم در دگرگونیها میگذشت، شبها، بانتظار عشق بازی پدر ومادرم و روزها، درمقابل آیینه، همخوابگی با خودم. در شهر سنتی که متولد شده‌ام، نجابت رابرای یکدختر همه چیز میدانند. مامردم، چقدر عقب افتاده هستیم. از من نجابت میخواستند و درعوض آرزو میکردند که درکوچه پسکوچه ها، بچنگم بیاورند وازگونه‌ام بوسه‌ای بدزدند ویابمزار بگذارند، فقر و غروری که به جوانها میفروختم، عذابشان میداد.

می بینم که روی تخت دراز کشیده‌ای سرت را بطرف من گردانده‌ای! آرام‌تر نظر میرسی. شاید، تو بهتر از من این خاطرات را بدانی. شاید تو بهتر نمانده باشد، اما میدانم که برایم بازگو نخواهی کرد. تو مامور شده‌ای که درمیان این چهار چوب آینه من، مرا با گذشته‌ام پیوند دهی. شاید هم مسئولی از اول شروع بکنی؟ از همان ایامی که من در آینه‌ای

ستاره‌سینما

● گوینده، جنجال ساز، لطیف
پاورقی تازه ستاره‌سینما

● آه ... من چه خانواده‌هائی را از هم پاشیدم و چه جوانهائی را بخاك سیاه نشاندم .

هم پدر ومادرم ... خونسردی [illegible] در بدبختانه از این باب هم نشناسی من لااقل تمام خواسته های را [illegible] محبت میدیدم که [illegible] من فقط [illegible] بود که [illegible] میکردند و خونش [illegible] و [illegible] خونش [illegible] بود . ولی [illegible] مدتی است [illegible] میکنم .

[illegible] خونش [illegible] میکنم که چه آدمهای [illegible] بوده‌اند . چه صحنه‌های [illegible] وقیح و [illegible] که [illegible] گاهی اوقات حس میکنم که [illegible] میکند ، [illegible] حالش بهم میخورد . وگور میشود . [illegible] سالهاست مرا میشناسند ، فقط من [illegible]

[illegible] . در دهکده‌ی [illegible] بالای‌بام می خوابیدیم . [illegible] همه‌شکل‌دیگر چسبیده بودند . خانه‌ی [illegible] اقوام نزدیك پدرم بود . هرخانه ، دارای دو [illegible] ، سه بچه ویك مادر [illegible] همه‌ی آنها را [illegible] اوقات بین [illegible] حال [illegible] جاروجنجال براه میانداختند . حتی از [illegible] به خانه‌ی ما میامدند وچندساعتی بایدرم ومادرم به اختلاط می‌نشستند . آن مرد . هرگز مرا بعنوان یك دختر بالغ نمی پذیرفت . [illegible] همانطور رفتار میکرد که با کودك خردسالش . [illegible] چندین بار تصمیم گرفتم که جلوی همه [illegible] فریاد بکشم وبگویم — من بچه نیستم وبرای خودم خانمی ! [illegible] نمیدانم چرا بمحض اینکه [illegible] رنگ از صورتم میپرید و قلبم طپش ساعات یکروز [illegible] . در کوچه خودمان اورانمیدیدم خودم را جمع‌وجور کرده ، سلامش‌کنم و [illegible] . [illegible] کرد . [illegible] شدم . لحظه‌ای [illegible] اوقات‌فرودانش بدون اینکه برگردم و [illegible] و چشم درچشمانش بدوزم . [illegible] چادرم بپیچیدم وبانتظار حرف [illegible] من اینکه [illegible] دگرگون شده‌ام . آرامش [illegible] آمد و باسایی شهوت آلودارمی‌خواست که مواظب خوابیدنم [illegible] باشم . [illegible] گاهی اوقات خودم را از رختخواب بیرون میکشم ونمیدانم . که [illegible] رفته‌است . درآخر باخنده‌ای‌شیرین، آهسته درکنار گوشم گفت : اگر این‌بار آنطور بخوابم ، خودش لحاف‌را رویم‌خواهد کشید . رختخواب من وپدر ومادرم ، باهم فاصله داشت [illegible] این فاصله ، بیشتر رختخواب من و رختخواب آن مرد بود که خارج از بستر [illegible] میخوابید .

از شب بعداز آنروز ، دیگر تمام توجهم را از صدای بستر زناشوئی پدر و مادرم ، به بستر آنمرد کشیدم . به پهلوی راست می‌خوابیدم و درسایه روشنهای نور مهتاب ، بسترش را زیر نظر میگرفتم . کوچکترین تکانش را از نظر دورنمیداشتم بدون اینکه خواسته باشم ، دیگر در تمام رویاهایم نقش بسته بود . به رنهایش‌حسودی میکردم . سلامشان نمی‌کنم واگر گاهی حالم را میپرسیدند ، باتکبروغ دلخوری و اخم ، جوابشان را میدادم .

یکروز ، قبل از طلوع آفتاب ، نمیدانم چه [illegible] . که از خواب پریدم وقتی چشمانم را باز کردم ، ناخواسته‌به رختخواب آن مرد نگاه [illegible] . در بسترش نشسته بودوبا کاسه‌ی گلی [illegible] ، آب میخورد . خواستم امتحانش بکنم ، [illegible] خواستم خودم رانشانش بدهم . [illegible] را [illegible] که من از هردو [illegible] میخواستم اندام قشنگم را برخش بکشم ورخوش‌بدهم همانطور که او با بی اعتنائیهاش مرا رنجه میداد . بلافاصله بایك حرکت سریع‌لحاف را از رویم پس زدم . [illegible] را تا روی رانهایم بالا آوردم و [illegible] روی صورتم قرار داده بودم ، نگاهش کردم . باطراف نگاه کرد و هنگامی که‌خواست‌دار بخواند ، چشمش بطرف بسترمن کشیده شد مدتی کوتاه نگاهم کرد . بعد اطرافش را از نظر گرفت . وقتی مطمئن شد که همه خوابند ، از جایش برخاست [illegible] رختخوابم آمد ودر کنارم نشست . باهانه رابوشاند وبعد لحاف را رویم کشید [illegible]

بقیه در صفحه ۶۰

لحظه های

سکسی‌ترین ستارگان سینمای ایران، پیرامون برهنگی در

□ سکس سینما را تسخیر کرده است. ستارگان سینما هر روز با گونه چشمهای تازه‌ای به سکس، معیارهای جدیدی در بی‌پروائی پیش‌روی تماشاگران فیلمها قرار میدهند.

در سینمای ایران نیز هستند ستارگانی که در عرصه سکس پیشروی نموده‌اند و ما در یك نظر خواهی از چندین ارستارگان سینمای ایرا ندرمورد سکس و اینکه اولین بار که سکسی شدند در جلوی دوربین روی خوش نشان دادند، چه احساسی داشتند و اکنون درباره‌ایمای رلهای سکسی، چه عقیده‌ای دارند، پرس و جو بعمل آورده‌ایم که بدست شما هم از نتیجه این نظر خواهی آگاه شوید

* فروزان : سکس و گریه ؟!

فروزان را سکسی ترین ستاره سینمای ایران میدانند درحالیکه چندان زیاد هم در ارائه سکس نبوده و دلباری از خود نشان نمیدهد اما نمایش آخرین فیلم وی «اسرار بزرگ» نیز شاید سکسی ترین فیلم وی بود. فروزان درباره اولین باری که جلوی دوربین لخت شد میگوید: تمام بدنم شروع به لرزیدن کرده بود و میخواستم گریه کنم اما کم‌کم به مرور زمان ترك کردم که برای ارائه نقش آدم باید به هر صورتی دربیاید تاحالا که این امر یك امر کاملا عادی و بی اهمیت شده‌است چون مردم بقدری فیلمهای سکسی دیده‌اند که دیگر مثل قدیم به آن نگاه نمی‌کنند اما اینرا هم اضافه کنم که هیچکدام از ستارگان سینمای ما تحریکی‌ونوهر ستاره سکسی نیستند بلکه فقط لخت میشوند!

* فرشته جنابی : نباید سکس‌را در حد «ابتذال» ارائه داد!

بااینکه فرشته جنابی هم کارش را با سکس آغاز نمود وهمه تصور میکردند که وی تبدیل بیك ستاره پرکار خواهد شد اما دقت نظر و وسواس وی در ایفای نقش‌ها این حدس را از بین برد. وی نظرش ... نیز چنین است

ـ اولین باری که جلوی دوربین سکسی بازی کردم ترسم از عکس‌العمل مردم بود و دیگر اینکه به ستاره سکسی مبتذل مبدل شوم و ضمنا هم باهمین اعتقاد فقط در فیلمهایی که به آنها اعتقاد داشتم بازی نمودم، چراکه هر حال من یك ستاره‌ام اما سکس را در فیلم های مبتذل و پیش پاافتاده ارائه نمی‌دهم.

* آرام : سکس جزئی از سینماست !

یکی دیگر ازستارگانی که‌با حربه سکس به جنگ ستارگان سینما آمد، آرام میباشد آرام در جواب اینکه اولین بارکه جلوی دوربین لخت شدی چه احساسی داشتی؟ می‌گوید: فقط حس میکردم دارم نقش را بازی می‌کنم مگر باید احساس دیگراین‌داشته‌باشم؟ وی در مورد حالا هم اضافه میکند: حالا هم مثل دیروز و فردا هم مثل امروز من اگر لازم باشد حتی حاضرم بی پرواترین صحنه هم بازی کنم.

* جمیله : سکس از سن کاباره تا سینما !

جمیله رقاصه مشهور وستاره سینمای ایران گوشه چشمی به سکس را از روی سن کاباره ها آن هم که بحتر کم سن وسالی بود شروع نمود وبعد ها توسط همان رقصش پایش به فیلم های ایرانی کشانیده شد وبرای همین هم هست که بقول خودش سکسی‌بودن بیش‌امر عادی برای وی محسوب میشد وهیچ احساسی در وی بر نمی‌انگیخت که جلوی دوربین لخت شود. جمیله اضافه میکند که مکس آن موقع حالا بخاطر اینکه بخترانه بزرگ شده‌اند احساس خجالت میکنم، اگر بخاطر امرار معاش نبود از رقص وایفای نقشهای سکسی دست میکشیدم

* هاله : از سکسی‌شدن خجالت می‌کشم ؟

هاله ستاره معروف تبلیغات و سینما وقتی باسئوالات ماروبرو شد گونه‌هایش را هاله‌ای از شرم پوشانید وسرش را بپائین انداخت و اظهار داشت که من تا بحال هیچگاه در فیلم هایم به آن مفهوم جلوی دوربین لخت نشده‌ام واگر کسی‌هم نقشهایم سکسی بوده‌است باور کنید با ناراحتی زیادی آنرا بازی نموده‌ام زیرا حالا از مردم که بگذریم من به چهره فرزندم که نگاه کنم خجالت میکشم وروی همین اصل هم خیلی از قرار دادها وپیشنهادها را هم رد میکنم ولی این حرف هم دلیل بر رد کردن سکس میشود سکس خوبست اما برای ستارگانی که خیلی راحت میتوانند آن را انجام‌دهند ومن هرکاری هم بکنم نمیتوانم‌خودم را راضی به‌انجام‌آن نمایم.

* نوری کسرائی : ستارگان ایرانی مفهوم سکس رااز بین برده‌اند ؟

نوری کسرایی هم سکس را از همان اولین فیلم خود ارائه داد وبعد ها هم نشان داد که حتی حاضر است در بی پرواترین

عریانی!

عریانی در سینما با «خجالت» یا «بی تفاوتی»؟!

جسورانه ترین صحنه‌های سکسی هم ظاهر شود وی میگوید : در زمانه‌ای که آزادی جنسی وآزادی سکس همه دنیارا پوشانیده است دیگر چه علتی دارد که من بگویم از لخت شدن جلوی دوربین خجالت میکشم و آنهایی هم که این حرف را میزنند علت آن است که اندام خوبی ندارند من از همان روز اول تا بحال وتا به آخر لخت شدن در جلوی دوربین هیچ احساسی را در من برنمیانگیزد وخیلی بهتر است که ستارگان سینمای وطنی از لخت شدن خودداری نمایند چون بااندام کج و معوج خود، مفهوم سکس را ازبین میبرند و حال آدم را بهم میزنند

بیک ایمانوردی محاکمه میشود!

● چرا اینقدر فیلم بازی می کنی؟ ● چرا در انتخاب نقشهایت، وسواس بخرج نمی دهی؟ ● چرا برای تهیه فیلمهای برتر تلاش نمی کنی..؟

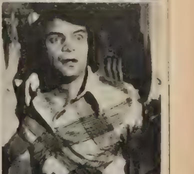

■ نامه‌های بسیاری میرسد ازخوانندگان مجله که نکاتی را درمورد هنرمندان ایران جویا میشوند. پرس‌وجو میکنند از چندوچون کار هنرمندان و ما هم تا آنجا که در وسعمان هست و به کسی برنمی‌خورد، جوابگو هستیم. اما این جوابگوئی درمورد آنها از تعداد فیلم ها، اولین فیلم، مقدار دستمزد و مواردی پیش پاافتاده از این قبیل تجاوز نمیکند والبته این پیش پاافتادگی از خود سئوالها ناشی میشود که غالبا ازهمین نوع است و جملگی تکرار..

اما در این خیل، بسیاری ازخوانندگان ما، حاشیه را رها کرده و به‌اصل میپردازند، ازکیفیت میپرسند و دلیل نزول آن که در اینجا جز دادن جوابی دست‌وپاشکسته و محافظه‌کارانه، چاره‌ای نمی‌ماند زیرا که گاه سئوال درمورد نحوه کیفی کار یک هنرمند است و جوابگوئی عیانی به‌آن امکان‌پذیر نیست مگر رویاروئی با هنرمند مورد نظر و استفسار از خود او ...

بنابراین دلیل صلاح دیدیم برای اینکه حق مطلب ادا شود، خوانندگان لااقل جواب اساسی سئوال خود را بگیرند و هنرمندان نیز در رویاروئی با علاقمندانشان از خود دفاع کنند، سئوال‌های مطروحه را با هنرمندانی که مورد نظر خوانندگان ما هستند در میان بگذاریم و از آنان بخواهیم که خود، سفره دلشان را باز کنند و بگویند آنچه را که دل تنگشان میخواهد.

از شما نیز میخواهیم چنانچه سئوالی درمورد هنرمندی دارید برای ما بنویسید. آنگاه که سئوالها به‌حدنصابی رسید، با دعوت از هنرمند مورد نظر شما او را به‌پای محاکمه خواهیم کشاند، سئوالها را مطرح می‌کنیم و منصفانه جواب میخواهیم. اما خواهشی‌داریم و آن‌اینست که ما را یاری دهید تا این سری بحث‌ها به هرز نرود و نتیجه‌ای که مطلوب ماست از آن گرفته شود. از تعریف و تمجید بپرهیزید که برای آن همیشه فرصت هست. بگذارید این یک محاکمه واقعی باشد که اگر واقعا به‌یک‌هنرمند علاقه دارید، او را از ضعف‌هایش باخبر کنید تا این گفتگوها باعث بهبود کارش شود و او از نظر دوستدارانش نسبت بخود آگاهی یابد.

باز هم از شما میخواهیم که برای شرکت در این بحث‌ها به‌مسائل اساسی بپردازید و از مطرح کردن سئوالاتی از قبیل محل تولد و شماره شناسنامه و اندازه قد و وزن خودداری کنید که فی‌الواقع چاره‌گشا نیز نخواهد بود.

●●●

☐ در اولین هفته قرعه فال بنام «رضا بیک ایمانوردی» هنرپیشه پرکار سینمای ایران، با معروفیتی و مرد هزار چهره سینما، اصابت کرد که محبوبیت زیادی در میان تماشاگران فیلم ایرانی دارد و درست بهمین‌دلیل علاقمندانش سئوالات فراوانی درمورد او دارند. از بیک ایمانوردی دعوت کردیم برای جوابگوئی به‌سئوالات دوستدارانش به‌دفتر مجله بیاید، از این فکر استقبال کرد و آمد و یک بیک جواب گفت که میخوانید

● نخستین سئوال را آقای حسن کاشمری از بروجرد مطرح کرده است. این‌خواننده ستاره‌سینما مینویسد: «نمیدانم چرا بیک ایمانوردی این همه فیلم بازی‌می‌کند، بدون آنکه نگران جنبه‌های کیفی فیلمهایش باشد. به‌نظر اغلب کارشناسان فن او یکی از پرانعطاف‌ترین بازیگران سینمای ایران است که در هر نقشی فرو میرود و میتواند حتی در سطح جهانی نیز مطرح باشد اما شرکت در این همه فیلم بواقع مجال آفریدن نقشی درخور تعمق را از او سلب می‌کند. راستی چه اصراری است در پرکاری، وقتی میتوان در کم‌کاری مثمر ثمر بود؟»

☐ و اما جواب بیک:

من تا حدودی حق را به‌این آقا میدهم زیرا که خود را در کار غرق کرده‌ام و اصلا فرصت سرخاراندن ندارم‌اما شاید باور نکنید این تعداد فیلمی که ازمن می‌بینید کمتر از ثلث پیشنهاداتی است که برای‌بازی درفیلم بمن میشود و اغلب آنها را رد می‌کنم

ولی در مورد پرکاری، من یک‌دلیل محکم دارم و آن این است که میخواهم مطرح باشم.

میخواهم خیلی رک‌بگویم سینمای‌ما خیلی زود دوستانش را فراموش می‌کند و در یک چشم‌بهم‌زدن به‌ورطه سقوط و نیستی می‌کشاند!

به‌تجربه ثابت شده‌است کسانی که‌کار سینما را با کم‌کاری و قبول‌پیشنهادات مطلوب، میخواستند حفظ کنند، در اندک مدتی فراموش شده‌اند و با وجودیکه می‌خواستند خود را تثبیت نمایند، ازجانب سینماگران بایکوت شده‌اند و اینک راه برگشت ندارند. من نمی‌خواهم به چنین سرنوشتی دچار شوم.

اما درمورد این‌که چرا من فیلم خوب ندارم، باید بگویم که این بدلیل کمبود فیلم خوب در سطح کلی سینمای ایران است. مگر ما چند فیلمساز خوب داریم و اینها سالی چند فیلم خوب می‌سازند؟ در میان محصولات یکساله سینمای ایران تنها چندفیلم که از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کند قابل اشاره است که آنها نیز … … … …

بقیه در صفحه ۳۹

الکه‌زومر:
بتی در بوته فراموشی.

درست سیزده سال پیش ، سال ۱۹۶۳ درچنین روزهائی استودیو مترو گلدوین‌مایر درصدد بدنبال ستاره‌ای میگشت که سوئدی باشد تا در فیلم «جایزه» نقش مقابل «پل نیومن» را ایفاء کند ؛ زیرا اریک سوهیجیک از ستارگان قراردادی استودیوی مترو بهترین سوئدی شاخص نداشتند . از سوی دیگر ستارگان سوئدی آن سال هیچیک محبوبیت درآنحدکه پولساز باشند ، نداشتند و بهمین علت داشتند از بهم فیلم مصرف مستندی حداقل میخواستند بهم‌آنرا به‌خوبی بیاندارند که ستاره دلخواه بهیه کننده به استودیو آمد واین امر به فال نیک گرفته شد وبه گرمی از او که «الکه رومر» بود استقبال بعمل آمد .

الکه رومر ، پیش‌از آن فقط درچند فیلم آلمانی ، ایتالیائی و فرانسوی شرکت جسته بود ، به شهرتی داشت وبه جواب آنرا میدید که یک «ستاره تاب» هالیوودی به‌او پیشنهاد کند تا سری به‌استودیوی مترو- گلدوین مایر . بزند ودریک قسمت فیلم آزمایشی که به فیلم «جایزه» مربوط میشد بازی کند تاشاید مورد توجه واقع شود . زیرا او بموقعیت الکه رومر امید زیادی داشت .

از قدیم گفته‌اند . شانس همیشه‌یکبار سراغ آدم میاید ودر مورد الکه رومر، هم چنین بود . زیرا شخص اینکه‌قدم به‌استودیوی مترو گذاشت مورد توجه قرارگرفت که بی هیچگونه آزمایش حاضر شدند نقش‌اول فیلم «جایزه» را باو بدهند .

... و اما نگاهی بگذشته او :

الکه رومر ، پنجم نوامبر سال ۱۹۴۰ دربرلین متولد شد واین مشخصات‌ظاهری اوست

چشم : آبی .

مو . بلوند .

قد : ۱٫۶۹ متر .

وزن : ۵۶ کیلو .

ازکودکی الکه‌رومر هیچکس اطلاع صحیحی ندارد ، حتی خودش ! خصوصا یکبار و آنهم سالها پیش که خبرنگار مجله سینه موسند ، از مادرش پرسیده بود چه شدکه او به انتخاب دخترش به سوئیس گریخت . جواب شنید که چون از زندگی با شوهر خود خسته شده‌بود وچنین بنظر میرسد که وضع خانوادگی آنها نیز مثل اکثر ستارگان سینما، در ابتداء فلاکت بار ودردناک بوده‌است و آنطور که خود ، الکه . میگوید . خیلی‌زود شروع‌بکار کردوهنوز از یادنبرده‌که دررستوران‌هرشب صدها بشقاب وهزارها قاشق وچنگال کثیف را جلوی او میگذاشتند تاتمیز کند واوبا همه اینها خوشحال بودکه میتوانست‌باین کار، شبهای پدرش را درمورد مادرش جبران کند .

ولی چندی نگذشت که . الکه،درباغ طرفتونی شغل چندان آبرومندی نیست و بایستی درفکر شغل بهتری بود . ودراین اندیشه بود که به او پیشنهاد گردیدتا در مسابقه انتخاب ملکه زیبائی شرکت کندو او بجای آنکه خوشحال باشد ، شب هاازغصه خوابش نمیبرد وتنها مادرش بودکه باو دلگرمی میداد ومیگفت که درمسابقه حتم ویقین پیروز خواهد شد

الکه ، باترس ولرز فراوان درمسابقه شرکت کرد واز قضای روزگار برنده شد. اما ملکه زیبائی شدن نیز دردی را دوانکرد اوومادرش هردو بی پول بودند، که این‌بی پولی همه چیز بهمراه داشت وبهمتر ازهمه گرسنگی ، از اینرو ، الکه ، درجستجوی کار دیگری برآمد ودرایتوقت ، سال ۱۹۵۶،یکی از رجال سرشناس انگلیس بنام جونابان ، اورا بعنوان مستخدمه باخود به لندن‌برد و قرار شد در ابتدای کار روزی یک دلار باو بدهد و الکه با همین روزی یک دلار به فراگرفتن زبان انگلیسی پرداخت ویکسالی درلندن بود که بچه‌های جونابان بامزاحمت هایشان اورا از زندگی سیر کردند والکه بی‌آنکه آخرین حقوق خودرا بگیرد با مختصر پولی که پس‌انداز کرده بود فراررا برقرار ترجیح داد وبه برلین . گریخت و قبل‌از آنکه خیال یافتن شغل دیگری بسرش بزند ، مادرش باخوشحالی باو مژده دادکه یک کارگردان آلمانی میخواهد نقشی از فیلم آینده خودرا باو بدهد وهمینطورهم شد ودر مدت یکی دوسال ، تعداد فیلمهائی که اودر آنها بازی کرده بود از تعداد انگشتان دست بیشتر بود وتنها سودی که از بازی دربیش‌از بیست فیلم عایدش شد بی‌آنکه پای او به دیگر فیلمهای اروپائی کشیده شود

سال ۱۹۵۸ بابازی درفیلمهای ایتالیائی بنامهای دوستان جاگوار . وسفرشاهانه، و کشتی مردگان ، موقعیت خودرا درسینما تثبیت کرد . اما اودر آرزوی کسب‌شهرت و محبوبیت بین‌المللی بود واز آنجا که‌تقدیر میخواست الکه . دوباره گذارش به لندن افتاد وبرخلاف گذشته . به‌عنوان مستخدمه بامزدی یک دلار . بلکه بعنوان یک ستاره‌با دستمزدی صدهزار دلار برای یک فیلم و اولین فیلمی که الکه رومر، در انگلستان‌در آن بازی کرد . لازم نیست دو بر ... نام داشت که یک فیلم کمدی سکسی بود و فیلم به‌تنها در اروپا وامریکا باموفقیت روبرو شد، درایران نیز همه‌ه بر برده بود

ریچارد باث همبازی الکه رومر در این فیلم به خبرنگاران گفته بود

ـ زن زیاد دیده‌ام اما به اینطوری گونی او راابرای سینما آفریده‌اند

. و عجب این بود که الکه رومر، معتقد بود در این فیلم آنطور که بایدبوشاند خوب جانمعانه و فیلم سکسی باید بهتر از اینها هستند !

حالا الکه رومر ، به شهرت ومحبوبیت ایده‌آل دست یافته است ودرانگلستان بیش‌از هرکشور دیگر . کارل فورمن ، که دراین کشور سرگرم فراهم ساختن مقدمات فیلم تازهی خود بود تصمیم داشت دراین فیلم باحد ممکن از تعداد هرچه بیشتر ستاره جوش نیب وجدیداستفاده کند والکه، یکی ازآنها بود که فورمن ، بااو قراردادی‌برای ایفای نقش یک دختر آلمانی امضاء نمود، دختری که بیش از پنج دقیقه درفیلم‌بازی نداشت .

درهمین زمان فیلم ، جایزه ، ازراه رسید ونمایش آن از الکه رومر، یک ستاره بین‌

بقیه در صفحه ۴۰

مشخصات ظاهری

چشم : آبی

مو : بلوند

قد : یکمتر و ۶۹ سانتیمتر

وزن : ۵۶ کیلو

اسکار OSCAR

یک مطلب جامع درباره اسکار...

سال شانزدهم ۱۹۴۴ برای سینمای ۱۹۴۳

جوائز در یک تئاتر توزیع میشود ...

■ آکادمی برای برگزاری شانزدهمین جشنواره خود، تصمیم تازه‌ای می‌گیرد ـ و برای اجرای مراسم اختتامیه و توزیع جوائز یک سالن تئاتر را انتخاب می‌کند ـ تا پیش از این مرحله جهرور صورت نوعی ضیافت که همراه پذیرائی با شام بود در سالن مخصوص هتل‌های آمباسادور یا بیلتمور انجام میگرفت. آکادمی بمنظور آنکه بتواند علاقمندان بیشتری را بپذیرد و هم این مراسم روحیه رقابت حرفه‌ای خود را داشته باشد، تصمیم میگیرد که به تئاتر چینی گرومن روی بیاورد و این تئاتر با فضای وسیع خود محل مناسبی برای انجام چنین منظوری است.

روی این نظر شانزدهمین دوره اسکار را جمعیت بیشتری نسبت به دوره‌های قبل نظارت می‌کند و همچنین آکادمی مهمانانی نیز از رشته‌های مختلف ارتش دارد ـ که با علاقمندی به این محفل آمده‌اند تا از نزدیک ستارگان سینما را ببینند که چگونه جوائز اسکار خود را دریافت می‌کنند.

برای اولین بار طی این مراسم به بازیگران نقش دوم که برگزیده میشوند یک مجسمه کامل نظیر آنچه که به بازیگران نقش اول داده میشد، اهدا میگردد ـ از سال ۱۹۳۶ که تصمیم گرفته میشود به بازیگران نقش دوم هم جایزه بدهند جایزه آنها پلاک مخصوصی بود که در روی آن مجسمه اسکار نقش شده بود.

یکبار دیگر در این سال نیز جوائز اسکار از گچ مخصوص تهیه شده است.

●●●

نزدیک ترین رقابت امشب (دو مارچ سال ۱۹۴۴) بین دو دوست صمیمی «جنیفر جونز» و «اینگرید برگمن» جریان دارد ـ و هردوی آنها برای «داوید او. سلزنیک» کار می‌کنند و جنیفر جونز در سال ۱۹۴۹ پس از جدا شدن از «رابرت واکر» شوهر اولش با داوید سلزنیک ازدواج میکند و تا پایان عمرش ۱۹۶۵ در کنار او بعنوان همسر باقی میماند ـ و باید بدانیم که داوید او. سلزنیک تهیه کننده معروف آمریکائی در اصل کانادائی بود.

ظهور جنیفر جونز در سینما (۱۹۳۹) در واقع عرضه نوعی زیبائی جدید بود چون تا پیش از این بیشتر ستارگان دلخواه

تماشاچیان باید زیبائی آرام و کلاسیک نظیر وجاهت «گرتاگاربو» را میداشتند ـ تا مورد توجه قرار گیرند.

جنیفر جونز با زیبائی نو و ضد قرارداد خود فرمول‌های کلاسه شده در این مورد را درهم میریزد.

زیبائی او را شهوانی و غیر قابل کنترل توصیف نموده‌اند و اوج درخشش او را در فیلم «جدال در آفتاب» ۱۹۴۶ شاهد میشویم که نقش یک دختر دورگه را با تمام خواسته‌های عشقی و جنسی‌اش بی‌محابا میساخت.

جنیفر جونز همراه با اینگرید برگمن به این محفل می‌آید.

وقتی اعلام نتایج میشود جنیفر جونز ۲۴ ساله در این مسابقه فاتح می‌گردد.

اصولا او علاوه بر زیبائی از قریحه و استعداد بالائی در کار بازیگری نیز برخوردار است روی این نظر با مراجعه به کارنامه هنری او میبینیم که همیشه فیلمسازان صاحب‌نام به سراغ او رفته‌اند

«جدال در آفتاب» کینگ ویدور ـ «مادام بوواری» وینسنت مینلی ـ «عشق چیز باشکوهی است» هنری کینگ ـ «مردی با لباس خاکستری» نانالی جانسن ـ «لغزش یک همسر امریکائی» ویتوریو دسیکا ـ «وداع با اسلحه» چارلز ویدور.

جایزه بهترین بازیگر مرد سال به یک غریبه تعلق میگیرد ـ «پل لوکاس» بازیگر هنرپیشه مجارستانی که از سال ۱۹۳۸ در صنعت هالیوود شروع بکار می‌کند و تا

قبل از آن در نقش‌ها ... فیلمهای مجارستانی ظاهر شده بود.

وقتی هم به این جایزه میرسد حدود ۴۹ سال سن دارد و پس از آن بخاطر ضرورت سن او را بیشتر در نقش‌های دوم می‌بینیم ایفای نقش اول در فیلم «نگهبان راین» برای او یکی از فرصتهای کمیاب است که سرانجام بدست می‌آید.

چارلز کابرن برای بازی در فیلم «هرچه بیشتر خوشحالتر» و «کازاباکسمو» برای بازی در فیلم «زنگها برای که بصدا در می‌آیند» جوائز بهترین بازیگران مرد و زن را برای نقش دوم ... میرساند.

کازابلانکا ساخته ماجرائی، مایکل کورتیز عنوان بهترین فیلم سال برگزیده میشود و عده‌ای معترض با دلخوری می‌پرسند: چرا؟ در حالیکه فیلمهای هنری همچون «آواز برنادت» اثر هنری کینگ و «کمدی بشری» کلارنس براون و «برای که زنگها بصدا در می‌آید» سام وود آمادگی بیشتری برای گرفتن این جایزه داشته‌اند.

مایکل کورتیز بخاطر ساختن کازابلانکا جایزه بهترین کارگردان سال را میگیرد و ... این قضاوت ژوری آکادمی را بعضی‌ها نمی‌پسندند و او را از همان نامزدهای این جایزه تنها کسی میدانند که استحقاق دریافت اسکار را نداشته است.

کازابلانکا اگر چه بهترین فیلم سال شناخته میشود ـ اما «آواز برنادت» بیشترین جایزه را از آن خود میسازد و صاحب چهار جایزه بهترین آکتریس (جنیفر جونز) بهترین فیلمبرداری (میلر) موسیقی «آلفرد نیومن» و بهترین دکوراسیون داخلی میشود.

در این دوره تعداد جوائز اسکار به رقم بیست و هفت میرسد در حالیکه در آغاز سالهای ۱۹۲۸ـ۲۹ تعداد تمام آنها از هفت جایزه تجاوز نمی‌کرد.

فیلمهائی هستند که با گزارش‌های جنگی اهمیت خاصی می‌یابند و در دو دسته فیلمهای بلند و کوتاه مورد توجه علاقمندان قرار میگیرند.

هال والیس جایزه «ایروینگ تالبرگ» را دریافت می‌کند ـ و «جک بنی» ... تشریفات شانزدهمین دوره اسکار است که علاوه بر اداره جشن ... این مراسم ... رسمی را به رادیو گزارش میکند.

بقیه در صفحه ۳۱

اینها بهترین بازیگران سال ۱۹۴۳ هستند

سالن یک تئاتر محل برگزاری مراسم اسکار

فیلمبرداری

از فریدون‌نم صالح

در اولین سالهای پیدایش فوتوگرافی بوسیله (نیپس وداگوئر) گرفتن تصویر با نور کاری دشوار و پردردسر بود، آنهم نه بخاطر پیچیده‌بودن روش های مختلف شیمیائی بلکه بیشتر بخاطر طولانی بودن مدت زمانی که لازم بود به صفحه حساس نور (امولوسیون) وزانده شود، بود.

روش (داگوئروتیپی) در هنگام معرفی‌اش به جهانیان چنان زمانی طولانی برای نوراندن به صفحه حساس لازم داشت که اصولاً گرفتن (پورتره) از طریق فوتوگرافی بفکر کسی راه پیدا نکرد و مورد بحث هم قرار نگرفت و شاید مردم خیال می کردند که روش جدید (داگوئروتیپی) فقط برای گرفتن تصویرهای نوری از منظره‌های طبیعت و بناها و ساختمان‌های تاریخی است و حتی در گزارش رسمی‌ای که (آراگو) در معرفی (داگوئروتیپی) بدولت فرانسه داده بود صحبتی از (پورتره) بمیان نیاورده بود.

اما این امر مدت زیادتی طول نکشید و (فوتوگراف) ها بفکر گرفتن تصویر (پورتره) افتادند اما میبایستی قربانیان آنها دقیقه‌های طولانی و کشنده در نور شدید خورشید که بسیار طاقت‌فرسا بود در مقابل دوربین بی حرکت بنشینند تا تصویری از صورت آنها در روی امولوسیون حساس نور نقش ببندد.

بدین ترتیب در پائیز سال ۱۸۳۹ پروفسور دکتر (جان . و. دراپر) از دانشگاه نیویورک موفق شد اولین تصویر پورتره را در روی صفحه حساس نور (داگوئروتیپی) بدست بیاورد که آنهم در اثر فداکاری و استقامت قابل تحسین شخص مورد عکسبرداری امکان پذیر بود که میبایستی در حدود نیم ساعت در آفتاب شدید، در حالیکه صورتش را با پودر سفیدرنگی پوشانیده بود و با چشمانی بسته، بی‌حرکت درمقابل دوربین عکاسی بنشیند.

«دراپر» توانست بعدها بابکار بردن (رفلکتور)هائی که مجهز به صفحه‌های شفاف آبی رنگ بودند مدت زمان نور دادن را کمی تقلیل بدهد. او باتفاق شخص بسیار عجیب ولی نابغه‌ای که تا آنموقع بعلت اختراع تلگراف شهرت جهانی رسیده‌بود، در آپریل سال ۱۸۴۰ در پشت بام ساختمان دانشگاه نیویورک، آتلیه فوتوگرافی برای گرفتن پورتره تاسیس و افتتاح کرد.

همکار «دراپر» دراینجا نقاش، الکتریکسین، فوتوگراف و طبیعی‌شناس پروفسور (ساموئل مورس) بود.

این (گالری پورتره) مورد استقبال بسیاری از اشخاص برجسته و ثروتمند قرار گرفت. قیمت یک عکس پورتره (داگوئروتیپی) پنج دولار تعیین شده بود و کسانی که می‌خواستند تصویری از خود با روش (داگوئروتیپی) داشته باشند میبایستی مشقت و زحمت زیادی را متحمل میشدند و حتی برای اینکه آنها سرشان را هنگام گرفتن عکس در دقیقه‌های طولانی و کشنده تکان ندهند. از پشت بوسیله نیم حلقه‌های آهنی، سفت و محکم سر آنهارا نگهمیداشتند، که البته از جلو دیده نمیشد و این حلقه‌های آهنی، که میتوان آنهارا به پشتی صندلی های پیرایشگاههای امروزی تشبیه کرد تامدتها یکی از لوازم اصلی عکاسان برای گرفتن (پورتره) بود و آنهارا سه‌پایه‌نگهدارنده و یا (آهن گلوگیر) نیز مینامیدند که هنوز هم نمونه‌هائی از آنها در موزه‌های فوتوگرافی و سینما وجود دارند.

باوجودیکه این بسیار قابل تحسین است که چه آثار هنری باارزش در زمینه (پورتره)سازی با بودن این سختی‌ها و ناراحتی‌ها بوجود آورده شدند، هنر گرفتن پورتره وقتی توسعه پیدا کرد و مدارج ترقی را طی کرد که زمان اکسپوز کردن در اثر روش‌های جدید شیمیائی و فیزیکی اپتیکی توانست از دقیقه‌های طولانی به «لحظه» تقلیل پیدا کند.

سیر تکاملی مدت زمان نور دادن به امولوسیون از سال ۱۸۳۷ تا سال ۱۹۰۰ را میتوان از کتاب (سرگذشت فوتوگرافی) چاپ ۱۹۳۴ آلمان نوشته (ژوزف ماری ادر) چنین برداشت کرد.

۱۸۳۷ هلیوگرافی نی‌پس	۸ ساعت
۱۸۳۹ داگوئروتیپی	۳۰ دقیقه
۱۸۴۱ تالبوتیپی	۳ دقیقه
۱۸۵۱ روش امولوسیون خیس	۱۰ ثانیه
۱۸۶۴ امولوسیون برومورنقره	۱۵ ثانیه
۱۸۷۸ برومورنقره ژلاتینی هنگام پیدایش	تا ۱ دوسوم ثانیه
۱۹۰۰ برومورنقره ژلاتینی	تا یکهزارم ثانیه

در اینجا بخوبی دیده میشود که تاچه اندازه سرعت (فوتوگرافی لحظه‌ای) پیشرفت کرده است. که نتیجه‌های بدست آمده را (تصویرهای لحظه‌ها و ثانیه‌ها) مینامیدند و در سال ۱۸۶۶ بود که پروفسور (هرمن ویلیام فوگل) یک دانشمند برجسته در زمینه فوتوگرافی توانست به این سئوال که (فوتوگرافی لحظه‌ای) چیست؟ پاسخ بدهد او با دادن ۳ ثانیه نور به امولوسیون موفق شد عکس‌های بسیار جالبی از مردم در معابر عمومی بگیرد. هر چند که در سال ۱۸۶۲ نیز در یک نمایشگاه فوتوگرافی در لندن عکس‌های کپوپیش لحظه‌ای از چند عکاس انگلیسی ازجمله (برن) و (ویلسون) و همچنین عکاس‌های فرانسوی (فربر) و (وارناود) معرض تماشا گذاشته شده‌بود.

از آنجائیکه هنوز از هنر (اگراندیسمان) وبزرگ کردن نگاتیف هنگام چاپ پرینت کسی اطلاعی نداشت وآنرا نمیشناخت عکاسان برای اینکه بتوانند عکس‌هائی بزرگ قابل نمایش در نمایشگاه‌هارا تهیه کنند مجبوربودند از دوربین های بسیار بزرگی استفاده کنند که اندازه نگاتیف آنها ۳۰×۲۵ و ۴۰×۳۰ سانتیمتر بود و حتی دوربین‌هائی وجود داشتند که اندازه نگاتیف آنها به ۵۰×۴۰ سانتیمتر نیز میرسیده است. بزرگترین دوربینی که برای گرفتن عکس‌های نمایشگاهی قبل از سال ۱۹۰۰ ساخته شده است دوربین یک عکاس انگلیسی است بنام (جان کیبل) که دوربین عکسبرداری او بقدری بزرگ بود که برای آن چهارچرخه درست کرده بودند و میبایستی بوسیله یک اسب کشیده میشدند تا بتوانند آنرا تغییر مکان بدهند.

صفحه شیشه‌ائی حساس نور برای گرفتن عکس در این دوربین به اندازه ۱۱۲×۹۲ سانتیمتر بود و هر صفحه نگاتیف آن در حدود ۲۰ کیلوگرم وزن داشت. عدسی‌ساز معروف (آنرووس) برای این دوربین عکاسی یک عدسی مخصوصی ساخت که قطرش ۳۲ سانتیمتر و کانون آن به ۱۱/۸۰ متر میرسید.

در همین زمانها که یک چنین دوربین‌های غول پیکری ساخته میشدند انسانها با دوربین‌های (استریو) نیز که قادر بودند با آنها عکس‌های (سه‌بعدی) بگیرند آشنا بود. این دوربین درسال‌های پنجاه قرن نوزدهم بسیار مورد توجه و علاقه مردم قرارگرفته بود و با آن امکان داشت که عکس‌های (لحظه‌ای) نیز گرفته شود.

بقیه در صفحه ۳۷

نشریه هفتگی
ستاره سینما
دارنده امتیاز — گالستیان
زیر نظر : شورای نویسندگان
شماره ۱۴۸ (دوره جدید) مسلسل ۹۵۴ (سال بیست و سوم)
قیمت ۲۵ ریال

نشانی چهارراه حوادث — ابتدای روزولت شماره ۲ — آپارتمان ۱۰
تلفن ۸۳۹۹۷۱ — شماره صندوق پستی ۱۹۴۷
فیلم کپی و رنگی و تصاویر رنگی از : گراورسازی مهر ایران تلفن ۳۶۲۲۱۴
چاپ تصاویر رنگی و متن از : چاپخانه گرافیک تلفن ۸۳۶۴۵۰ — ۸۳۶۴۶۰
روی جلد : ستار
پشت جلد : محمد نصیری
تابلوی وسط : نوش آفرین

● خانم ژاله ابردی

■ دوباره علیک‌السلام و مرسی! حال شما چطور است؟ خیلی خوبست! حسب، خداوند را صدهزار مرتبه شکر. عرضم بحضورتان که دو ترانه‌ارسالی را خواندم. در وهله‌ی اول میتوان منکر احساس لطیف‌شما شد اما چیزی که هست نسخه ترانه‌هایتان وزن و قافیه ندارد. با بیشتر کوشش میتوانید این نقیصه را برطرف سازید. و اما درباره هدیه‌ارسالی‌اتان که کلی مخلص را شنگول ساخت مقصودم عکسی است که از «ماهی» کشیده‌اید و برای حقیر ماهی‌هدیه‌! فرستاده‌اید. وقتی چشمم به جمال نقاشی‌شده مارمیش‌ماهی باردار افتاد عینهو امیر ارسلان ... بادیدن شمایل فرخ‌لقا دل و دین راباخت و ترک‌شهر و دیار کرد، نزدیک بود قلم و کاغذ رابگذارم کنار و پای پیاده‌را بیفتم سوی شمال! اما افسوس و صد افسوس ! «من‌محکوم‌به‌فراغ از دیدار دلدار ماهی» هستم الی‌یوم‌ کار پرجفا اجازه‌بدهید با اشکم نچکیده عرض کنم ... دل مخلص رابرای‌ماهی‌ها بازگوئید شاید یکی از آنها‌دلش‌بحالم‌بسوزد و بعدتان‌ها بیاید توی ماهی‌نامه مخلص! خلاصه کلی التماس دعا دارم و خدانگهدار

● گنبد کاووس: آقای محمد باقریان

■ ... این شد طریق باوفائی‌محمد سلیم‌جوش‌جان! حالادیگر پس‌از کلی‌رفافت، پای نامه‌ات را اسم‌عوضی میتویسی. بنده خداوندی خدا ما‌نده‌ام هاج‌وواج که چرا نوشته‌ای محمد باقریان؟ ایجاب سکه‌مانامه‌های شما است هم‌خط‌اتان را ازصد فرسخی میشناسم و باز دوباره دروغ گفتم! خارج از شوخی خط، خط جنابعالی است

حالا چرا‌به‌اسم دیگری نوشته‌ای.بنده بیحسرم: بهرتقدیر محمدسلیم‌جوش جان باقریان جان! آماده‌باش که جوابیدن می‌آغازم

۱ ــ بهروز وثوقی مدتی‌در فیلم‌های دشنه و خداحافظ رفیق را بعهده‌ام ... و قرار است در فیلمی ساخته‌ی ساموئل خاچیکیان بنام چاه یا جوران بازی کند

۲ ــ پرفروشترین فیلم بهروز وثوقی در اکران اول گوزنها میباشد

۳ ــ بهروز وثوقی متولد خسروی است و از سن ... سال دقیقش بیخبرم. عرض

سلام شما را در اولین فرصت به او خواهم رساند.

تا نامه بعدی کلی خداحافظی عرض می‌کنم و میدوم سراغ جواب نازنین‌خواننده دیگر!

● تهران: آقایان وارطان‌آوانسیان، حسن‌ سالی، منصور کردزاده.

■ سلام و به‌به! خوشحالم که‌بار‌شما سه تفنگدار نازنین برای‌مخلص نامه‌نگاشته‌اید. چطور صلاح میدانید برو ببر سر پاسخیدن؟ پس با اجازه عرضیدن مینمایم که

۱ ــ جایزه سپاس‌دیگربرگزار‌نخواهد شد. علت عدم اجرای آن‌در‌این‌دو‌سال، مربوط میشود به بعضی اختلافاتی‌که پیش آمده. بجای سپاس، جشنواره سپنا ازمهرماه‌شروع بکار خواهد شود.

۲ــ در فیلم غزل بجای فردین ... اسماعیلی ــ فرامرز قریبیان، نقش‌هائی مهم می شوند. دوبور بوری بانی را در این‌فیلم. خواهم پرسید و در پاسخ بعدی جواب‌خواهم‌گفت

۳ ــ فیلم غزل باعتقاد ما اگرچه‌خدا از زمینه دیگر فیلمهای کیمیائی‌بود، اما یکی از بهترین فیلمهای این‌کارگردان محسوب می‌آید ... خدانگهدار، ای ... را!

● آقای احمد قلیپور

■ علیک‌السلام ... بعد ... بپذیر. اگر ... که هیچ و اگر ... پس ... را ... باید که میخواهم یک ... عرض ... قلی‌خان ... کلی ... کیفور شدم ... نامه ... بادت برود ... بارکالله ... گلاب: فعلا بدرود تا بعد

● تهران: آقای کامران سیمابپور

■ اول ازهمه سلام. کامی‌جان، امسال دیگر در فراق «ماهی» جانم بلبم اگر ازتو نامه‌ای بدست من‌رسیده‌باشد و جواب نگفته باشم! میپردازم بپاسخ ... بدانسی ... بیستم

۱ ــ صفحه فال، پیش‌بینی‌هایش‌نمسی است یعنی‌که حساب آنچنانی نکن. قدیمیترها که مخلص روی پیش‌بینی فالها حساب‌می‌کردیم خوانده که ناهفته‌ی‌آینده در اثر پیش‌آمد غیرمترقبه‌ا یک‌ فقر «ماهی» به‌دستمان میرسد. بنده رامیگوئی. ازخوشحالی در پوست نمی‌گنجیدم. ماهی‌تابه‌را گذاشتم سرگاز دستم را گذاشتم زیرچانه تا ماهی از راه برسد! اما هنو ... که هوراست ... بنده

... صفحه فالها، حسن ...

۲ ــ درجشنواره ... از ۲ سال بیش ... ۳ ــ ... آیلس ونوش آفرین ... و مرسی‌گفتم

امیدوارم دیگر ... خداحافظ

● آقای داریوش صالح ...

■ اول با خاطره ... قروتمیری ... می‌کنم و ... مینمایم

چطور منصور ... داریوش‌جان امیدوارم همیشه از فرط خوشی به‌بشکن ... مشغول باشی! عرضم بحضورت که: شرط ... دانشکده هنرهای ... نبودن ... سراسری و همچنین گذراندن مصاحبه و امتحان استعداد دانشکده میباشد و اما درباره‌ی دیگر سئوالیت‌هایت

۱ ــ حداقل قیمت یک ... برداری ... هزارتومان است

۲ ــ فیلمبردار فیلم ... سکسپیر ... حمیمی بود

۳ ــ ... گوزنها حدود ۱۱۰ هزارتومان بوده‌است

٤ ــ از ... حمیمی ... برای فیلمبرداری گوزنها بی‌اطلاعم

٥ ــ یک فیلمبردار آماتور ... که توانست در سینمای حرفه‌ای، تجربه‌هائی بیاموزد و کارش برای سینمای حرفه‌ای ... قبول‌باشدبصورت فیلمبردار حرفه‌ای درمی‌آید.

اگر ستار را دیدم حرفها ... درمیان خواهم گذاشت. فعلا مرحمت زیاد امیدوارم که باشی شاد. و ارقیدعمو ... آزاد ... دوباره ...

پس ... و ... باید بگویم ... جولشارسالی‌ات ... آنقدر که ... رفتم!

● اراک. آقای مصطفی ربیعی کرهرودی

■ نوشته‌اید که من چند نامه‌فرستاده‌ام اما جواب نداده‌اند. عرض کنم که بخداوندی خدا، نظیر سئوالهای شما را بارهاو بارها جواب گفته‌ام. با این حال مخلص گلدوست مصطفی‌جان، با تمام وجود میشتابم که

۱ ــ اولین فیلم فردین، چشمه آب حیات بوده‌است، ... و ... اولین فیلم ناصر ملک‌مطیعی میباشد.

۲ ــ حسین گیل ... به ... سازی در فیلمها مشغول است

۳ ــ ... اولین فیلم ... بهروز ... حلاد ... اولین‌بار در صحنه‌ای ... فیلم ... ظاهر شد و بعد اولین نقش مهم خود را در فیلم ... تا مرگ ایفا نمود. ...

... نظیر این‌سئوالها را بارها جواب داده‌ام. خدا حافظ ... گفته‌های ... مطرح ... ماشاالله!

● تهران: آقای الهیار عطابخشی

■ ... نوجوان ... که ...

۱ ــ ...

تکرار ...

■ «تکرار»، نام فیلمیست ۸ میلیمتری که در مدت ۱۵ دقیقه، زندگی یک بلوچ را از آغاز تولد تا مرگ به‌تصویر می‌کشد. علاوه‌بر این، اعتقادات، مراسم‌بومی‌وجشن‌های ویژه بلوچها نیز نمایانده شده است. کارگردانی تکرار را منصور امامی عهده‌دار داشته است و همچنین مسئولیت امور فیلمبرداری را عهده‌دار بوده‌است. قصه‌ی فیلم از اصغر عسگری و بازیگرانش: ابراهیم قربانی و فریده مالکی میباشد. «تکرار» در جشنواره‌های سینمای آزاد شرکت خواهد نمود. موفقیت هرچه تمامتر برو بچه های فیلمسازرا که در آبادان باشوق و عشق کارشان را دنبال میکنند، آرزو داریم.

فیلموگرافی فردین

■ مولد ۱۳۰۹ در تهران

■ ورود بسینما: در سال ۱۳۳۸ به معرفی ناصر ملک‌مطیعی

● فیلمها :

عنوان فیلم و کارگردان

۱ — چشمه آب حیات ، سیامک یاسمی
۲ — فردا روشن است — سردارساگر
۳ — بیوه های خندان — نظام فاطمی
۴ — فریاد نیمه شب — ساموئل خاچیکیان
۵ — دختری فریاد میکشد — خسرو پرویزی
۶ — طلای سفید — جمشید شیبانی
۷ — زمین تلخ — خسرو پرویزی
۸ — گرگهای گرسنه — محمدعلی فردین
۹ — زنها فرشته‌اند — اسماعیل پورسعید
۱۰ — ساحل انتظار — سیامک یاسمی
۱۱ — ترانه‌های روستائی — صابر رهبر
۱۲ — آقای قرن بیستم — سیامک یاسمی
۱۳ — دهکده طلائی — نظام فاطمی
۱۴ — جهنم زیر پای من — رضاصفائی
۱۵ — انسانها — آقامالیان
۱۶ — مسیر رودخانه — صابر رهبر
۱۷ — سقوط‌طلائی شهرها — عباس شباویز
۱۸ — گنج قارون — سیامک یاسمی
۲۰ — ببر کوهستان — خسرو پرویزی
۲۱ — قهرمان قهرمانان — سیامک یاسمی
۲۲ — عشق و انتقام — فردین
۲۳ — جهان پهلوان — اسماعیل ریاحی
۲۴ — مردی از تهران — فاروق اجرمه
۲۵ — خانم طلائی — فردین
۲۶ — امیر ارسلان نامدار — دکتر اسمعیل کوشان
۲۷ — گدایان تهران — فردین
۲۸ — شکوه جوانمردی — اسماعیل ریاحی
۲۹ — چرخ و فلک — صابر رهبر
۳۰ — طوفان نوح — سیامک یاسمی
۳۱ — خشم کولی — اسماعیل ریاحی
۳۲ — مردانه بکش — میلردیم
۳۳ — سلطان قلبها — فردین
۳۴ — طوفان بر فراز پترا — فاروق اجرمه
۳۵ — عرعطوفان — ساموئل خاچیکیان
۳۶ — قصر زرین — فردین
۳۷ — بهشت دور نیست — اسماعیل ریاحی
۳۸ — دنیای پر امید — احمد شیرازی
۳۹ — یاقوت سه چشم — آقامالیان
۴۰ — سکه‌شناس — ایرج قادری
۴۱ — مردی ازجنوب شهر — صابر رهبر
۴۲ — کوچه مردها — سعید مطلبی
۴۳ — ایوب — فریدون زورک
۴۴ — یک خوشگل و هزار مشکل — محمدعلی زرندی
۴۵ — همای سعادت — چاناکیا
۴۶ — مرد هزارچهره — سیامک یاسمی
۴۷ — میعادگاه خشم — سعید مطلبی
۴۸ — راز درخت سنجد — جلال مقدم
۴۹ — مردان خشن — صابر رهبر
۵۰ — باباشمل — علی حاتمی
۵۱ — جهنم باضافه من — فردین
۵۲ — جبار — امان منطقی
۵۳ — قصه شب — فردین
۵۴ — جوانمرد — فریدون زورک
۵۵ — شکست‌ناپذیر — رضامیرلوحی
۵۶ — ناجورها — سعید مطلبی
۵۷ — سلام بر عشق — عزیزالله بهادری
۵۸ — مواظب کلاهت باش — رضا میرلوحی
۵۹ — تعصب — تقی مختار
۶۰ — قرار بزرگ — فردین
۶۱ — غزل — مسعود کیمیائی
۶۲ — برفراز آسمانها — فردین

تهیه و تنظیم: مجتبی صالحی مهر بان «تهران»

فیلم ۳۰ تا ۴۰ هزارتومانست.

۲ — بوتیمار تالاومیر بازیگری بعد دوبله نیز اشتغال دارد.

۳ — از بوتیمار چند شماره‌پیش گفتگو داشتیم. در فرصت مناسب تابلوهم خواهیم داشت.

۴ — فعلا که سریالی از او آماده نمایش نیست. اما گویا قراربود در سریال چنگک که‌دوباره آغاز شده بازی‌داشته‌باشد.

قربان محبت شما. موفق‌باشید.

● آقای شبلی قلندری

■ مرقوم داشته‌اید : سلام گرم‌آتشیم را بپذیر رفیق آی ! توی‌این گرمای بی‌پیر لطف کن ازاین‌پس سلام حجازی بفرست ما‌اصحاب هم‌متقابلا علیک‌السلام بگیری خنک باره ! خارج ازمزاح . ازلطف‌بی‌اندازه‌ات متشکر و ممنون . مروم سروقت جواب عرضیتان

۱ — عرض شود که چشم . شماهم مثل مخلص ناصر خسرو ! بازهم بنویس بفرست اقا لرا چه‌دیدی شاید برنده‌شدی.

۲ — در اولین فرصت ازفروزان تابلو وسط خواهیم‌داشت.

کلی تشکر مینمایم و میگویم خدا نگهدار.

● دزفول :آقای عبدالمجید نبوی

■ مدتی ازشما بی‌خبر بودم وداشتم باورمیکردم که بیوفائی ، امایکمرتبه‌نامه‌ات رسیدو دیدم‌نه، بیوفانیستی ! راستی سلام حال‌و احوال چطوراست ؟ امیدوارم در گرمای نمیدانم چنددرجه‌ای دزفول،همه‌ی لحظه‌هات کولری باشد ! آمدم‌برای‌جواب:

۱ — قاسم خلی ، فعالیت کمتری‌نسبت به‌گذشته دارد. خبرتازه‌ای اگر ازاوداشتیم خواهیم چاپید.

۲ — کسی که میخواهد فیلمبردارشود اگر بخواهد باز را بدانشکده باشد که‌میباید در دانشکده هنرهای دراماتیک پذیرفته‌شود جز این میباید بافیلمبرداری آشنائی داشته باشد و مدتی بایک فیلمبردارورزیده حرفه‌ای کار کند تاتجربه بیشتری بیاموزد.

۳ — بهترین فیلم بیک‌ایمانوردی‌وناصلی را هم به‌انتخاب و عدل و انصاف شما وامیگذاریم !

۴ — در هرفرصتی ازهنرمندان‌رادیو عارف و مطلب داشته‌ایم بازهم خواهیم‌داشت.

۵ — عکس ازمخلص هم‌باشد طلبتان. خب !

وعده ما در همین جا بانامه‌بعدی.

● مشهد: آقای مسعود نادری

■ سلام متقابل مارا بی‌چون‌و چـرا بپذیرا باش! و اماسوالیمن کرده‌ای،متقابلا پاسخیش میکنم

۱ — کارگردان بعضی فیلمها: که خواسته‌ای

بن‌هور، ویلیام‌وایلر — ۱۲ مرد خبیث، رابرت‌آلدریچ — توپهای‌سن‌سباستیان، هانری ورنوی — قلعه عقابها، برایان‌هاتن — توپهای ناوارون،جی.بی تامپسون — سالمید، آنتونی‌مان — ده‌فرمان، سیسیل.ب.دومیل — اسپارتاکوس، استانلی کوبریک — لورنس عربستان، دیویدلین — ایستگاه زیراء، جان استرجس — این‌گروه خشن، سام‌پکین‌پا

بقیه نامها بماند برای بعد. درضمن سلام گرمشما را بمسعود کیمیائی و بهروز وثوقی خواهیم‌رسانید

یک عالم‌درود.

● آقای خسرو صادقیان

■ پس ازعرض سلام . درجوابتان بایدبگویم . پول‌برایمر بخاطر بازی در فیلم سلطان‌و من جایزه اسکار گرفته. گریگوری پک ازبازیگر فیلم کشتن مرغ مقلد بعد دریافت اسکار نائل آمده است.

خدانگهدار شمایاد.

● اصفهان : آقای حیدر محمدعلی‌پور نام

■ ای‌بابا چه نازنین اسم‌دنباله‌داری! حیدرجان بگو ببینم خودت ازاین مبارک اسم‌و نامت این هوائی خسته نمی‌شوی؟! بهر تقدیر مخلص آن را خلاصه می‌کنم و مینالم که حی‌جان! بانامر تقوائی گفتگو خواهیم داشت .مطمئن باشید.

شب‌و روزت گرامکیبی و همیشه سرحال‌باشی لطفت مستدام .

● بروجرد : آقایان جمشید پیرانسه، رئوف ، قهرمانلو .

■ علیک‌السلام والدرود برسه‌تفنگدار جدیدالورود ! امیدوارم روزبروز بر تعداد سه‌تفنگداران افزوده شود « حالا افزوده شود که چطور شود ، خدا میداند ! » تا چانه‌ام گرم نشده ، در جواب می‌پاسخم:

۱ — بیشترین دستمزد را در میان بازیگران مرد بیک‌ایمانوردی و بهروز وثوقی دریافت میدارند.

۲ — تابلو وسط ازفردین‌و گلپایگانی درفرصت مناسب خواهیم داشت.

۳ — فرو ش‌اکران دوم بابا شمل ۴۰۰ هزارتومان‌بوده‌است.

۴ — بهروز وثوقی و ناصرملک‌مطیعی در فیلم مت نقش پابپای هم‌دارند.

پیشنهاد و گلایه

«۱»

☐ آقای سردبیر : چند شماره پیش تابلو وسط بچند هنرمند اختصاص داده بودید . که کار قشنگی بود. امیدوارم این شیوه‌راباز هم ادامه دهید. در ضمن میخواستم گله کوچکی ازشما بکنم و آن اینکه‌چرا تابلوهای وسط را به بازیگران مرد اختصاص نمیدهید ؟

«تهران : علی‌اکبر سقائی»

«۲»

■ آقای سردبیر . مصاحبه هائی شروع کرده‌اید با کارگردانهای‌سرشناس ومتفاوت سینما که میخواستم خواهش کنم این گفتگوها را حتما دنبال کنید . و کاش حالا که سطح مطالب را بالا برده‌اید از حرفهای بیش‌پا افتاده‌خودداری مینمودید.

«سبزوار: مهدی شوکتی»

«۳»

■ آقای سردبیر : نه میخواهم پیشنهاد کنم ، نه گلایه . فقط میخواستم از شما و نویسندگان مجله تشکر کنم بابت دگرگونی مطالب مجله . واقعا خسته نباشید و دستتان درد نکند .

«تبریز : همایون الحم»

«۴»

■ آقای‌سردبیر: میخواستم گله کنم از اینکه چرا بخشی صفحه‌ ی را به نوشته‌های خوانندگان با ذوق اختصاص نمیدهید ؟ فکر میکنم بعضی‌از خوانندگان هم حرفهائی برای گفتن دارند .

«تهران : مجتبی خامنه‌ای»

☐ سردبیر: دوست عزیز، کار خوانندگان‌اغلب درصفحات پاسخگوچاپ‌میشود. ازاین پس هم در فکریم که صفحه‌ای مستقل به آلبوم خوانندگان از قبیل شعر ، نقد فیلم ,قصه کوتاه و در هرباره‌ی دیگر ، اختصاص میدهیم . خوانندگانی که استعداد نوشتن دارند می‌توانند با ما همکاری داشته‌باشند.

خبرنگار جنائی در هالیوود

نوشته : هانك جانسون نویسنده و خبرنگار معروف آمریکائی

ترجمه : سارنج

خلاصه آنچه که گذشت

■ با وجودیکه من مقیم شیکاگو هستم اما لوس آنجلس بمنزله وطن دوم من است و هر وقت فرصتی برایم پیش بیاید بهالیوود میروم که البته همیشه نیز مهمان دوست عزیزم (رالف هودسون) هستم. بعد از یک خوشگذرانی چهار شبانه روزه رالف برای فیلمبرداری بمسافرت رفته بود مشغول صرف صبحانه بودم که طرف سانت سمیت مکزیکی او تلفن را بصدا آورد.

(فای) دختر زیبائی که یکبار دیگر هم با او برخورد داشتم از من خواست بملاقاتش بروم. و مرا به پارتی (رایپك) یك غول تهیه کننده فیلم و شوی تلویزیونی هالیوود برد و در آنجا با جین کارلوس شومن معروف شوی (فان فت) آشنا شدم.

(فای) برایم فاش کرد که کارلوس از کمپانی های صفحه پرکنی رشوه میگیرد تا آهنگ های آنها را در شو معروف کند و همچنین به احتمال قوی بکمك چهار گردن کلفت محافظش دو دختر جوان را فریب داده و بعد هم آنها را کشته است. قتل همیشه تخصص من بود و تصمیم گرفتم. کارلوس را رسوا کنم و مشغول تحقیق درباره او شدم و بملاقات دوست خبرنگارم (اداستوری) بروزنامه (هالیوود گازته) رفتم.

• • •

۱۷

— آره. این جا خبر هست. جین کارلوس، ستاره شوی فان فت بعلت داشتن یك جراحت خطرناك درناحیه گلوگاه در ساعت ۳ و ۳۵ دقیقه به کلینیك کدار آورده شده است.

با خنده تمسخر آمیزی گفتم

— یك قصه حسابی برای لذت و آگاهی شخص خودت بهت میگم. جراحت گلوی آقا در اثر یك ضربه خودم با دو انگشت ایجاد شده

— آخ راستی ! چه کسی این ضربه را به او وارد کرده ؟

— من تقصیری ندارم عزیزم. همان دستی که گلوی جین کارلوس را پاره کرده باعث شده که لشخوار باروی یکسی از بوردونی ها پیر جورد شود.

بعد از یك کمی مکث او گفت.

— این طور نظر میرسد که یك کسی به جین کارلوس اعلان جنگ داده است.

— ممکن است.

— گوش بده ببینم هانك. تو چرا این ماجرا را برایم تعریف میکنی درحالیکه نمیخواهی آنرا منتشر کنم.

— برای اینکه اشتهایت را تحریك کنم وبخاطر بیاورم که تمام داستان را که تو بعدا دریافت خواهی کرد ده هزار دلاری که تو خواهی پرداخت، ارزش دارد. نابعد.

من گوشی را با وجودیکه او هنوزمی خواست حرف بزند، سرجایش گذاشتم. فوری تلفن شروع کرد که دوباره زنگ بزند. گوشی را برداشتم باز داستوری بود که نمی بلافاصله بعد از قطع مکالمه تلفن زده بود.

او غرید.

— توخیلی سریع گوشی را گذاشتی مرد. من یك چیزی برایت دارم. لاش برانبر، از سانتالیا تلفن زد، دیروز عصر تلفن کرد و گفت تو اطلاع بدهم که خانم لیبی لوسون در سانتالیا تلفن برد نمره او ۳۲۹ — ۵۸ است

— بسیار خوب. خیلی متشکرم. متاسفم که آنطور سریع گوشی را گذاشتم. تو که مرا میشناسی من خیلی میل دارم که همیشه حرف آخر را بزنم

او بخشکی گفت

— بله میدانم، هر دفعه که من سه ده هزار دلار فکر میکنم عرق سرد سر پیشانی ام مینشیند. تا بعد.

تلفن در حدود دوازده بار زنگ زد تا خانم لیبی لوسون گوشی را برداشت و صدایش از آن طرف سیم شنیده شد

— اوه شما هستید. شماره تلفن خودتان را بمن نداده بودید ومن میبایستی از لاش برانبر خواهش میکردم تا با شما تماس بگیرد

با خنده گفتم.

— برای داشتن شماره تلفن برای من اصلا وقتی باقی نمانده بود چون میبایستی آنقدر سریع از مهلکه خودم را نجات میدادم اما چیزی را نبایستی قبول کرد.

دربرتاب زیر سیگاری خیلی مهارت دارید. چه کاری میتوانم برایتان انجام بدهم خانم لوسون ؟

— در وهله اول میخواهم برای گل های سرخی که فرستاده بودید تشکر کنم. آنها خیلی قشنگ هستند.

— خواهش میکنم با کمال میل انجام دادم. من واقعا درباره شما اشتباه کرده بودم.

— تقصیر شما نبود. شما که نمیتوانستید بدانید که نام من لیبی است. من ..... اهه... دیروز عصر یك گفت وگو با شوهرم داشتم. من خیلی میل دارم که یکبار دیگر با شما صحبت بکنم. اما اول میخواهم یك نکته را بدانم.

— چه نکته‌ای ؟

— من باید بدانم چرا شما میخواستید با من صحبت کنید و اینکه من این قصه را که درباره دخترانی که از خانه فرار میکنند، میخواهید یك سری مقاله هائی بنویسید، باور نمیکنم. منظور شما همین بود. یا ؟

— این شما مربوط به خونسارامی‌شود. اینطوره ؟

— تا حدودی بله.

— آها ..... بسیار خوب.

— میخواهید من به سانتالیا بیایم؟

یك کمی سریع جواب داد

— نه، پاسیفیك ویسا را میشناسید ؟ یك چند کیلومتری در غرب مالیبو در اتوبان ساحلی واقع شده

— هوم ...

— درآنجا درکنار دریا یك رستوران وجود دارد بنام ال رانچو من میتوانم در حدود یکساعت و نیم دیگر آنجا باشم.

ساعت ۹ ونیم بود. گفتم.

— ممکن است در ۲ ساعت دیگر ماهمدیگر را آنجا ملاقات کنیم خانم لوسون ؟ من کارهائی دارم که بایستی فعلا انجام بدهم. پس ساعت ۱۱ونیم. باشد؟

او جواب داد که برایش اشکالی ندارد چون خواهی نخواهی میخواسته در سانتالیا کمی خرید بکند.

من بطرف مرکز شهر رانچو بخیابان اولورا رفتم. راس ساعت ۱۰ صبح یك تور سری با فلوید فارل داشتم. پس از اینکه او را نیمساعت بعد ترك کردم آنقدر کافی در باره جین کارلوس و شارون لوسون می‌دانستم که در فاصله ماشین رانی تا پاسیفیك

وسپا نتوانم مسائل زیادی را برای فکر کردن داشته باشم.

بطور مثال میدانستم که شارون لوسون قبل از اینکه با فرانک لوسون ازدواج کند، خواهر ناتنی کارلوس بوده است و اینجا در لوس آنجلس متولد و بزرگ شده بود. جین کارلوس در سن ۶ سالگی از نزد والدینش که هنوز هم زنده هستند و حالا در یک محله قدیمی پاسادنا زندگی میکنند، بعنوان فرزند خوانده از یک سیه خانه پذیرفته شده بود.

جین کارلوس از همان اوان کودکی بسیار پرشور وشیطان صفت بود تا بالاخره پدرومادر خوانده‌اش تصمیم گرفتند اورا پس بفرستند واز نگهداری او خودداری کنند.

زمانی که او ۱۶ ساله بود بعلت شرکت در یک سرقت مسلحانه برای مدت دوسال به دارالتادیب درلوس آنجلس فرستاده شد. او درهمانجا بودکه با برادران بوردوبی آشنا شد.

پدر ومادر شارون به مامور تحقیق که ملاقاتشان رفته بود، گفته بودند که شارون به برادر خوانده‌اش علاقه زیادی داشته است وحتی حاضر بوده جانش را برایش فدا کند. واینکه از این موضوع جین کارلوس بسیار سوء استفاده میکرده است.

مامور تحقیق درگزارش خود اضافه کرده بود که آدم های پیر خیلی بی‌میل حاضر به دادن اطلاعات درمورد جین کارلوس بودند. برای اینکه نمیخواستند دیگر سروکاری باجین کارلوس داشته باشند حتی آنها نمی‌خواستند باور بکنند که ستاره نوین همان جین کارلوس فرزند خوانده آنها است که سی سال پیش اورا در زندگی قبول کرده بودند.

مامور تحقیق ضمن این نکته را هم یاد آور شده بود که این‌زوج‌پیر یک چیز اسرار آمیزی را از او پنهان کرده‌اند که متاسفانه نتوانسته است به‌این راز پی ببرد.

قبل از اینکه به دفتر (فلویدفارل) را ترک کنم بمن اطلاع داد که مامور تحقیق دیگری هم در راه است و باو دستورداده شده است که‌با مردی‌مصاحبه کند که یکزمانی باجین کارلوس در یک مدرسه‌درس می‌خواندند وهمچنین یک گزارش مفصل از (دارالتادیب) نیز در راه‌است که بزودی خواهد رسید.

زمانیکه وارد (ال پرداو) شدم وبطرف بار رفتم از خودم پرسیدم که خانم (الیبی لوسون) چه‌موضوعی را میخواهدبرایم بگوید. هرچی باشد سانتالیانا (پاسیفیک وستا) ۴۵ کیلومتر فاصله داشت و حتما بایستی موضوع مهمی باشد که‌او این مسافت را طی می‌کند.

در اثر تابش خورشید بروی اتومبیل (الپرداو) مثل یک صحرای سوزان شده بود. آنجا یک سالن دراز وباریک بود با سقفی‌کوتاه. گوشه‌ای از کف صاف موزائیکی آن، از نوارهای نور یکموازی هم که از پرده کرکره‌ای بداخل میتابید، پوشیده شده بود. رستوران‌سبک کالیفرنیائی - مکزیکی مبلمانشده بود و آنقدر بسیار خوش‌آیند و راحت‌بنظرمیرسید‌جای قشنگی بود که آدم یك نوشیدنی خنك در آنجا بنوشد وکمی استراحت کند. اینطوربنظر میرسید که (ال‌پرداو) همه چیز داشته‌باشد جز مشتری. یك بارمن خواب آلود مو خاکستری پشت بارایستاده‌بودو مثل اینکه ازدیدن من متعجب شد و بدون نگاهی پرسوجویانه بمن انداخت.

زمانیکه بطرف بار میرفتم که درخارج از رستوران درایوان ساحلی ... پشت پرده چیزی تکان خورد. من مسیرم را عوض کردم و بطرف پرده رفته وآنرا کناردزدم.

(لیبی لوسون) که پیراهنی سفت و بدون آستین پوشیده بود درکنار میزی‌زیر یك چتر بزرگ آفتاب‌گیر نشسته‌بودو در حالیکه غرق در افکار خودبود به اقیانوس بی‌انتها خیره شده بود.

بالحن گفتم

- روز بخیر. اجازه دارم چیزی‌برای نوشیدن برایتان سفارش بدهم.

ابرویش رابطرف من کرد وخندید.

- اوه، آلو. من فکرمیکنم یك کمی در رویا فرورفته بودم.

چشمان زیبا و قهوه‌ای رنگش بطرف پرنوشیدنی موجه‌شدند که‌هنوز دست‌نخورده آنجاروی میز قرارداشت.

- نه متشکرم. من چیزی برای‌نوشیدن دارم. شما موافقید که ما اینجا در خارج بنشینیم. من‌فکر کردم که‌اینجا کسی‌مزاحم ما نخواهد شد.

گفتم.

- بسیار خوب. برایم‌فرقی‌نمی‌کند شما چه میوشید (بلودی ماری)؟

- نه. آب‌گوجه فرنگی است. من الکل باید نمیوشم.

- شاید برایتان خیلی‌خوب باشد اما شما تاکنون چیزی از آن نوشیدید با یك (دای‌کوئیری) خنك چطورید؟

- هوم ... طعم خوبی دارد خوب باشد.

رویم را برگرداندم وسفارشم رابه‌بارمن خواب آلود دادم. اوباسراشاره‌ای کردو گفت که نوشیدنی‌مان را به‌ایوان خواهد آورد. از میان پرده رد شدم و کنار لیبی نشستم وبسته سیگارم رااز‌جیبم بیرون‌آوردم.

احساس کردم‌که چشمان اوایبسار دوستانه‌تر و ملایم‌تر از دفعه پیش شده‌اند. گفتم.

- شمااشانس دارید. خانم‌هائی که بلوند هستند نمیتوانند زیاد‌آفتاب کالیفرنیا را تحمل کنند.

او خندید

- من‌در سواحل اینجا بزرگ شدم و پوستی نکلفتی پوست یك فیل‌دارم.

با خنده گفتم

- از اینجا که من نشستم پوست بدن شما مثل پوست یك هلوی رسیده جلومیکند.

نوشیدنی‌ها رسیدند‌و روی میز قرارگرفتند. تا آنموقع ما درباره نورخورشید گفتگو میکردیم البته یك مصاحبه‌بدون‌معنی بوداما باعث شده بود که‌او آمادگی بیشتری برای‌حرف زدن پیدا کند‌وزمانیکه اوجرعه‌ای ازنوشیدنی‌اش را نوشیدیدیم که موقع‌آن

بقیه در صفحه ۳۶

هنرمندان به‌خوانندگان ستاره سینما هدیه میدهند

این‌هفته :

یکدستگاه سماور برقی

هدیه فریده بیات

☐ فریده بیات‌یکدستگاه سماور برقی برای‌خوانندگان ستاره سینما در نظر گرفته است. فریده چند سالی بیشتر نیست که در سینماست، معهذا خوش‌درخشیده‌است.

برای دریافت هدیه فریده بیات، کوپن زیر را پر کرده و بهمراه ۲ ریال تمبر باطل نشده به آدرس صندوق پستی ۱۹۴۷ ارسال نمائید.

کوپن هدیه فریده بیات

نام .... نام خانوادگی ....

شغل .... ساکن ....

آدرس ....

برنده هدیه لی‌لی

☐ از میان کوپن‌های رسیده برای دریافت هدیه لی‌لی، خانم فاطمه نجمانی بعنوان برنده‌انتخاب شدند. هدیه‌این برنده در دفتر مجله موجوداست و می‌توانند برای دریافت هدیه خود، بدفتر ستاره سینما مراجعه نمایند.

اسکار (بقیه)

۱۹۴۴

■ بهترین فیلم سال : کازابلانکا (برادران وارنر)

■ بهترین بازیگر مرد : پل لوکاس (نگهبان راین)

■ بهترین بازیگر زن : جنیفر جونز (آواز برنادت)

■ بهترین بازیگر مرد برای نقش دوم : چارلز کابرن (هرچه بیشتر خوشحالتر)

■ بهترین بازیگر زن برای نقش دوم : کاتینا پاکسینو (زنگها برای که بصدا درمی‌آید)

■ بهترین کارگردان : مایکل کورتیز (کازابلانکا)

سینمای کمدی (بقیه)

لورد به نقش فاحشه‌ی روسی ، ونیمه‌مکش مرگ‌های مارلون براندو ، وجریان آن در اتاق داخل کشتی درنوعه اول بسبك «کمدی - تختخوابی» بنظر میاید . ولی وقتی از ماموریت براندو به عنوان‌نماینده‌ی آمریکا درعربستان در زمینه ی نفت آگاه میشویم باردیگر متوجه میشویم که چاپلین رندانه پای تماشاگر را به سیاست کشانده است .

درپایان فیلم وقتی براندو وسوفیالورن بر عشق میورزد ، خود را بر سردوراهی عجبی میبیند . چه اوباید از میان عشق وسیاست تنها یکی را برگزیند.زیرا این‌هردو باهم سازگاری ندارند !

پس چاپلین راه اول را جلوی پسـری براندو میگذارد . دررو آواز «این‌بوای مولست» کارنامه سنمایی اش را همانگونه که باعشق آغاز بده بود باعشق نیز به سر رساند .

□■□

چاپلین اثر مرد سینمای کمدی وبیکه با ... معنی‌ی نمایش ابلك در حالیکه هشتاد ... شباب رابشت سرگذاشته در آمریکارنده است ' وبه آدم عادی وزوال ناپذیری‌می‌ماند.که گویا خیال قالب تهی کردن‌ندارد. ... است به اسطوره‌ها بپیوندد .

(هجبانه وونز وهیجکاك نیز.)

حالا دیگر در سطرعهره کمدی ... تنها مولفرها و دیگرها ز کتاری ... بل این چاپلین کبیراسکه نبهانه ... شیوه های «مردمگرایی» کارهایش ... بطر بدك کنیهد لف «مرد ملکــه ... وحادوی کلانی اسکار به‌آنمرحله ... ل در «پیوندد» نمت باقه است که مارك ... آمریکائی همیشه رویای رسیدن به ... آن درسر میپرورانند .

□ ادامه دارد ......

سرایدار (بقیه)

داود را به مثابه‌ی مسلی آشکار می کنـد.

فیلمساز ، او قشر بالائی، میکمرنونه رابطه‌ی قشر پائینی میبگرد که پس آشنی ابن‌یك، پیش‌آمدن دیگری راسبب‌میشود.مثل دوسری یك الاکلنگ، و آنکه پس وپیش‌تر میرود، در تعادل چنین رابطه‌ای چــوب صداقنشخود را میخورد و فیلمساز برایی نکته ، تاکیدمی‌کند که پیشرفت آدمـــی هنگومه‌ی جعفرخان به ناچار. ازراه‌بر کنت دطباری وبیونی میسراست

در لحظه‌ای که رحمان ،محاطروموخ بامرادیهای روی‌کرده، خیال دردی ندارد داود با دوربینی‌اراوفیلم میگیرد‌ودرفرصتی از تلویزیون به‌نمایش میگذارد با چنیـس تمهیدی که فیلمساز برای رویاروئیدحمار ، واقعیت رشتکردارش در نظر گرفتـه است ، تنها راتشاهی میبود که اعتقادآنحی رابه‌اینکه اوآنهای فیلم و حوره‌ی‌عملشار را کاملا میشناسد به‌تردید می‌اندارد.دررابطه‌ی پدرو فرزندی ، بویژه درقشر پائینی،هیچگاه پسری هرچند کدید کاملا واقفکر داشتـه باشد ،دردی پدرش را به‌نمایش نمی‌گذارد در فرهنگ ماطقی چنین قشری، شایسـه پسری ارفرط ... پدرش را بکشد یااورا به‌قصد کشت بزند وباحود ارجانه بدرآیدلما سایش قتل پدر . هیچوجه با عاطفه فرزند قشر پائین همخوانی نمی‌کنـد . جنبن موردی شاید در فرهنگ از فرزند ســـ به پدرش سرزند اما‌به‌یقین، درانیجا جسر وهمی بیش نیست .

یکی ازقشنگترین شخصیتهای فیلـم پسر خلواره‌ی رحمان یعنی‌محت‌است.مظلومی که آرزوهای کوچکی همچون‌سوارشدن‌سر سوچرخه‌ی پدردارد. باشاه آرزوئی دردل.

دختر معصومی که اورا به‌خودمی‌خواند و همو، درجائی اورابمرگ میکشاند و تعبیری‌زیبا ازمرگ - رهائی ـ پیـدا می‌کند. قتل مرگ محت میتوانست زیباشی سـ ارزی داشته‌باشداگرفیلمساز،سربریده‌ی او را به‌نمایش میگذاشت حرکت سریـع قطار چهره‌ی مضطرب پدر بزرگ،بیحیالی محت و بعد مرگ، که سربریده‌ی اودرخاك نمایاند رها ، وصل لطمه میزد

در آخر، عزای رحمانست و شـادی جعفرخان ، تمهیدی که فیلمساز برای این مفهوم آورده ـ عروسی دختر جعفرخان و عمو داود ـ ناممانست و بازیکیدی سـر باآشنائی ها که بالای قشر دارد

در هیچ کوچه‌ای که عزا برپاست تـا مدیدی بعد عروسی گرفته نمیشود. حتـی اگر دشمن خونی هم باشد. حتی اگر حرمت عزا را زیرپا نگذارند بخاطر اینکه‌معتقدند شگون ندارد هیچگاه عروسی را با عزائی همزمان برگزار نمی‌کنند.

با همه‌ی اینها ، سرایدار حدالار میمه‌ی راهی ، بانگاهی جدی و صحولر وپرداخت ساده ۶ رفتاری که فیلمساز پیشه‌کرده‌است. شکل فرخ از میهماست

و عشق (بقیه)

بسته ماند

نگاهش با من میگفت که : خورشید میاید ا، راگر هست رودهاست.. بی‌آنکه کلامی برلبهایمان آید حرف میزدیم و حرف هم را خوب میفهمیدیم شوق فریادزدن‌در من بود میخواستم درکوچهها با پای‌سوم و روی هر دیوار بنویسم : عشق

در باروترین‌لحظه‌ها بودکه دیدم‌ابر ، سیه و دلچرکین آمد وخورشیدراپوشانید پنجره‌ی او، که زندگی رامیسرود،وعشق را میسرود بستهماند باخود گفتم ابراگر هست زودپاست اما ابر همچنان ماند و خورشید تابید. دیگر در چارچوب پنجره، مقابله اورا ندیدم که نگاه در من آویزد و با من سر فریاد بلند عشق همصدائی کند

٤

پنجره‌ی اطاقکم برای گناه بوس‌بهانه ندارد میبندمش پشت سنه‌اش می‌نشینم و عشق را ، بلند بلند ، گریه میکنم

تماشاگران تآتر (بقیه)

بود، به‌رقصی بونو نه‌آواز،نارمعابشامه‌اش هم آنقدر بی‌پروا بود،کس‌هیچ نفهمیده کی چکاره است . خلاصه حالمون گرفته شد اصلا تئاتر یعنی همین رقص وآواز!»

میگویم تو که رقص و آوازمیخواهی چرا به‌کاباره نمیروی ؟

پاسخ میگوید

ـ « خوب بخاطراینکه پولش‌راندارم. با حداکثر ۳۰ توما درابنجا برنامه هـای مورد علاقه‌ام را می‌بینم . درحالی‌که برای رفتن به‌کاباره بایداریکماه درآمدم‌بگذرم. تازه من نمیتونم مانون آدمهای اونکثیـفه یکجا بند شوم !»

بهر حال این‌هم‌طری است درمسـاوه تئاترهای لاله‌زاری و ستارهسینما در نهایت بی‌طرفی ، به‌انعکاس عقاید مردم پرداختـه‌و رپرتاژ مالارا تهیه نموده‌است

□ نعلم

خبرنگار جنائی (بقیه)

رسیده است که سراصل موضوع بروم . گفتم .

ـ من واقعاًمتاسف هستم خانم لوسون که دیروز ملاقات خود مرا بشما دروغ گفتم اما اگرمن عین حقیقت را بشما میگفتم مسلما یك کلمه هم‌بامن‌حرف نمیزدید.

او لبخند معنیی تحویلم داد و بـ دودی که‌از سیگارش بهوا میرفت خیـره شد

ـهوم...شاید، گمان میکنم هردومان نسبت بهمدیگر این‌کار را کرده باشیم . خواهش میکنم از این بعد مرا لیسی بنامید . هردفعه اینکه مرا بنام (لوسون) صدا میکنید این فکر برایم پیش میاید که بایستی اتفاق ناگواری رخ بدهد .

او حرفش راقطع‌کرد تا جرعـه‌ای بنوشد . من میتوانستم این احساس اورا درك‌کنم . دراثر یك قتل ویك خودکشی‌در یك خانواده کوچك میتوانست این سـلم مثل یك نام نفرین شده برایش جلوه‌کند.

اوبه آرامی بحرفهایش ادامه داد .

بقیه در صفحه ۴۸

HONDA

اطلاعیه سازمان فروش

نمایندگان محترم استان مرکزی خواهشمند است برای کسب هرنوع اطلاع بازرگانی واخذ نمایندگی موتورسیکلت های هوندا به بازرگانی هوندا بخش آقای کوروش صدرنیا مراجعه فرمایند

تلفن ۸۲۸۵۰۶ ـ ۸۳۳۳۸۲

تهران ـ روزولت ـ شمال لحجیه ـ شماره های ۱۹۵ تا ۱۹۸

شکوه زندگی (بقیه)

را تمام شده می‌انگاشتند با غیرت و تعصبی که خاص خود او است ، به تمرینات مداوم پرداخت و به همه نشان داد که هنوز هم قوی‌ترین مکش ورزن ایران است .

نصیری که با برتری که در مونترال گرفت، پرده‌های مکزیک و تترموینیخ ، کلکسیون مدالهای المپیکش را تکمیل کرد.

●●●

نصیری روحیه‌ای عجیب و باورنکردنی دارد در سخت‌ترین شرایط خود را نمی‌بازد و همیشه شوخ و شاد است و براستی که بهمه افتخارات خود را علاوه بر سرسختی و شجاعت، مدیون همین روحیه بشاش و شکست ناپذیر خود است . یك آن آرام ندارد، میخندد و میخنداند عبوس‌ترین آدمها را بوجد می‌آورد و بنوع رضایش ، همیشه الباری از جوکهای دست‌اول بهمراه دارد .

هرکول کوچولوی ایران محبوبیت زیادی‌هم دربین هنرمندان ایرانی دارد و بخاطر خصوصیات منحصر بفرد و تواضع و عدم تکبر همه دوستش دارند .در مجالس و محافل ، گل سرسبد است و هنگامی که خواننده‌ای می‌خواند ،یك لحظه سن را ترك نمی‌کند. ناصرملك‌مطیعی ، ویگن و دلکش هنرمندان محبوب او هستند و او محبوب تمام هنرمندان ...

همچون بسیاری از ورزشکاران مشهور، تاکنون فیلمسازان سعی کرده‌اند نصیری را به سینما بیاورند و با استفاده از شهرت او، راه فروش فیلم را هموار کنند اما:

«من سینما را دوست دارم بخاطر دیدن، به هنرمندان هم احترام می‌گذارم اما تجربه نشان داده که یك ورزشکار موفق نمیتواند درسینما هم آنچنان موفق باشد. تاکنون ورزشکاران بسیاری از جمله حبیبی ، عرب ، اصلی .... به سینما آمده‌اند اما هیچکدامشان دراین راه موفق نبوده‌اند .این عدم موفقیت یك دلیل عمده دارد و آن این است که انتظار مردم از یك ورزشکار تنها مبارزه ورزشی است نه بازیگری در فیلم ومخلفاتش... »

اما نصیری با هنرمندان بسیار گرم و صمیمی است . همه را دوست دارد و همه دوستش دارند. نصیری رقص معروفی دارد و در هرمحفلی یك لحظه آرام ندارد خودش در این مورد می‌گوید :

« رقصیدن من فکر نمی‌کنم از نظر کسی اشکالی داشته باشد. در حقیقت رقص بلبع به رحمات خواننده‌ایست که روی سن میخواند وهمینطور به صاحب مجلس. »

نصیری مردی‌است باایمان و پای‌بند خانواده .بدور از جنجال و هیچگاه شایعه‌ای در اطراف او بپا نشده‌است .

هرکول کوچولوی ایران و مرد محبوب ایران صد رقلب تماشاگران ایران جا دارد افتخاراتی که او برای ایران کسب کرده‌است هیچگاه از یاد نخواهد رفت و امیدواریم که همچنان افتخارآفرین باشد .

فیلمبرداری (بقیه)

در سال ۱۸۵٦ اولین دوربین هفت‌تیری که میشود آنرا پیشتاز دوربین معروف (عکس فتوگرافی) «مارایس» نامید ، بوجود آمد که بعنوان (پیستول گراف) بنام سازنده آن (توماس اسکایف) ثبت رسید. با این دوربین میشد تصویرهای (پی‌درپی) عکسبرداری کرد. این دوربین هنگام اکیور کردن ، مثل یك هفت‌تیر بطرف موضوع مورد عکسبرداری دردست نگهداشته میشد که با فشار دادن ماشه آن تصویرها بطور خودکار روی نگاتیف نقش میبستند.

باسمه

پرستار شب (بقیه)

آقا فرود آورد . اکبرآقا با همین ضربه بزمین غلتید وزنبل که خشمگین و نا آرام بود ، روی سینه اکبر آقا نشست و چند ضربه مهلك به سر و صورت او فرود آورد .

مهین خانم جلو دوید و از پشت دستهای زنبل را گرفت .

ــ نه آقا ، نه دیگه .....

آنگاه زنها زنبل را از روی شکم اکبر آقا بلند کردند و او را بگوشه‌ای بردند . مرتضی که با چوب ضربه مهلکی به اکبرآقا زده بود ، گوشه ای ایستاده بود و با چشمهای از حدقه درآمده داشت به آنها نگاه میکرد .

اکبر آقا ، سروصورتش خونی شده بود اشرف با لذت داشت به او نگاه میکرد . خوشحال بود که بالاخره یکنفر پیدا شده و از انتقامش را گرفته است .

اکبر از جایش بلند شد و افتان و خیزان بطرف در حرکت کرد . زنبل غرید.

ــ هری ..... دیگه اینطرفها پیدات نشه .

نزدیك در ، اکبر برگشت و نگاه‌هر آگینش را در تاریك روشن حیاط ، به زنبل دوخت وگفت :

ــ بالاخره زهرمو بهتون می‌ریزم . از دست من جون‌سالم بدرنمی‌برین.

مرتضی به زمین تف‌کرد وگفت :

ــ این کرکریها رو واسه توجوجه‌ها بخون .

اکبر از در بیرون رفت و مهین پشت سرش چفت در را انداخت وبرگشت .

زنبل گفت :

ــ یه خورده آب خوردن بدین‌بمن.

زیلا دوید و یك گلاس‌آب آورد.

اشرف مشغول شستن خونهای صورتش شد ، مینو غمگین و پریشان‌حال ازحوادثی که دیده داخل اطاق شد ودوباره پشت پنجره نشست.

توی حیاط نیمه تاریك بود وصورت مینو دربرتو چراغی که‌توی اطاق روشن بود از پشت پنجره بخوبی دیده‌میشد.مهین دوید و یك پارچه نمکرد وسروصورت زنبل و مرتضی کشید :

ــ اگر شما نمیومدید این‌مرتیکه اینجا خون راه می‌انداخت.

زنبل زیرلب گفت :

ــ سگ کی باشه .

مهین گفت:

ــ حالا چرا وایستادید اینجا بفرمائید تو اطاق .. بفرمائید..

زنبل و مرتضی ازپله‌ها بالا رفتند و داخل اطاق شدند . پشت‌سرشان مهین‌خانم داخل اطاق شد اما چند لحظه‌بعد مهین‌خانم سرش را ازدر اطاق بیرون‌آورد و گفت:

ــ زیلا ، اشرف ، زودباشین لباسوتو عوض بکنید بیائین اینجا....

زیلا اشرف را داخل اطاق خودش‌برد، سرش را شانه کشید ،لباسهای اورا عوض کرد و دلداریش داد:

ــ غصه نخور اشرف‌جون،ازاین اتفاقها زیادمیفته.. سعی‌کن‌بخندی .این دو تا مردا که اومدن میتونن رفیق خوبی برای تو باشن.

زیلا و اشرف لباسهایشان را عوض کردند و باصورتی آرایش کرده آمدند داخل‌اطاق مهین . آندو مرد تکیه به مخده داده و نشسته‌بودند.

مهین در حال سفره پهن کردن بود برایشان چند بطر مشروب و مقداری غذا مهیاکرده بود.. مهین مرتب از زنبل و مرتضی تشکر میکرد و قربان صدقه‌شان می‌رفت و از زور بازویشان تعریف مینمود. مینو ساکت و آرام ، مغموم و گرفته، مثل مونی که گربه‌دیده باشد بگوشه‌ای خزیده بود وآنها را مینگریست . مینو یك فرد عامی ساده نبود. او تحصیل‌کرده بود.. آدمهای خوب و بد زیاد دیده‌بود ... باگروه زیادی در طول عمرش معاشرت کرده‌بود .و مهمتر از همه‌اینکه عشق راتجربه‌کرده‌بود.. اینها همه‌باعث شده‌بود نادیدن این‌صحنه‌ها مینو راکنجکاو کند و علاوه‌براینکه ازروی ناچاری و استیصال مجبوربود‌این‌نوع‌زندگی‌را تحمل کند ،معهذا اینها‌برایش جالب و هیجان‌انگیز بود .

ابتدا آن دومرد سکوت کرده‌بودند‌و حرف نمیزدند .

اما وقتی چند گیلاس مشروب‌خوردند و زیلا مقداری سربسرشان گذاشت کم‌کم بحرف آمدند و شروع بصحبت کردند.

مهین ازآنها پرسید :

ــ شما چکاره هستید ؟ نشانی منزل‌مارا ازکجا بدست آوردید.

زنبل خنده‌ای کردو گفت:

ــ پیداکردن اینجور جاها از آب خوردن هم راحت‌تر است و بعد خندید‌و رو به مرتضی کرد :

ــ مگه نه مرتضی !

مرتضی هم با سر حرف اورا تصدیق کرد :

ــ آره زنبل‌خان... مثل‌اینکه اینا نمیدونن شما تو تهرون چه برو بیائی‌دارین.

مهین از شنیدن این جمله فهمید که زنبل خرش در تهران خیلی میرود ...بهمین جهت یك لحظه نمخی برلبانش نشاند و گفت :

ــ پس امشب ما افتخار دادین که اومدین اینجا ...

زیلا بغل‌دست زنبل نشسته‌بود و با انگشت موهای او را نوازش مــی‌داد. اشرف هم باحالتی غمگین کنار مرتضی‌نشسته بود و به‌عرق‌خوردن اونگاه می‌کرد.مرتضی رو به اشرف کرد:

ــ ترخدا اینقد رسگرمعتاتو نکنی تو هم ... خون من بعد .

اشرف لبخندی زد و اکبر بلاعنوان‌تشکر صورت او را بوسید و گفت:

ــ تو وقتی میخندی خوشگل‌ترمیشی..

مهین‌خانم گیلاس زنبل را پــرکردو برایش یك لقمه غذا گرفت و دادتدستش:

ــ نگفتی کارتون چیه زنبل‌خان.

زنبل کمی طفره رفت ... و بعـــد درحالی‌که انگار میخواست کارش را از آنها مخفی‌کند گفت

ــ تو چیکار داری که من‌چیکاره‌ام؟

زنبل طوری این جمله را ادا کرد که یعنی دیگر دراین‌مورد سئوالی نکن. مهین حس کرد که این دو نفر آنچنانهای‌مرموزی هستند و نمی‌شود به‌این‌راحتی روی آنهـا قضاوت کرد.

زنبل تکیه برمخده دادمو درحالی‌که یقه پیراهنش رابازمیکرد نگاهی بمینــو نمود و سپس بمهین گفت:

این دختر خالم کیه که با ما یه‌کلام حرف نمیزنه ...

مهین گفت:

ــ مینو خانم مهمونمه...

مهین اینرا گفت که‌آنها بفهمند‌باید با او‌کاری داشته‌باشند مینو وقتی‌دیدآنهـا متوجه او هستند تنش لرزید و خودش را جمع‌و جور کرد.

ادامه دارد

شماره تلفن ستاره سینما

۸۲۹۹۷۱

اندر قضایای (بقیه)

. ری . حق بود که در سازمان تربیت بدنی بخدا به ازآن پست های نان‌وآب‌دار نصیحت میشه یک عتیقی بکنی ؟!

گفتم : از شوخی گذشته : اطلاع دارم که پیروزیهای چشمگیر «نادیا کومانچی» دوشیزه چهارده ساله . جهان توجه ورزشکاران را بخود جلب کرده بود که حضرات تمام وعده‌های دلگرم کننده‌ای را که قبل از عزیمت به مونترال به دوستان داده بودند فراموش کردند وبه حل‌المعالق گوئی این دوشیزه نمکین سرگرم بودند . غافل ازاینکه ورزشکاران ملل دیگر مطلقاً کسی نمیدید و مدال ها را جمع میکنند و می ... بچاك !

ظریف پورحمدی رو . و گفت : وبابا ! حساب، من فکر میکنم باید «بزرگر» و «محمد نصیری» رابخاطر دریافت همان‌یك دانه مدال توبیخ بکنند ومحروم توجه نکردن به موفقیت های چشمگیر نادیا کومانچی یك دوره از شرکت دربازیهای المپیك محرومشان سازند !

خندیدم وگفتم : حالا تو اینها را به شوخی گفتی . باش تایکروز خبرشوداینشوی که از قضای روزگار همینطور هم میشود . (قابل توجه واقدام مقامات مسئول) !!

بازهم دست مریزاد به مهاجرانی و بچه‌هایش ...

نمی‌گوییم فوتبالمان بدون نقص و عرفته است . نمی‌گوییم بخاطر روی سکوی افتخار رفتن فوتبالیست هایمان برایشان هورا بکشیم و سینه چاك بدهیم . نمی‌گوییم سرو بچه های فوتبالیست و مربی‌اشان خصوصاً مهاجرانی را روی سربگذاریم و حلواحلوایشان بنمائیم که چرا در المپیك ۱۹۷۶ مدال به ارمغان نیاوردند ... ولی میگوییم که دستشان و پایشان را بفشاریم وبا صمیمیت بفشاریم که دراین وانفسای بی‌همتی ها .. یك تکانی خوب دادند وار حق نگذریم که خوب کار کردند وهرآنچه که داشتند (هرچندکم و مختصر) درطبق اخلاص نهادند و فوتبال فاقد تکنیك و زمین خاکی اماں را تا حد رویاروئی با سرسخت‌ترین قهرمان المپیك موبیم) بالا بردند و نتیجه دو مرحله مطلوب شدند که این مطلوب شعر بسته نه درمقابل جماعت دیگر که در مقدمه هوراهی واما شدند ... و حداقل ... بعنوان تیمی که دربازیهای قبلی نام ونشان قابلی نداشت، نامی از خود بجای گذاشتند که حقشان بود.

مدال پیشکششان . منت چنگ دیگران . لیکن دستشان درد نکند که خوب دویدند مثل کشتی گیران مخاطر حرکت نکردن و ... تحویل به اخطاره شدند !

همین هم برای ما دلخوش کننده است که در بیابان تنگه کفش پاره هم نعمتی است. ودرمرحله اوت شدنهای دوستان دیگر که کرکری خوانی هایشان رهور توی گوشمان زنگ میزند ، بازهم شاهکار کرده‌اند که حداقل

نامیمه راه باسربلندی پیش رفتند وهرگیرودار فوتبال بانام و نشان جهان . یك سری تو سرها درآوردند . همچون محمد نصیری که هرچه داشت رو کرد

برای ما (فکر می‌کنیم) فقط مدال گرفتن یا نگرفتن مهم باشد و بنظر میرسد که وجدان کاری و ورزشی داشتن برایمان اهمیت بیشتری داشته باشد که متاسفانه با جیب مختصرش روبرو شدیم و درس عبرت گرفتیم که اگر بعنوان قهرمانان آسیا در رشته‌های مختلف پا به میدانهای مونترال گذاشته‌ایم، باید فقط به صرف داشتن عنوان ومقام موفق باشیم وقبل از هرچیز حمیت وغیرت (و البته که نداشتنش) بیشتر توی چشم جهانیان فرو میرود تا چیزهای دیگری بنام عنوان های قبلی !

مکتب‌های سینما (بقیه)

حامی رادرنکوبی وسط عوامل آشاروی بازی می‌کند.

مثل این گفتار کفیمر برای سر دهان خاندایی دیرالدیش (ونخوراندنش) استفاده میکند:

«فردا که آفتاب بیافته بالای اون دیوار همه یادشون میره ماکی‌بودیم و چی شدیم؟! که بما به‌اندازه‌ی یك‌جومحبت کردکه‌ما به حروار روکنیم »

خاندایی پیشنهاد می‌کند که اجازه دهد قانون قاتلین برادر و خواهرش را به‌کیفر برساند و قیصرمی‌اندیشد:«خودم می‌فرستمشان اون دنیاکه ملائکه یادشان بدند !»

«قیصر» راهم راباید فیلم‌های رئالیستی اولیه‌ی پازولینی ـ بخصوص آکاتونه (لات) ـ می‌اندازد . که بیانیه‌ی تلخ‌اندیشانه‌یی راجع بموقع آدم او ل‌فیلم دریك‌جامعه‌ی پر اضداد بود . وعجیب شباهت فیزیکی بهروز وثوقی با فرانکو چیتی بازیگرآن فیلم‌بود که چهره‌ی کاملی از یك‌شهید را مینمایاند.

رضاموتوری نیز که یك یادو (فیلمبر) است، یك وقت بخونش می‌آید که می‌بیند بحر موتورش هیچ عنصری نمی‌تواند در او نطق خاطر بوجود بیاورد.بنابراین جبله‌یی سوار می‌کند تاازطبقه‌ی خودکنده شود به طبقه‌ی بورژوا قدم گذارد .و سد مقابل رویش را بشکند، امااز آنجایی که دالرت المعارفی از شعارها و سنن خاص طبقه‌ی خود راحمل می‌کند، هربار بیشتر ازپیش درمقابله با محیط جدید سرمی‌خورد و فرو میریزد.واز همه بدتر احساس عدم‌تعادل وبکر نگی می‌کند.

توجه‌الان میدهم بمفصل دالسینگ که چگونه رضا بهتقلید ازنگارهای فیلمهای فارسی با چند جوان مراحم بالای شهر درمی افتد و ضمن مرافعه باجوانمردانه ازپادرمی‌آید، و به‌عصر قهرمانی فانتزی‌مطلوب‌دست‌نمی یابد این رئالیستی‌ترین برداشت کیمیائی از تیپ جوان جنوب شهری درمقابله با عوامل ناهمرنگ و ناهماهنگ است که دردیگر فیلمهای متعارف فارسی باهربانوعبالپردازی برگزار میشود .

پیام در فیلمهای کیمیایی عالماسه ... وسیله‌ی، معاینه صحیح مشود بعنوان‌مثال در رضاموتوری برا ی‌بیان احتضار آدم فیلمش ،جسد او را در داخل یك ماشین زباله‌کشی قرار میدهد و ازطریق بستك اتوموبیل حامل‌عروس و دامادبرای‌شخصیت رنجورش «مدرد می‌طلبد . باهنگامی که‌با رولزرویس اشرافی بدربارارچه مسی‌رود. درحالی‌که وجود اتوموبیل در آنجا یك‌چیز ناهماهنگ بیشتر نیست، و تفاوت هستای عمق و پررنگ محیط رستی رضا رابا محیط عاریتی‌اش بیشتر برخ تماشاگرمی‌کشید.

صای فیلم رضا موتوری ناآن‌اسداره واقع را برمی‌گرداند که‌گاهی تماشاگر خود را در عمق صحنه‌ی‌ماجر احساس‌میکرد حوالسه‌اتساں میدهم به مرافعه‌ی رضا با دارو دسته‌ی باجگیرها در مقابل‌پرنمی سیمای تابستانی کپول‌های‌دردی در آنجا محو نشمود، و بیلترلوخورد به سك « سیما ـ واقعیت » می‌انجامید، و رضا باردیگر ■ ی‌آن می‌باخت. هرمندرئالیست همواره طی اثرش نگاه به‌سها دارد، وبرای از دست رفتن‌آن مرثیه می‌سراید. دریك صحنه از رضاموتوری ، رضا داخل‌نانوایی می‌شود و از نحل‌دار، پرس‌وجوگر هویت عکسهای پهلوانان داخل دکان میشود،ووقتی نحل‌دار باافسوس از اردستر فتن هریك‌از آنها بوسیله‌ی مرضی ها ی‌مردافکن سخن میگوید، تماشاگر راموجه‌ی‌نقطه‌نظر کیمیایی نسبت به اسطورههای روال‌یافته می کند و اینکه پهلوان ها ی‌زمانه همه‌ازبین‌رفته‌اند. باراربچهرا حالی کرده‌اندودوربدستشیرهای بی‌یال و دم و اشکم افتاده‌است . و سرای همین لشکه رضادرپایان‌فیلم،باوجودچشیدن طعم تلخ و گرسنه‌ی مرگ با بدنش پل‌میزند، گویی در برابر حریف سنگین‌وزنی چون مرگ قصد مقابله و « خاك کردن » دارد ولی‌آخرین مقاومت ها هم کارگر نمی‌افتد.

ایراد عمده‌یی که پاره‌یی از منتقدان بومی ازکارهای کیمیایی می گیرند این است که وی در تدوین فیلمنامه‌هایش رعایت‌یك دستی روال داستانی‌فیلم‌رانمی کند، و بخاطر « ملاحظات اجتماعی »اش، مسئله‌یی بنام تصادف و اتفاق را درآثارش نادیدنمی انگارد و به‌آن وقعی‌نمی‌نهد واین‌خلاف‌واقع گرایی است. به‌عنوان‌نمونه‌به‌شخصیتهای‌بهروزوثوقی در دو هیئت متفاوت (روشنفکرنما ـ لات) دررضاموتوری اشارمی‌کند که بنظر بسیار مصنوعی و کلیشه‌یی می‌آید.اقتباس‌ماهرانه‌ی کیمیایی از شهادتنامه‌ی داش‌آکل هدایت شاید گواه زنده‌یی باشددراین‌ادعاکه‌کیمیایی تبحر و استعداد لازمه رابرای تدوین یك سناریوی کاملاً بی‌نقص داراست.

«هدایت» بانی سبك رئالیسم‌درادبیات نوین‌ماست، و محشورشدن با وی‌عن‌قریب سنگ‌ محك تعهد است. منظور هدایت ازابداع شخصیت داش‌آکل‌و مقابلهٔ اوبا کاکارستم ـ واینکه سایه‌ی یکدیگر را با تم ریزلند ـ مطرح‌کردن‌نزاع‌همیشگی بین فرشته واهریمن به‌عنوان زمینه‌یی‌پایان‌ناپذیر و ابدی است، و کیمیایی بابهره گرفتن ازاین‌اسطوره و اضافه‌کردن شاخ‌و برگهای اجتماعی بفیلم حالت ایجابی‌وبصری

لازمه رانمی‌بخشد، که موثرترین ـ فصل مصاف طولانی‌داش‌آکل با کاکارستم بود که در حیص و بیص برگزاری‌مجلس‌تعزیه‌ی شهر اتفاق می‌افتاد و باردیگر خاطره‌ی شهادت را در گلشنه‌یی برنك رنلجمی‌کرد.

وهم چنین فصل سر گورستان تا آن درختهای تکیده و عریان ، درشکه های خالی و متوحش ، فریاد کلاغهاو شیون زنان سیاهپوش که تابلویی کامل وتمام‌عیار از یك مجلس سوگ بلست میدادو تصویری واقعی ازبطن آشفته و سرگشته‌ی آکل بود.

با این‌اوصاف داش‌آکل کیمیایی مرد تنهایی بودکه‌وجودش در عشق‌ومارزمحلاصه شده بود. عشقی لطیف و عاطفی‌به‌سنگینی‌یك سجاده‌ی گسترده، و مبارزه‌یی خستگی‌ناپذیر برای‌برکندن بنیادظلم و برداشتن مردم برای رفع حوائج محدودشان و این چنین است که داش‌آکل بابعدهای‌پررنگ‌اجتماعی، شخصی میشود دست‌نیافتنی از گذشته، ولی برای همیشه

■ ادامه دارد.

خبرنگار جنائی (بقیه)

ـ قبل از اینکه من چیزی بگویم بایستی بدانم که چرا یك خبرنگار معروف شیکاگوئی به معمای خانوادگی یك فامیل کالیفرنیائی دریك شهر کوچك . توجه دارد.

بالحن بسیار جدی گفتم .

ـ گوش بدهید لیبی . من هیچ‌کس هستم من نه درمورد شخص شما ونه در مورد شوهرتان وبااینکه سالهاست مقیمیکم مگر اینکه تا حدودی به مسئله مرکزی من مربوط شود .

ـ چه خواسته ای شما دارید ؟

حالا موضوع داشت یك‌کمی مشکل و پیچیده میشد من نمیتوانستم بدانم که‌آیا اوهم مثل (سارا)و الزاکوواکس دیوانه و کشته ومرده جین‌کارلوس هست یانه . بالاخره تصمیم گرفتم‌که ریسك بکنم .

ـ میخواهم آدمك هائی که ساراولیسون رابقتل رسانده‌اند . مجازات عمل خودشان برسند و همچنین مردی که به آنها دستور قتل راداده است .

اوبه اقیانوس خیره شده وگفت:

ـ آخ که اینطور . این معنی‌راخواهد داد که عکس سارا درتمام صفحه های‌اول روزنامه ها بچاپ‌خواهد رسید ؟.

حرفش را تصدیق کردم .

ـ این امکان دارد اما مطمئن‌نیستم سارا تنها قربانی آنها نبود یك دختر دیگر همنام الزا کوواکس نیز بدست همانها بقتل رسیده است .

او چشمانش را از آب برگرفت و خیلی جدی گفت :

ـ میدانم . لاش‌براسیر دیروز عصر که‌از او خواسته بودم باشما تماس بگیرد همه چیز را برایم تعریف‌کرد. او دختری وحشی ودیوونه عاطفه بود اما ....

او حرفش را قطع کرد ودریك‌حالت مخصوص فرو رفت . مثل اینکه دردرونش خیلی میترسید وبااینکه از چیزی ناراحت بود. به آرامی گفتم .

بانجام

بیک ایمانوردی (بقیه)

چهره انگشت‌شمار مگر نصیبی هم‌بهمن و امثال من بشود ...

تم میخواهد این‌راقبول کنید که فیلمهایم خودم‌راهم راضی نمی‌کند اما بهمان دلایلی که‌برشمردم . در شرایط کنونی چاره‌ای جز این‌نیست. چه‌بسا که ردکردن‌پیشنهادها ممکن است و رانده‌شدن ازسینما همان

● خانم فروزنده (صدیقی) ازتهران سئوال کرده است که : چرا بیک‌ایمانوردی دائما د رنقش‌های تکراری ظاهر می‌کند ، بس‌که او رابا‌آن لباس‌گشاد و کلاه شاپو و لهجه مخصوصش دیدیم خسته شدیم ، اطلاق عنوان « مرد هزار چهره » به‌او ، بخاطر ایفای‌رل‌های‌متنوع و جوروا‌جور سالهای گذشته بودکه حالا او‌آنها رافراموش کرده‌است. هنوز خاطره هنرنمائی اورا در فیلمهای پلیسی و جنائی در سال‌های آغاز فعالیتش فراموش نکرده‌ام ، چرا‌اورادیگر درچنین فیلمهائی نمی‌بینیم ؟

☐ اینهم جواب بیک

این یك فرمول قدیمی‌ومرسوم‌درسینماست که وقتی هنرپیشه‌ای با پرسوناژی در اولین رویاروئی با مردم موفق‌می‌شود، دیگر آن‌نقش برپیشانی اولین هرپیشه‌ای که آنرا اجرا کرده می‌خورد و سینماگران هم‌بدون رعایت سلیقه مردم به ... و با سوژه‌های مختلف، آن پرسوناژ را به هنرپیشه موردنظر واگذار می‌کند و آنرا به فیلم‌می‌آورند.

اجرای پرسوناژی در مایه تیپهای « پیترفالك » توسط من به‌دلیل خواست مردم است که‌از هرفیلمی که من با ... ظاهر شدم استقبال کردند و سینماگران نیز ... مرا آسوده نمی‌گذارند ومدام فیلمهائی ... پیشنهاد می‌کنند که دراین‌مورد نیز باید ... بسیاری پیشنهاد ها را قبول‌نمی‌کنم اما اگر ... درمورد این‌گونه فیلمها گله‌ای دارید، ... را باید ... تماشاگران داشته‌باشید که خواهان آن‌هستند ... مسئله که چرا مثل سابق درفیلم‌های جنائی بازی نمی‌کنم . باید بگویم بخاطر اینکه حالا کمتر چنین فیلم‌هائی در سینمای ایران‌ساخته می‌شود اگر بخاطرداشته باشید آن زمانها که فیلم‌هائی مانند شیطان درمیزند، ظربه، دلهره، عصیان ... ساخته میشد، تنها ساموئل خاچیکیان در جنائی‌سازی استاد بود و کمتر کسی را سراغ داریم که چون او‌فضای فیلم‌های جنائی و سایه‌روشنهای خاص آن را بشناسد اما می‌بینید که او هم اینك خیلی‌کم کار شده‌ولی من هنوز مشتاق بازی در این‌گونه فیلمها هستم وچنانچه‌پیشنهادی بشود باکمال میل قبول می‌کنم زیرا هنوز خاطره آن‌فیلمها را که آغاز درخشش من در سینما بودفراموش نکرده‌ام

● آقای جعفر کاظم‌زاده (از مشهد) سئوال کرده است که همه هنرپیشگان‌سینمای‌ایران د رمقابل این‌سئوال که چرا در فیلمهای خوب بازی‌نمی‌کنید، می‌گویند به‌این دلیل که فیلم خوب ساخته نمی‌شود . این جواب برای‌آنهائی که توانائی مالی برای آنکه باسرمایه خود ، افراد لایق را بکارگیرند و فیلم‌خوب‌بسازند ، تا حدودی قانع‌کننده است اما ازبیك‌ایمانوردی که در سینمای ایران آدم‌باتمولی‌است استعداد بازیگر فیلم‌خوب را دارد، استودیوی فیلمسازی دارد و سرمایه کافی ، انتظار نداریم که‌این‌را بهانه‌تماشاگر بخواهد شانه‌خالی کند. توقع ما این‌است که‌او خوددربهبه فیلم خوب بشتقدم شود ...

☐ بیك در این‌مورد چنین می‌گوید

جواب قسمتی ازاین سئوالرا در اول بحث دادم که اصولا ما فیلمسازخوب کم داریم و عده‌ای ازآنهائی که‌فیلم خوب میسازند تشنگی ایجادکرده‌اند و همیشه هم‌می‌نالند که کسی برای فیلم ما سرمایه‌گذاری نمی کند اما تاکنون‌یکی از آنها نیامده من بگوید که فلانی این‌سناریو را دارم و شرایطم این است و این‌امکانات را هم‌می‌خواهم،بیا و برای این فیلم سرمایه‌گذاری کن!

درست است، من سرمایه‌دارم، استودیو دارم، مقصود هم دارم اصلا ازبدو تاسیس استودیو اندیشه‌ام‌این‌بود که‌با خیلی از فیلمسازان خوب ،فیلم‌هائی برجسته کم که بالاخره پشتش بایستم و ازآن دفاع‌کنم. این‌برای کسی‌که ازدوردستی بر آتش دارد بسیار ساده و شدنی است‌اما در کوران‌کار و مواجهه بامشکلات ، مشاهده کردم که کارآنچنان که فکر می‌کردم آسان‌نیست

بسیاری از مسائل را نمی‌توان بر زبان آورد و بازگو کردن آنها نه‌تنها دردی را دوانمی‌کند ، بلکه از نظر بسیاری غیرقابل باوراست. فقط باید داخل گود بود‌وداست که چه‌خبر است و من‌چه میگویم.

بااین حال از چندی پیش گرفتاری‌ها را بدون‌حس‌ریسه و تصمیم گرفتم این خواست را عملی کنم که فیلم‌« واسطه» اولین کوشش من دراین‌راه است ودرهرفرصتی این‌راادامه میدهم و امیدوارم به‌دست‌انداز برخورد نکنم !

● آخرین سئوال‌رادوشیزه‌فرشته‌جعفری از کرمانشاه بدین‌صورت مطرح کرده‌است که: تاچندسال پیش‌بیك‌ایمانوردی در زمینه کارگردانی نیز دستی‌داشت و گا هو بیگاه فیلمی میساخت که در مقام‌مقایسه‌فیلمهای موفقی هم‌بودند اما چندیست که او فیلمی نساخته، علتش چیست ؟

☐و آخرین جواب بیك

راستش آنقدر روی م‌برای بازی درفیلمها گرفته است که حتی نمی‌توانم فکر کارگردانی فیلم رابکنم

ساختن چند فیلم در سال‌های قبل تجربه خوبی‌بود که بعدا بارها بکارم‌آمد و ضمنا فهمیدم کهچه کار مشکلی‌است، البته خیال نکنید که‌بخاطر مشکل بودن نمی‌خواهم فیلمی بسازم، بلکه قبول کنید بازی‌کردن درسالی ۱۰ تا ۱۵فیلم اصلا وقتی باقی نمی‌گذارد خصوصا که موقع کارگردانی‌باید تمام حواس آدم بهمان یك فیلم متمرکز شود و مجال‌فعالیت دیگری باقی‌نمی‌ماند اما من برای بازی درفیلم میتوانم هر روز در ... نقطه، برای سه‌فیلم، فیلمبرداری داشته باشم‌ولی موقع کارگردانی فیلم اگر لحظه‌ای غفلت ... آنه درمی‌رود !

ازطرفی آن موقع من درفیلم‌هائی که کارگردانی‌می‌کردم، خودم هم‌بازی‌داشتم و این یك مقدار کار رامشکل می‌کرد ، بهمین دلیل اگر سناریوئی باب‌میلم پیدا کردم‌وقصد کارگردانی داشتم سعی می‌کنم حتی‌الامکان تنها کارگردان باشم و ازپشت دوربین راحت‌تر به‌صحنه تسلط داشته‌باشم

☐ تمام

سینمای استرالیا(بقیه)

نوس دیگر هرگز بازنمی گردند.

این‌فیلم را پیتروبر از روی‌سناریوئی که کلیف‌گرین براساس نوولی‌ازجان‌لیندسی تنظیم کرده،کارگردانی‌نموده‌است‌وهرپیشگان آن راشل رابرتز ، دومینیك‌گارد و هلن مورس هستند.

کادی

☐ داستان «کادی» براساس اتوبیوگرافی یك زن استرالیائی درسیدنی سال‌های ۳۲–۱۹۲۵ ساخته و پرداخته شده است. «کادی» توسط یکی از مخبرین کندگانش به این نام خوانده شد. به‌نظر آن‌شخص،اودرست نظیر یك کادیلاك ازطبقه ممتاز است.

«کادی» یك زن جوان، باهوش،صادق وحذاب است که فاقد تحصیلات کافی‌میباشد و هنگامی‌که شوهر خیانتکار خودرا ترك‌می‌کند ، درمی‌یابد که‌تنها راه‌تامین معاش او و دو فرزند خردسالش کارکردن‌به‌عنوان یك زن بار است. با فرارسیدن بحران. «کادی» خود را درگیر با مشکلات فراوان می‌بیند و بالاخره‌ ... یك محل مردانه و در محیطی متعصب باید علیه ... جنگد این‌فیلم تماشای سال بس‌العظمی‌ ... بر ... ساخته شده‌است

نگذار بادکنک برود

☐ « .. یك بادکنك ، یك بادکنك نیست، مگر آنکه بگذاری دور شود . » این فلسفه‌ای است که در پس داستان‌تکان‌دهنده یك پسر معلول ، بوجودآورنده یك فیلم پراحساس شده‌است . پسری که میخواهد بخودش، خانواده‌اش و دوستانش ثابت‌کند که‌او میتواند مستقل باشد و باید با اومانند یك پسر عادی رفتارشود .

داستان فیلم در سال ۱۹۱۷ رخ‌میدهد، در یك شهر کوچك استرالیائی که پسر از ساکنین شاد و سرخوش است. این فیلم‌در‌دو طرز را برای‌نمایش دادن تلاش‌های پسر. جهت جنگیدن با افکار اطرافیانش ، درهم می‌آمیزد. اوعاقبت به‌کمك یك سرگرد بازنشسته جنگهای سودان بر ترس‌خودوحس کمبودش غلبه می‌کند و استقلال خودرابه‌دست می‌آورد.

ریچارد میسون تهیه‌کننده ، الیورهاوس کارگردان و رابرت‌بتلس ، جانت کینگر بوری و جان‌اوارت هرپیشگان فیلم‌هستند

چهارمین آرزو

☐« چهارمین‌آرزو » ، سومین فیلم داستانی است که‌شرکت‌فیلم‌استرالیای‌جنوبی در آن مشارکت دارد. دو فیلم قبلی،«پکنیك خیلی‌دور » و «پیك‌نیك‌در صخره معلق» هر دو موفقیت آمیزبودند.

اما چهارمین آرزو با دو فیلم قبلی کاملا متفاوت است زیرا یك‌درام معاصرمی‌باشدکه در یك محیط شهری روی‌میدهد. داستان فیلم متمرکز بریك مردمعمولی است که سعی‌می‌کند باقیمانده عمر پسر در حال موتش را تاحد امکان دلپذیر سازدو دراین راه درموقعیت های غم‌انگیزی قرارمیگیرد وبرخوردهایی بامقامات پیدا میکند .

این فیلم را براساس سناریوئی‌ازمایکل کرایگ ، دان چافی کارگردانی کرده. جان‌میلون و رابرت تلس هرپیشگان آن و جان موریس تهیه‌کننده‌اش است

لطفاباحتیاط نیشگون بگیرید

مجموعه داستانهای طنز آمیز

نوشته:

صادق عبداللهی

بزودی منتشر میشود.

★★●●●★★

فرهاد صبحی و «دفتر هنرمندان»!

□ فرهاد صبحی سالهاست که در کارهای هنری دست دارد. صبحی سالهاپیش «دفتر هنرمندان» را تاسیس نمود و با مدیریت صحیح خود، برنامه‌های هنری متنوعی برای جشنها و عروسی‌ها تدارک‌دید و در اندک مدتی، دفتر هنرمندان کانون هنرمندان سرشناس و محبوب گردید.

صبحی عاشق کارهای هنری‌است و با علاقمندی بسیار، زندگی خودرا وقف فعالیت‌های هنری نموده‌است. صبحی چندی نیز در کار «سریال»سازی فعالیت داشته است.

بهر حال در حال حاضر فرهاد صبحی‌با گرداندن دفتر هنرمندان فعالیت پی‌گیری را دنبال می‌نماید و سعی دارد در کار خود، هرروز قدمی به جلو بردارد.

★★●●●★★

جغد (بقیه)

زمانی که پشتش بمن بود وبه بام خانه‌اش بر میگشت، باز با یك حرکت سریع، عمل اولم راانجام دادم. لحاف را پس زدم، تنبانم رابالاکشیدم واز زیر بازویم نگاهش کردم. در رختخوابش نشست وبرای مطمئن شدنش برگشت و نگاهم کرد. صورتش، به‌تعجب نشست. کمی فکر کرد و آنگاه لحظه‌ی‌دو بطوری که صورتش بطرف من باشد، در رختخوابش دراز کشید. دیگر خوابش نبرد. همچنانکه من بخواب رفتم چشمانش راندیدیم که روی رانها و ساقهایم کشیده میشود. گاهی برمیگشت وبه‌پشت‌سرش که همراهش خوابیده بودند، نگاه میکرد. مثل اینکه میترسید کسی دزدی نگاهش را بفهمد. من، همچنان از زیر بازویم‌نگاهش میکردم. آنروز صبح متوجه شدم‌که مردی است جذاب. باو حق دادم که زنانش‌بخاطر او موهای یکدیگر چنگ بیندازند. اندام ورزیده و رشیدش. هرزنی را بهوس‌می‌انداخت. چهره‌ی گندمگون ونمکش، دل می‌نشست.

هنوز آفتاب نزده بود. مادرش بیدار شد واز آنسوی پشت بام، ازجایش برخاست. سرش خودم را پوشاندم. مرد که باولع تماشایم میکرد. متعجب شد. عمل‌من‌طوری بودکه میرساند، بیدار بوده‌ام ومخصوصا خودنمایی میکردم. به پس سرش‌برگشت ووقتی فهمید چرا خودرا پوشانده‌ام‌نگاهی بمن انداخت ولحظه‌ی مکثی زد. دیگر مطمئن شده بود که بخاطر او، آن عمل‌را انجام داده‌ام.

نمیدانم تابحال از شرمزدگی لذت برده‌یی باته؟ نمیدانم، زمانی که سیزده‌سال داشته‌یی. خودت را ازدور، به‌چشمان‌مردی عرضه کرده‌یی یانه؟ نمیدانی چه لذتی‌دارد. حالا از بحث منحرف نشویم. هرچه بیشتر، به‌آینه‌ی مجلس من! بردلشتو. اگرمیخواهی درسلك افرادی چون من، مجلس نمایی، ربانمایی، بااحترام نمائی، خودت رابیشتر عرضه کن. وبابفهمنده باشی که زنها در عرضه شدن بمردها، موجودات عزیزی هستند

به من، چیزی بنظرم رسید! من، ملعنه‌ی اینکه تو پیری، زنی‌شکمی‌برآمده وپر چروك داری. صورتت بی‌معنی شده، قولت دارم. بنابراین بس من وتو خودت رابیکدیگر عرضه کنیم. بیا فراموش‌نکنیم که مردها را دوست نداریم. بیا باهم باشیم، باهم بخوابیم وباهم عشق بازیم. خواهش میکنم، من بتو احتیاج دارم. مطمئن‌باش چشمت نخواهد شد. بس، چشمانت چه برقی میزند. بدت نمیاید. اینرا میدانم، اینطور بهتر باهم کنار میائیم. دست بسینه هایت نکش! وارفته‌اند دیگر کمتر کسی طالب توست. دیگر تو تفاله‌ای. همه‌ی مردها، استفراغت کرده‌اند. اما من به، هنوز هم ناتمام تفاله بودم. بذیرادارم. آخر مردهای هرمند! اطراف من‌کوربند به، معذرت میخواهم، کور نیستند. بیخ‌شخصند. مطمئن باش. خودشان از من بدتر بوده‌اند. وقتی مردی افتخارمیکند که

نازی کثیف، آلوده، ملوث و تفاله‌شوی‌نازی نکند. آیا خودش از آنزن، کثیف‌تر نیست؟ ملوث‌تر وآلوده تر نیست؟ این یك واقعیت است. هنوز هم هستند مردانه‌خرمردی!که بخاطر یکشب بود زنانی، همه چیزشان را بادنمیدهند. احترامشان را، شخصیتشان را، حرمت عشقشان را وحتی‌غرور مردانه‌شان را......

کم‌کم‌از این‌سکوت تو، لجم میگیرد. توچقدر احمق هستی! اصلا بدبخت‌تر از این هستی که قابل ترحم باشی. من‌بابد تا بحدید خاطرات گذشته‌ام. رحرف نهم.

روزها. دعا میکردم که روزنوش برسد. شبها دعا میکردم که همه خواب‌بروند وهرروز قبل از طلوع خورشید آرزومیکردم باطلوع نشد ومن نگاه مرد محبوبم را به پوست بدنم حلب نکنم. بعدها فهمیدم‌که اوهم، همینطور بوده است. مدتی، کار هرشوی ما این بود، قبل از دمیدن‌خورشید هردو بیدار میشدیم. لحظه میبردیم وپس اندامم رابه تماشایش میگذاشتم. چند بار حران بحرح داد وبیمه شب، کنار بسترم آمد و گونه هایم را بوسید و فرار کرد. هنوز شهامت لمس کردنم را نداشت، در حالیکه در آتش تماس دستانش با بستده میسوختم.

یکروز صبح، از مادرم شنیدم که مرد روباهایم میخواهد برای مدت یك ماه بشهر برود. خدا میداند چه کشیدم. هیچوقت آن انتظار راازیاد نمیبرم. آنروز تا هنگامی که شب شد، یك قرن می‌گذشت. سرشب بام آمد، نگاهی دردانه بمن‌انداخت وآرام به بسترش رفت. در تاریکی‌شب، از او دیده برنمیداشتم. درتبی سوزنده میسوختم. خداخدا میکردم همه بخواب بروند، تا شاید بتوانم بابدوگونه‌ام را ببوسد. تصمیم گرفته اگر اینکار را کرد به‌آغوشش بکشم و اجازه رفتن باو ندهم چه که میخواهد بشود. دیگر نمیتوانستم طاقت بیاورم. میخواستم عشقم را بمسره راه نهم وخودم را تسلیمش بکنم.

بانفاه

نادیا کومانچی (بقیه)

می‌کرد پس‌از چهارسال، بزرگان این‌رشته را بزیر بکشد. این‌بهتی، مخصوص‌اولگا کوربوت ستارگان ژیمناستیك شوروی در المپیك مونیخ بودند وگرچه درمونترال نیزدرخشیدند اما همگی در رقابت با نادیا گام برداشتند و بهادر این‌میان‌علی کیم‌قرونی بیشتر ازآن‌دوی دیگر باخت و دوهموطنش رابیشتر گداخت اما نادیای افسون کننده چیز دیگری بود...

رویارویی اولگا و نادیا همیشه یکی‌از صحنه‌های تماشائی سالن ژیمناستیك‌بود.وقتی نادیا مشغول هنرنمائی بود،اولگا چشم‌ازاو برنمیداشت و هنگامی که آنها رودرروی‌هم قرار می‌گرفتند، نادیابا لحظه‌ی تماشائی، غم شکست رابیشتر در دل اولگا میریخت و وقتی از اومیخواستند درباره اولگا صحبت کند می‌گفت ترجیح میدهد درباره «آلیس‌دلون» صحبت کند تا اولگاکوربوت!

پدر نادیا کارگر است و اورا ازهفت سالگی به‌آموختن ژیمناستیك تشویق کرده است و اینك پس‌ازهفت سال نادیا کومانچی قلب میلیونها نفر را در سراسر دنیابسحر خود درآورده است. اودرطی‌حرکات بارالل، چوب‌موازنه، پرش از حرکت‌وحرکات زمینی و اختیاری مجموعا سه‌مدال‌طلا،۲نقره و یك برنز گرفته است و رومانی بمصداق مدال‌های نادیا تا رده نهم کشورهای شرکت کننده خود را بالا کشیده است.

به نظر بازی‌ های المپیك از آغاز تاکنون ستاره‌ای چون نادیا را بیادنداشته است. ملکه بازیهای المپیك مونترال برلسی اعجوبه‌ای است که تاریخ ورزش جهان نظیر اورا بیادنداشته است.

الکه زومر (بقیه)

المللی ساخت ومحبوبترین چهره جدید سینمای آمریکا لقب گرفت.

الکه، خصوصیات عجیب‌وغریبی‌دارد. عاشق رانندگی و سرعت است بطوریکه دوست دارد تا حالیکه ماشین مسروق باشد را روی پدال گاز فشار دهد!

یك اتومبیل کورسی دارد که بعدار مادرش آنرا بیشتر از همه دوست دارد!

از آشپزی متنفر است و با آنهائیکه آشپزی میشوند هرگزدوستی باز نمیکند!

درمورد همسفان خود عقیده دارد که درتمامی کره زمین یك زن زشت وجود ندارد. هرزنی یك جور زیبائی دارد که یك‌نوع مخصوص مردی ممکن است آنرا به پسندد.

الکه زومر تاکنون دوبار به‌ایران‌سفر کرده‌است. یك بار بهنگام‌تهیه‌فیلم‌ مالکی که نقش اول زن فیلم را داشت. درابین سفر که شوهرش خوهیمبر . لیر بهمراهش‌بود همه جا الکه زومر رانگهبانی میکرد. بار دیگر موقع فیلمبرداری «مدوسی کوچولو» بودکه بهمراه الیورریدداستانی از «آگاتاکریستی» را بازی نمود.

جهانگیر پارساجو

ذبیح
استودیو:
عکاس‌مخصوص
ستاره سینما
تلفن ۸۴۳۲۴۰

گزارش فیلم (بقیه)

رقص شکم یا رقص عربی فرم دلخواهی داشت که هورنکه محبوبیت او از محدوده سینمای سالهای ۵۰ مصر میگذرد وتقریبا عالمگیر میشود وبهمین خاطر مورد توجه سینمای فرانسه قرار میگیرد و حضور اورا در این فیلم ضروری میسازد ــ اما بیگانگی او در این سینما کاملا بچشم میخورد و با اینکه رل مقابل فرناندل را دارد ــ با اینحال بسوی دکور برای پر کردن صحنه بیشتر شباهت دارد ــ حتی بخاطر محدودیتهایش اورا در قسمت اعظم فیلم لال نگه داشته اند.

اگر فرض کنیم که خواسته‌اند از هنرش در رقص بهره بگیرند ــ باز میبینیم که او دراین زمینه نیز از کارش دور افتاده است. رقص هایش دراین فیلم قبل از اینکه در فرم کامل خود باشد حالتی نیمه عربی دارد. بطوریکه اورا در رقصیدن آزاد ورها شده نمی بینیم وپیداست که در کارش کنترل وجود داشته و باید طبق موسیقی سفارشی فیلم‌کار میکرده‌است.

از موسیقی تا پانتمان رفته باید اشاره کنیم به‌اینکه دوبله چی های ماهنی در گذشته با ذوقهم بوده‌اند: ودر بخش اختتامیه فیلم، موسیقی‌اصل آنرا حذف وبجای آن از آهنگ مبارك باد خودمان استفاده کرده‌اند!

بهر حال این، رنگ تفریح، ژانگنگر فیلم سازی که صاحب آثاری همچون «موبارناس»و حفره است قابل پذیرش نیست ــ باتوجه به اینکه امکانات وسیعی از نظر آدمها ومکان دراختیار او بوده‌است.

□●□

درخاتمه باید باز از ناحیه جمال، بگوئیم که در دو دهه پیش او سمبل سکس و رویائی بود و تماشاچیان ما بادیدن پیچ وتاب بدنش غرق خوشی ولذت میشدند اما امروز بیشتر تماشاگران جوانتر بادیدن او به چنین احساسی نمیرسند و شاید بخاطر اینکه او روزی یك ستاره سکسی بوده برای آنها باورکردنی باشد ــ چراکه ارزشها خیلی سریع درحال انهدام است ومعیار ها لحظه‌بلحظه درحال تغییر ... نسل نوی تماشاگران سینما، امروز برای رویائی وسکس با واقعیتهای عریان مواجه هستند بااینکه درخواست می‌کند وسینما هم بطور کلی ــ البته نه برای ما ــ این وظیفه رابه انجام میرساند

میرلوحی بقید

و از مردم بگوئیم که، بامهربانی همیشه‌اشان پیوسته ازحال میرلوحی پرسیدند ومیپرسند. تا بار آمدن میرلوحی که بعضی نوشته‌ها را درباره خویش خوانده است، و از این همه محبت و عطوفت بشوق آمده، از همه‌ی انسانها و مهربانان، تشکری صمیمانه داریم و دوباره گلش اینحرف:

گلش با همیشه، این چنین پرخاطره و مهربان و انسان بمانند که بهرلحظه زیباست.. درود به‌یکایك شماتریزان همدل، که با دردمند، یگانه‌اید. درود ...

منوچهر (بقیه)

تازه‌ای را آغاز خواهم نمود.

● شما در زمینه‌ی خواندن آهنگهای آرام وشاد داشته‌اید. دلبستگی‌تان به‌کدامیك ازاین دو شیوه‌ی خواندن بیشتراست؟

منوچهر: آهنگهای شاد من هریك بگونه‌ای، موفق بودند. از سالهای دور «چادر زری» توفیق فراوان داشت و در سالهای نزدیك هم «بچه‌ها» را داشتم که باروکی ساخته بود. اما خودم آهنگهای ملایم و آرام را بیشتر دوست دارم. پرستو، مسوپر، کالسکه زریں، نامزدی، تهدی ازدستم رفت. درود و شهرنور از جمله ترانه‌هائیست که فراوان دوستشان میدارم.

● در سالها دور، در یکی دو فیلم بازی داشتید، چطور شد که دیگر بسادگی در فیلمها شرکت نشان نمیدهید؟

منوچهر: آن سالها اصلا سینما جدی گرفته نمیشد. چیزی میساختند به اسم فیلم که ... [illegible] ... [illegible] ... ستاره کرکنند و ... را به تماشا نمیدهند

● اگر دراین زمان، پیشنهاد بازی در فیلمداشته‌باشید، به سینما می‌آئید؟

منوچهر: تا چه فیلمی باشد. من به سینما و بازیگری خوشم می‌آید اما به‌اینکه مثلا چون منوچهر خواننده‌است و شهرتی دارد پس به فیلم بکشانیمش.. بهای خواست من نیست. یعنی اگر باشد که مرا بعنوان یك بازیگر مطرح کند. بخواه... ما رهم هیچ

● شما که دردوره‌ی پیش سینما فعال بوده‌اید، مطمئنا میتوانید تغییرهائی راکه در سینمای امروز ما وجود آمده، تشخیص بدهید.

منوچهر: بر کل سینما اینرورها جدی‌تر گرفته میشود. آنهم بواسطه سه‌چهارنام که اندیشه‌اشان‌درباره‌سینما یك اندیشه‌ی‌جدی‌ست نه‌به هم که قصدشان‌یك چیزی ساختن‌است و بس. پس دیگر حرفی نمی‌ماند..

● ناگفته‌ای مانده که دوستداشته باشید بگوئید؟

منوچهر: حرف که همیشه هست منهی گفتنی‌های ضروری را که گفتیم. حرفهای دیگرمماند برای وقتی که کاملا داخل گود باشم.

● میماند اینکه، امیدوارم موفق باشید.

منوچهر: متشکر و خداحافظ ...

دومین جشنواره تئاتر

□ از ۲۹ تیرماه سال‌جاری دومین جشنواره ممتاز رخانه‌های‌جوانان‌شیر وخورشید سرخ ایران تحت ۸ روز بکار پرشوری آغاز کرد.

در این جشنواره ده نمایشنامه توسط ۱۲ گروه از اعضای خانه‌های جوانان‌شیر و خورشید سرخ اجرا میشود.

دراین جشنواره گروههای تئاتر خانه های جوانان شهرستان های رضائیه، خرمشهر (این شهرها هر کدام دونمایشنامه به‌روی صحنه می‌آورند)، بابل، تبریز، شاهپور همدان، ساری، آبادان، ماسه، رشت و ... هم شرکت دارند.

شهر های رشت، ماسه بابل و قسم برای اولین‌بار دراین جشنواره شرکت می‌کنند

جالب است بدانید سن اعضای گروه نمایشی زیر بیست سال است و این‌فرصتی است برای شکوفا شدن استعدادهای جوانان.

اولین برنامه جشنواره نمایشنامه «بازی تلخ» است که توسط هنرمندان رضائیه به‌روی صحنه آمده است

شاگردان ممتاز

دوشیزه سیمین قاسمی فرزند آقای حامد قاسمی شاگرد کلاس چهارم ابتدائی درسال تحصیلی ۲۱–۲۵ بامعدل ۱۷ ازدبستان فرزانه تبریزی شاگرد ممتاز شناخته شده

دوشیزه مهیلا قاسمی محصل کلاس دوم راهنمائی دبیرستان صدیقه دولت‌آبادی درسال تحصیلی ۳۴–۳۵ شاگرد ممتاز شناخته شده است.

محسن نجاتی دانش آموز کلاس دوم ابتدائی از دبستان سعدی درسال تحصیلی ۲۱–۳۵ از بین شاگردان کلاس خود ممتاز شناخته شده است.

دوشیزه شادی شیعی فرزند آقای کریم شیعی در اصفهان دانش آموز کلاس چهارم دبستان افشار اصفهان در کلاس مربوطه شاگرد اول شناخته شده است.

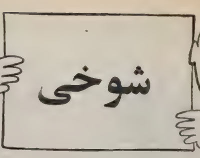

سالاد کرم رصانی

□ کرم رصانی برای تهیه سالاد مشغول قاچ کردن خیار بود که دستش را با چاقو زخمی میکند ناله‌اش بلند میشود و پسرش را صدا می‌کند

ـ پسرجان بیا برو خونه همسایه بغل چیی با دست راستی شیشه مرکورکروم آنها را بگیر و بیار

پسرک با عجله می‌رود ویس از مدتی برمی‌گردد ومیگوید

ـ مگر نداریم حالا چکار کنم !

کرم رصانی که از شدت درد و عصبانیت به خود میپیچید گفت

ـ پسرک که ندارد ـ برو از کشوی میز خونه اون شیشه مرکورکرم خودمون و بیار

عکس اختصاصی !

وسوربو گاسمن در شکل وشمایلی وطهور .. !

فیلم مهیج

□ فیلم مهیجی را نشان میدادند همه جمعیت ساکت و محجوب فیلم بودند بغیر از اشرف‌السادات خانم، مادربزرگ بچه‌ها که دائم می‌جنبید زیر صندلی را می‌گشت، این طرف و آن طرف را دستمالی می‌کرد و خلاصه کفر اطرافیانش را درآورده بود بالاخره یکی از معل‌نشین‌ها پرسید.

ـ خانوم دنبال چی میگردین ؟

ـ دنبال شکلات‌ کشی‌ام

ـ ای بابا، واسه خاطر یه شکلات کشی یه ساعته که نمیذارین فیلم تماشا کنیم؟

ـ نه جوون ، واسه خاطر دندون مصنوعیمه که چسبیده بهش دارم میگردم.

در حاشیه «راه بندان» هـــای ترافیك

□ حالا دیگه راه‌بندون خیابونا،اون روی‌سگ مارو میاره بالا!

راز صد سال زیستن

خبرنگاران در اطراف مرد صد ساله‌ای حلقه‌زده بودند و عکاسان از چپ و راست مشغول عکس‌برداری بودند .بالاخره نهیه ـ کننده یك ریپورتاژ رادیوتلویزیونی درحالی که میکروفنش را جلو میبرد پرسید

ـ آقای صدساله ! شما طول عمـــر خود را مدیون چه عواملی میدانید ؟ آیـــا سیگار می‌کشید ؟ مشروبات الکلی می ـ نوشید ! خواهش می‌کنم اگر نسخه‌ای برای صد سال زیستن دارید برای شنوندگان مــا بگوئید.

مرد سری تکان داد و گفت

ـ ا زاینکه بخودتان زحمت دادیـــد و سراغ من آمدید ازشما تشکر می‌کنم حالا واقعا میخواهید بدانید چرا و چگونه مـــن صدساله شده‌ام ؟ خیلی سادەاست . چـــون از صد سال پیش که بدنیا آمده‌ام تاکنون نمرده‌ام.

سراب !

رویای زن !

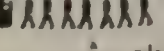

معالجات موثر

آقائی که احساس میکرد دچارشخصیت مضاعف شده است وهمیشه خودش را دو نفر تصور میکرد سراغ روانکاو معروفی رفت.

روانکاو چندین ماه وقت صرف معالجه او کرد و سرانجام روزی رسید که حس کرد زحماتش به‌نتیجه رسیده‌است و مرد بیمار دیگر احساس شخصیت‌مضاعف نمی‌کند. ازاینرو با لحن غرورآمیزی به‌او گفت

ـ شمادیگر حالتان خوب شده است احتیاجی به‌مراجعه بمن ندارید صورت حساب معالجاتم را به‌منزلتان میفرستم

مردتشکر کرد و رفت و چند روز بعد برگشت و با خوشحالی به‌دکتر گفت

ـ حالا حس می‌کنم واقعا خوب‌شده‌ام

ـ چه بهتر ،ولی چرا دیگر اینجا آمدید ؟

مردسری تکان داد و گفت.

ـ فقط برای اینکه ببینم چرا فقط یك صورت حساب فرستاده‌اید.

مدجوانان درسینما !

بسی نشسته به تالار سینما ،دیدم
که تار گیسوی او آفت‌دل‌وجان‌بود
ز پشت سر چو نگاهم سوی او افتاد
دل از نظاره آن‌تاب زلف حیران‌بود
بگفتم ای صنم مشکمو نگاهی کن
که ماه را نسزد زیر ابر پنهان بود
به‌پشت سر نظری خشمگین بمن افکند
که دل ازدیدن او نادم و هراسان بود
بدیدم آنکه جوانی است با سبیل‌بلند
که ریش نیز براو زینت زنخدان‌بود
بگفتمش به‌تعجب که عذر من بپذیر
که اشتباه از آن زلف عنبرافشان‌بود
دریغ، مرد و زن‌اکنون‌شبیه‌هم‌شده‌اند
که در زمانه‌ما این مد جوانان بود

ابراهیم نبهه

شوهر ایده آل نوش آفرین و لیلا فروهر !

نوش‌آفرین و لیلافروهر دربارەهمسر رویائی خود صحبت می‌کردند لیلاگفت

ـ شوهر ایده‌آل من جوانی‌است ـ ظاهر آراسته و درخشان که همیشه حال‌و حوصله حرف زدن داشته باشد و قصه‌های شیرین و سرگرم‌کننده بلد باشد و شبهاهم از منزل خارج نشود .

نوش‌آفرین سری تکان‌داد و گفت

ـ پس در واقع آنچه‌تومیخواهی‌یك تلویزیون است نه یك شوهر

کلاه شرعی جناب کارگردان

کارگردانی درباره آینده‌اش بـــا نوستاره‌ای صحبت میکرد و ازجمله سعی میکرد بفهماند که‌در یکی ازصحنه‌های‌فیلم بایدکاملا برهنه ظاهرشود . نوستاره بااعتراض گفت

ـ ولی وقتی آخرین فیلمرا کهبازی میکردم شما بمن قول دادید‌دیگر نبایدلخت نشوم.

ـ حالا هم غیراز این حرفی‌نمیزنم و از شمامیخواهم لخت نشوید فقط کافی است ازوان حمام‌بیرون بیائید و لباسهای خود را بپوشید.

با یك سینمای ناشناخته آشنا شوید:

سینمای استرالیا

نگاهی به سینمای استرالیا و دست آوردهایش

□ سینمای استرالیا در ایران چندان شناخته شده نیست و بجز فیلمهائی که گاه و بیگاه در برخی ار جشنواره ها بنمایش در می‌آید، تاکنون خصوصی کمتر شاهد فیلمی از این قاره بزرگ بوده هستیم . این شاید بهمان دلیل باشد که از بسیاری کشورها فیلمی برای نمایش به ایران وارد نمی‌شود و سینمادوستان تنها از راه جشنواره‌ها با سینماهای کشور های ارقبیل مجارستان، لهستان، رومانی، چکسلواکی، ژاپن، اسپانیا... آشنا می‌شوند بدون اینکه بتوانند از فیلمهای ساخته شده در این کشورها فیلمهای رسمی بدست آورند. کوشش چشمگیر نیز در این باب انجام نشده است. سینمای استرالیا نیز همین گونه در ایران ناشناس است. از این رو برای آگاهی که و بیش خوانندگان علاقمند، چند فیلم از تازه‌ترین محصولات این کشور را معرفی می‌کنیم.

***

سگ دیوانه

□ «سگ دیوانه» ماجرای فرار مردی از اهالی یك قصبه استرالیائی از جنگ بوش است که در حین فرار علاوه بر جیر های دیگر، گوشت انسان نیز می‌خورد .

این اولین فیلم درام سازنده‌اش است که او با شناخت از جامعه استرالیا، برداشتهای اجتماعی خود را در قالب فیلمی بر اساس یك فرار عجیب با صحنه‌های مهیج و کوبنده می‌ربود .

سگ دیوانه را فیلیپ مورا براساس سناریوئی از خودش کارگردانی کرده است .

دو فیلم قبلی او به نامهای سواستیکا (علامت حکومت هیتلر) و «برادر، آیا می‌توانی یه دست به من قرض بدهی؟» در فستیوالهای گذشته کان موفقیت هائی حاصل کردند.

نقش اول فیلم سگ دیوانه را دنیس هاپر هرپیشه و کارگردان فیلم معروف «ایزی رایدر» بازی کرده و جرمی توماس تهیه کننده آن است.

زمین بازی شیطان

□ «زمین بازی شیطان» علیرغم اسم آن از نوع فیلمهائی که در باره شیطان ساخته میشود نیست، بلکه نمایشگر بحرانهای پسر بچه ۱۴ ساله‌ای بنام تام آلن در یك

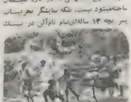

□ نگذار بادکنك برود !

مدرسه طلبه‌های مذهبی است.

«فرد شپیسی» تهیه‌کننده، نویسنده و کارگردان این فیلم براساس تجربیاتی که خود از این گونه مدارس دارد، زندگی تام را مورد بررسی قرار میدهد و آن را در محیط سایر بچه‌های مدرسه تعمیم میدهد. پسر بچه‌ای نیگاه که علاوه بر دست و پنجه نرم کردن با مسائل و مشکلات آغاز دوران بلوغ، کهنه‌پرستی های مذهبی راهب هائی را که به او درس میدهند نیز باید تحمل کند.

هرپیشه های این فیلم نیك نست و آرتور دیگنام هستند.

متجاوزان

□ این فیلم به بررسی خصوصیات اخلاقی دو زن که در طول یك سفر به سواحل ویکتوریا در جنوب‌شرقی استرالیا با یکدیگر همسفر شده‌اند می‌پردازد. آنها تصادفا با

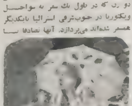

□ پیك‌نیك در صخره معلق

یکدیگر برخورد می‌کنند، ملاقات می‌کنند و طی سفر از برخورد احساسات آن دو، فیلمساز به نتیجه گیری میپردازد .

«متجاوزان» جنبه‌های زیادی را در بر میگیرد، از مبارزه بین عقل و احساس و سکس و طنز..

این فیلم را جان‌دوینگان براساس سناریوئی از خودش کارگردانی کرده، جودی موریس، جان‌دریوم و برایونی بهمر هنرپیشگان آن و ریچارد برنان به همراه کارگردان فیلم، آن را برای کمپانی فیلمسازی «وگا» تهیه کرده‌اند.

پیك نیك در صخره معلق

□ فیلم بطرزی ظریف و گیرا، یك راز نامشخص و مبهم را در کنار یك حادثه معمولی بررسی می‌کند در روز سنت‌والنتین سال ۱۹۰۰ (روزی که عشاق برای هم یك کارت بدون شرح میفرستند و عشقشان را به این وسیله ابراز می‌کنند) گروهی از دختران دانشجوی یك کالج تحت سرپرستی دو تن از معلمانشان به پیك‌نیك میروند. پیك‌نیك در محل یك صخره معلق در منطقه‌ای کوهستانی، چهار تن از دختران تصمیم می‌گیرند از صخره بالا بروند . یکی از آنها در یك حالت هیستری بازمی‌گردد، سه دیگر یك هفته بعد درحالت فراموشی روی صخره پیدا میشوند

بقیه در صفحه ۳۹

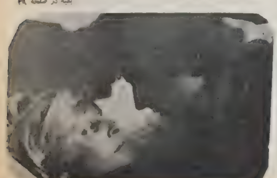

□ مجاوران یك فیلم که خصوصیات اخلاقی آنها را بررسی می‌کند...

کتی: فیلمی براساس اتوبیوگرافی یك زن ...

زن خاکستری

نوشته: م ـ صفار

فشرده کامل داستان

امیر پسر جوانی است که یکشب با اتومبیل مهندس فرشاد تصادف میکند، و پس‌ازبستری شدن دربیمارستان مهندس ـ فرشاداو را به فرزندی قبول‌میکند. دومدت [illegible] عاشق امیر میشود و [illegible] آنها ادامه مییابد

گلرخ همسر مهندس فرشاد [illegible] ناخودآگاه به امیر که پسرخوانده اومی‌باشد علاقمند میشود. مدتی بعد مهندس [illegible] معلم موسیقی بنام آقای سعیدی برای [illegible] میاورد [illegible] عاشق بامیشود. اماامیر [illegible] او گلاویز میشود

مهندس فرشاد پس از اطلاع از عشق مینو وامیر بخانه مینو میرود، [illegible] می‌کند برای‌اینکه امیر به درس [illegible]

[illegible]

مینو [illegible] میشود [illegible]

[illegible]

اطاق امیر می‌آید و میگوید:

ـ با مهندس [illegible]

[illegible]

ـ [illegible] ادامه ماجرا

***

■ چه‌کسی میدانست که درآن لحظه‌های خوب و صمیمی که مهندس فرشادوتمام اعضاء خانواده‌اش سرمیز ناهار نشسته‌اند فرسنگها دورتر، بی‌آنکه کسی اطلاع داشته باشد، مینو در خانه [illegible] چه رنجی می‌کشد؟ واقعا هیچکس از مینو که روزی خاطره‌ساز بود واسمش برای اعضاء این خانواده مطرح بود اطلاعی نداشت حتی پرستاران بیمارستان هم که مینودرآن‌کار میکرد دیگر اورا فراموش کرده بودند. مینوی خوب ومهربان دردور. امروز ند

پرستار شب باز گو کننده حقایق تلخ زندگی یک دختر پرستار است. تاکنون چنین پرونده تکان دهنده‌ای مورد مطالعه قرار نگرفته است.

چنگال شیطان صفت زنی باسم مهین گرفتار شده بود که هیچ راه نجاتی نداشت. مینو دراین لحظات دشوارونا گوار، بیك دست مجره گر، بیك دلسوز واقعی نیاز داشت. وبناه احساسات و عواطفش درزیرضربات سنگین حوادث خرد ونابود شده بودواکنون مثل یك درختی که دربیابان افتاده باشد ، باحرکت باد ، سربهرسوئی خم میکرد وشکسته میشد .

مهین که میدانست مینو دختر پاك و نجیبی است ، درچند روز اول سعی کرداورا راحت بگذارد . بهمین جهت مینو در حدود یکهفته درخانه مهین راحت وآسوده بود . امادرتمام مدت اشك میریخت .. او برگــور خاطرات خود میگریست . براین گریه می‌کرد که چرا دائی وزن دائی‌اش اورا ترك کردند... مهین که زن سالخورده وحراف بود ، از بی پناهی مینو سوء استفاده کرد و درطول روزهای متمادی سعی کرد باخریدن لباسهای مختلف وخرج زندگی روزانه او ، مینو را زیر دین خود نگهدارد. بعدازمدتی که مینو بخود آمده بود . تصمیم گرفت کــه ازآن خانه برود . میخواست بتهران بیاید و دوباره‌دریکی از بیمارستانها مشغــول کار شود . اما بمحض اینکه منظور خودرا با مهین درمیان نهاد ، مهین صدایش بلندشد وگفت :

ــ توچی خیال کردی ، فکر کردی‌من میذارم بهمین راحتی از اینجا بری..... من پول زیادی برای تو خرج کردم ، عاشق‌چشم وابروت که نبودم ..... این پولها را برایت خرج کردم ، باین امید که بالاخره یه‌روزی واسم کارکنی و اونارو پس‌بدی...

مینو از شنیدن این کلمات بــــدنش لرزید . اوتا این لحظه تصور نمیکرد کــه مهین خانم این چنین بااو تند وبی‌پــرده صحبت کند . مهین خانم که حس کرده بود مینو هوای رفتن بسردارد ازاین پس‌بیشتر مواظب او بود ....

اشرف وژیلا که در خانه مهین خود فروشی‌میکردند دلشان برای مینو میسوخت آنهادرطول این‌مدت بامینو دوست شــده بودند وبارها به مینو گفته بودند که هرچه زودتر از آن خانه لعنتی فرارکند..... امــا مینو آنقدر تنها مانده بود که به تنهائی قادر نبود حتی قدمی بردارد .

ژیلا واشرف عادت باین زندگی کرده بودند ... آنها بوی گند بدن مردهای‌هرزه راکه بدیدار آنها میامدند دوست داشتند... اما مینو که همیشه از غرق شدن در منجلاب فساد خودداری کرده بود ، بسان پرنده‌ای میماند که درمرداب افتاده باشد وهیچ‌دستی برای نجاتش دراز نشود ... مینو بال وپر میزد وهوای پریدن داشت .

یکشب در خانه مینو حادثه عجــــیبی اتفاق افتاد . عصر آنروز اشرف‌آمده بود برای‌مینو درد دل کرده بود ، گریه کرده بود ..... وگفته بود که پدر ومادرش یــك روستائی بودند ..... او را بزور بیك مرد چهل ساله شوهر دادند .....اماچون‌نمیتوانست با آن مرد زندگی کند فرار کردوبتهران‌آمد در تهران با پیر زنی باسم بیگم‌آشنا شــد . اول داد واز او سفته گرفت وبعد او را بخود فروشی واداشت . چندی بعد سروکله اشرف درخانه بیگم پیدا شد واشرفرا باپول خرید

اشرف وقتی این حرفها را میزد زار زار میگریست ، ومینو که دلی مثل بــلور داشت. خیلی‌زود ازشنیدن این‌حرفهــا دلش شکست وگریه سرداد .اما هماشب وقتی‌مینو بامهین پشت پنجره اطاق نشسته بود وسکوت کرده بود ، ناگهان در تاریکی‌حیاط،صدای جیغ اشرف برشد . مینو هراسان گشت . از مهین پرسید :

ــ چی شده ؟

مهین هم سرآسیمه از اطاق بــیرون دوید ناگهان اشرف که با یك مرد مست‌در اطاقش بود خونین وآشفته حال بــــیرون دوید .

سروصورت اشرف پرار خون بــود . مردمست بامشت محکم بدماغ اشرف کوبیده بود . اشرف گریه میکرد وفریاد میزد :

ــ ظالم واسه چی منو میزنی .

مهین بدفاع از اشرف صدایش بلند شد وخطاب بمرد نومند که تازه از اطاق بیرون آمده بود گفت :

ــ اکبرآقا ، واسه چی دســت روی اشرف بلندکردی ؟

درهمین موقع ژیلا هم نیمه عریان‌از اطاقش بیرون آمد وبادیدن صورت خونین اشرف جیغ کوتاهی کشید وچشم بصحنــه مشاجره دوخت .

اکبر آقا که خشمگین ومست بودفریاد کشید :

ــ به هیچکس ربطی‌نداره که دراین ماجرا دخالت کنه.. من‌میدونم واشرف...

اکبرآقا ازپله‌ها پائین آمد تادوباره اشرف رابیاد کتك بگیرد . اما اشرف فــرار کرد و سفت چسبید به مهین خانم :

ــ کمکم کن ، اون منو میکشه .....

مهین خانم که از این صحنه‌ها زیــاد دیده بود فریاد کشید :

ــ آخه چه‌مرگتونه ... آبروی من‌رفت همین‌الانه که ازکلانتری بیان و در ایــن جارو ببندن .

اشرف که مثل بیدگریه میکرد ومیلرزید ، بریده بریده گفت :

ــ اون ازمن پول میخواد.

مهین چشمهایش گرد شد وگفت :

ــ پول چی ؟

اشرف گفت :

ــ نمیدونم ...

اکبر آقا دادکشید :

ــ خودتونو بکوچه علی چپ نزنین .. یاازاین ببعد بمن پول میرسونین ، یااینکه کله‌ء کوزه همه تون رو بی ریخت میکنم...

مهین دیدکه اگرجلوی‌اکبر آقابایستد، پس فردا باید هرچه که درمیاورد کف‌دست اونگذارد . بهمین جهت دستهایش‌رابکمرش زدو بالحن زننده‌ای گفت:

ــ زرشگ ، مثل اینکه عوضی‌اومدی اینجا، ما پول گردن کلفتی بکسی نمیدیم... اگر باج سبیل میخوا ی‌از این خونه بکش بیرون این حرف به اکبر آقا برخورد.خون درچشمانش دوید وگفت :

ــ خفه شو پیرسگ....

مهین لنگه کفشش را درآورد وپرید طرف اکبر آقا :

ــ مردیکه لندهور .... از اون هیکل خرست خجالت بکش که میخواهی‌خیرمخور به زن بشی .

اکبر دست بلند کرد ومحکم خواباند بیخ گوش مهین .

مینو از پشت پنجره داشت باین نزاع احمقانه نگاه میکرد واز ترس و وحشت میلرزید . مهین افتاد گوشه حیاط و صدای جیغش بلند شد . در یك لحظه درآن‌خانــه همهمه عجیبی ایجاد شد . ژیلا از یك طرف بدوبیراه میگفت . و مهین واشرف هم از سوی دیگر جیغ وداد میکردند . در همین لحظات در حیاط باز شد ودو مرد که‌موهای بهمریخته وچرکینی داشتند وارد شــدند .

اکبر آقا وسط حیاط ایستاده بود و داشت فحشهای رکیك میداد . دومرد تازه واردنگاهی بهم کردند و لحظه‌ای مات و مبهوت ایستادند . مهین که چشمش به تازه واردین افتاده بود ، بطرف آنها دوید و با تضرع دست آنهارا گرفت .

ــ نرا بخدا کمك‌کنید ..... این مردیکه داره مارو میکشه ...

یکی از آن دو مرد که اسمش«رسل» بود ابروهایش رابالا انداخت وچین‌وچروکی به پیشانیش نشست وگفت :

ــ چی شده ، قضیه ازچه قراره ...

اکبر آقا که خونی بود ومست، غرید:

ــ به هیچکس ربطی نداره ، فــــورا بزنید به چاك ....

رسل ، نگاهی به دوستش کرد وگفت:

ــ مرتضی ، مثل اینکه طرف گنده‌تر از دهنش داره حرف میزنه ....

مرتضی دستهایش رابهم مالیدوگفت:

ــ رسل خان ، پس چرا وایسادید ...

رسل باشنیدن حرف مرتضی ، تحریك شد وآهسته قدمی بسوی اکبرآقا برداشت و گفت :

ــ تا اتفاقی نیفتاده ، بمصلاحته کــه سرتو بنداری پائین‌و ازاینجاری .دلــسم نمیخواد جلوی چهارتارن کتك بشی .

این حرف مستی رااز کله اکبر آقــا پراند ، بهش برخورد . تابحال سابقه‌نداشت کسی جلوی او صدایش رابلند کند . اکبر آقا که دست مهین را گرفته بود تاازرمین بلند کند ویك سیلی دیگر میهمانش نماید ، ول‌کرد ویك قدم بطرف رسل برداشت و مقابل او ایستاد . لحظه‌ای هردو درچشمهای هم خیره شدند .

مرتضی رفت وپشت سر رسل قــــرار گرفت .

مینو از پشت پنجره بیرون آمد وتوی ایوان بتماشا ایستاد . مینو از ترس ستــون ایوان را بغل کرده بود واین صحنه را نظاره میکرد .

اشرف بایك دستمال جلوی بینی‌اش‌را گرفته بود تا خون نیاید . ژیلا بطرف‌اشرف رفت ودست اورا گرفت وگفت :

ــ اشرف جون ، ناراحت نباش.....

اکبر آقا که در بد مخمصه‌ای قرار گرفته بود و اصلا انتظار نداشت سروکله دومرد غریبه در آن خانه پیدا شود ، صدایش رابلند کرد و گفت:

ــ خوش ندارم کسی توکارم دخالت کنه. شماغریب هستید و من‌دوست ندارم‌بــه غریبه ها آسیبی برسونم ، سفارش میــکنم دمتون را بذارین روکولتون وازهمون‌راهی که اومدید برگردید !..

مهین پای رسل را گرفت وگفت :

ــ از اینجا بندازش بیرون ...

اکبر آقا با لگد به پهلوی مهین کوبید وگفت :

ــ خفه شو زنیکه هرجائی ....

رسل غرید :

ــ کسی که رو زن دست بلند میــکنه باید لچك بسر کنه .

اکبر آقا این حرف توی‌گوشش‌صدا کرد وناگهان بطرف رسل یورش برد وبا سر بشکم او کوبید ....

رسل نقش زمین شد . مرتضی بدفاع از دوست خود مشت محکمی زیر چانه اکبر آقا نواخت . اما این مشت چندان کاری نبود، چونکه اکبر آقا بایك حرکت‌سریع، سیلی محکمی بصورت مرتضی نواخت واو راگیج کرد . مهین وزنهای دیگر که‌ترسیده بودند مبادا اکبر آقا زورش به‌آن دومرد نچربد به ناله ونفرین وجیغ‌وداد‌پرداختند.

رسل که موقعیت خودرا درخطر دیده بود ، روی زمین غلطی زد واز جایــش برخاست وگفت :

ــ مثل اینکه ایندفعه باید کسی طرف شدی .

وآنگاه مثل شیر زخمی ، بطرف‌اکبر آقا خیز برداشت و بادودست محکم بطرفین صورت او کوبید . مرتضی هم بلافاصله از پشت لگد محکمی به پهلوی او کوبید. اکبر آقا نعره بلندی کشید و با چنك موی سر رسل را گرفت‌وکشید . رسل فحش‌رکیکی زیر لبش زمزمه کرد وبعد دستهایش راگره کردومحکم زیر چانه اکبر آقا کوبید.اکبر آقا از درد بخود پیچید وموی سر اوراول کرد . مرتضی چوبی راکه کنار حیاط‌افتاده بود برداشت واز پشت درست به کمر اکبر

بقیه در صفحه ۳۷

گزارش فیلم

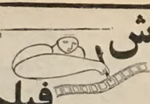

از : ایرج صابری

حرفهائی در حاشیه و از متن .

باتکاهی به فیلم: علی بابا و چهل دزد بغداد

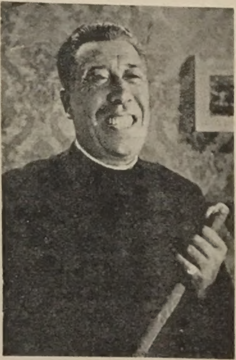

□... وباز رکود کیفی برنامه‌های سینماها در هفته گذشته مارا مجبورساخت که بذکر «چکنیم، چکنیم» بنشینیم وسرانجام درآخرین فرصت — ناچار — طبق توصیه‌ای و برای اینکه کار این صفحه ناقابل — بقول تلویزیونیها وبعضی از امروزیها کنسل نشودبه فیلمهای تکراری پناه بردیم که بقول معروف دود همیشه از کنده بلند میشود وباز اگر حرفی هست نزد قدیمی‌هاست لذا بسراغ قدیمی ترین آنها رفتیم :

علی بابا وچهل دزد بغداد — ساخته‌ی ژاک‌بکر که درسال ۱۹۵۵ ببازار آمد وتهران آنرا درسال ۱۳۳۵ (۲۵۱۵) که دوبله به فارسی نشده بودتماشا کرد .

فیلمی که حال روی پرده‌است — بطورکلی همان نسخه است باهمان دوبله که توسط سیامك یاسمی ، انجام گرفته‌است . آن زمان تازه دوبله بفارسی ، پای گرفته بود — واین لااقل بـرای تماشاگران ما میتوانست جالب واز لحاظی هم‌عبرت انگیز باشد ، مخصوصا اگر با وضعیت فعلی‌مقایسه شود — بطوریکه میبینیم در گذشته دوبله چی های ماسعی دراین داشته اند که ماهیت اصلی فیلم را محو وآنرا بطور کامل وطنی نمایند — شایدتصور میکردند که دوبله بهتر وصحیح‌تر یعنی این ....! لذا ابتدا برای آن تیتراژ تازه‌ای تهیه دیده‌اند که درطی آن اسامی دوبله چی ها هم منظور شده‌است. سپس لحظه به لحظه شاهد کوشش «دوبله» برای هرچه بهتر بـه فارسی کردن فیلم میشویم . فرضا می‌بینیم‌که داد وستد در فیلم با «تومن» و «ریال» خودمانی انجام میگیرد .

یا درصحنه‌ای از فیلم نوای احساساتی بنان را همراه با زنگ کاروان میشنویم .

جدا از این مسئله خیلی آسان میتوان پی‌برد که درابتدای کار حرف زدن برای دوبله چی‌های‌ما خیلی مشکل بوده است .

حرفها خیلی کتابی و جملات بطور منقطع ، منقطع بیان میشود — وبرای خوشمزگی‌از لهجه‌های ترکی وگیلکی هم استفاده کرده‌اند .

درگذشته این کار بطور شیعی باب بود‌ـ‌که البته بعدا جلوی اینکار گرفته شد .... وچه خوب. اصولا معلوم نیست چرا علی بابا فارسی را بالهجه مخصوصی صحبت میکند — ظاهرا مثل یك خارجی که میخواهد فارسی حرف بزند .

حالا چرا از دوبلاژ فیلم میگوئیم برای‌این استکه مسایل آن در چنین فیلمی حتی از خودآنهم کمدی تر بنظر میاید .

□●□

بایك نگاه به فیلم میپذیریم که ژاك‌بکر — فیلمسازی که فعلا درقید حیات‌نیست(۱۹۶۰—۱۹۰۶) قریحه کمدی سازی نداشت — حتی اگر ، فرناندل ، کمدین معروف و فقید فرانسوی(۱۹۷۱—۱۹۰۳) را در رأس کارش قرار داده‌باشد . البته بایدتوجه داشت که بیشترین اتکاء فرناندل در این فیلم‌ـه روی دیالوك پرطنز وباکنایه آن‌است که دوبـله نتوانسته آنرا حفظ نماید .

ژاك‌بکر ، بطور کلی فیلمساز صاحب نامی‌بود که طبق سفارش هم فیلم میساخت — و تفاوتی‌که در سطوح‌کارهایش دیده میشود هر نوع قضاوتـی دراین مورد را مشکل میسازد .

درباره علی بابا و دزدان معروف وافسانه‌ای بغداد وبطور کلی قصه‌های شرقی فیلمهای زیادی— مخصوصا از جانب هالیوود صادرشده است کـه البته ایـن کار ژاك بکر ویا بهتر بگوئیم کار سینمای فرانسه یکی از آسان ترین آنها بوده‌است

شرق یا تصوری خیالی از شرق افسانه‌ای برای سینماگران غربی زمینه خوبی بود تابتوانند فیلم‌هائی درمایه‌های قهرمانی وشمشیر زنی بسازند و در طی آنها جوانی خوش برورو و بزن بهادر را بمیدا نبفرستند تا بخاطر گل روی دختریادختران زیبای حرم که بارویبنده نیمی از چهره خـودرا پوشانده‌اند و در عوض ساق ورانهایشان راعیان ساخته‌اند ، شمشیر بزندوتماشاچیان غربی‌رامستفیض سازد . البته مدتی است که دیگر به این نوع‌فیلمها برنمیخوریم. کار ژاك بکر ، ظاهرا نوعی کاریکاتور سازی است — شاید هم بااین قصد که این‌نوع‌سینمای خاص هالیوود را به طنز بگیرد — اما در هرحال موفق نیست . طنز هایش فرضادرصحنه‌ی‌برده‌فروشی ویادرجائی دیگر که ظرف شراب خیلی بزرگ‌است اما جام خیلی کوچك جا نمی‌افتد واز طرفی هم خیلی محدود وناچیز بنظر میایند .

ژاك بکر ، علاوه بر فرناندل ، سامیه جمال، ستاره مشهور مصری رانهم دراختیار دارد .

سامیه جمال رقاصه تردستی بودکه برای‌ایفای

بقیه در صفحه ۴۱

سینمائی پایتخت

- آسیا - رکس - شهوند - نپتون - لیدو - ژاله

المپیا - چرخ فلک - پاسارگاد - ناتالی - توسکا - سیلورسیتی (قلهک)

ستاره سینما
شماره ۱۴۸ – شنبه شانزدهم مرداد ۲۵۳۵ شاهنشاهی
بهاء ۲۵ ریال

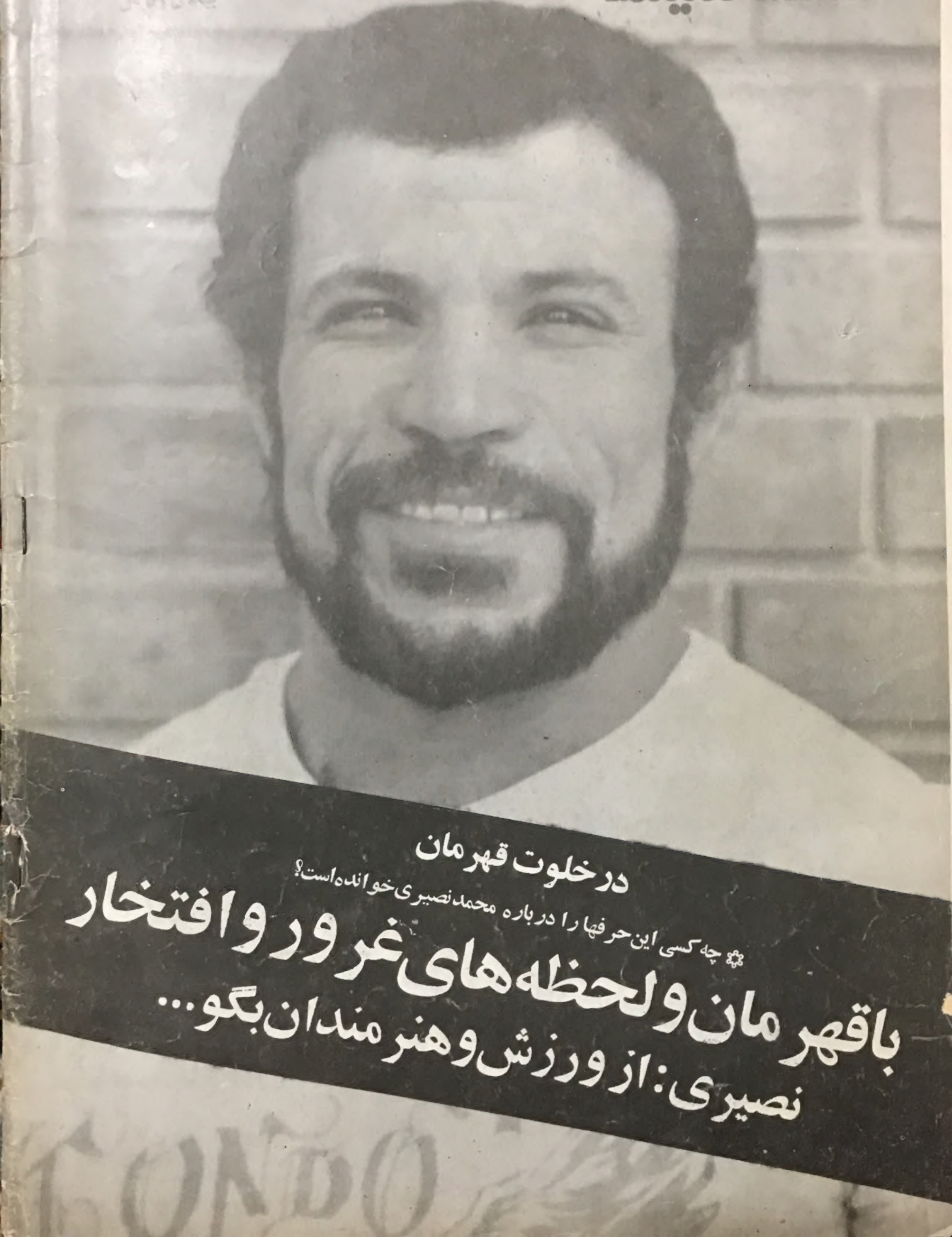

در خلوت قهرمان
چه کسی این حرفها را درباره محمد نصیری خوانده است؟

نصیری: از ورزش و هنرمندان بگو...
با قهرمان و لحظه های غرور و افتخار